

مِفْتَاحُ النِّجَاةِ

از مصنفات شیخ الاسلام و المسلمین قدوة الابدال
ابونصر احمد بن ابی الحسن علی النامقی الجامی
قدس سره وفاتوی در سنه ۵۳۶ هـ. [۱۴۲۰ م.]

قد اعنى بطبعه طبعة جديدة بالافست
مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفتح ۵۷ استانبول - تركيا

ميلادي

هجري شمسي

هجري قمری

۲۰۰۱

۱۳۷۹

۱۴۲۲

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا
الشكر الجميل و كذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح



الحمد لله رب العالمين والعاقة للمتقين ولاعدوان الا على الظالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله وازواجه و ذرياته واتباعه واصحابه الطيبين الطاهرين وعلى جميع الانبياء والمرسلين وعلى عباده الصالحين وعلى سائر المؤمنين.

اين كتاب را در آخر شعبان سنة اثنى وعشرين و خمسمائة (٥٢٢) شيخ الاسلام قدوة الابدال قطب العالم حجة الحق على الخلق الداعي الى الله المجتهد في سبيل الله حاكم العدل في بلاد الله ابو نصر احمد بن ابى الحسن على النامقى الجامى قدس الله روحه و زاد فى حظائر القدس فتوحه آغاز كرد و توفيق و مدد حق سبحانه و تعالى يار آمد اورا تا اين كتاب با تمام رسانيد در اعتقاد اهل سنت و جماعت و روش محققان و اهل ورع و زهد و تقوى و سيرت راه رونندگان بحق و از همه ريب و عيب و هوا و بدعت و مخالفت و طريق اهل فتنه و زيغ جويان دور و از جمله ضلالتها و بطلان و ميل و محابا و بيم شحنة و سلطان و تقليد مقلدان زدوده كه از اهل معنى دور اند و هر چه از اين انواع است بايكسو نهاده و توحيد و اعتقاد راست بيان کرده نه رنگ تعطيل دارد و نه رنگ تشبيه بلکه همه نور

هدایت و معرفت دارد و راه شریعت و سیرت محمد علیه الصلوة والتحیه شرح داده که نه انکار حقیقت دارد و نه غبار هوا و بدعت بلکه همه عین صدق و صفاوت و نجات و سلامت است و هر کسی از مسلمانان بدین حدیث مدعی اند و می گویند ما براه حقیقت می رویم و نجات خویش آن میدانند که می گویند و می کنند اما راه راست راه محمد است صلی الله علیه وسلم و شرع شرع اوست و سنت سنت اوست و نجات در آنست که او و صحابه او بران بودند و هر چه نه آنست همه خسارت و هلاکت است راه سنت مشوش کردند که تا هر کسی از خود چیزی بر ساختند و آن همه خطاست حق سبحانه و تعالی ما را خبر فرمود در کتاب عزیز خود چنانکه می فرماید (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ * أَحْزَاب : ۲۱) گفت بدرستی که بود و هست شمارا در رسول خدای عز و جل پی بردن نیکو که هر که از شما پی برد یعنی اقتدا کند بر رسول خدای اقتدا کردن نیکو و هر که او بخدای عز و جل امید دارد و بروز رستخیز ایمان دارد و هم خدای تعالی می فرماید (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ * البينه : ۵) و نیز گفت (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا * الشوری : ۱۳) و نیز گفت (أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ * الشوری : ۱۳) و رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا فرقة واحدة) قیل یا رسول الله من هم قال (الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم گفت که زود بود که امت من بهفتاد و سه گروه بپاشند و ازان هفتاد و سه گروه هفتاد و دو در آتش باشند مگر یک گروه که نجات یابند گفتند یا رسول الله آن کدام گروه باشند که از آتش دوزخ نجات یابند گفت آن گروه که بر آن باشند که من و

یاران من بر آنیم بحکم این آیتها و بحکم این خبر بر مرد مؤمن موحد فریضه شد باز جستن این طریق که رسول و یاران او بر آن بودند تا نجات یابند ازین هفتاد و سه فرقه که گفت علی ثلث و سبعین فرقه و در بدعت و ضلالت و هوا و فتنه آخر زمان نیفتند و بر راه رسول صلی الله علیه وسلم و یاران او بروند چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم اشارت کرد قال (یا ابا هريرة علم الناس سنتی یکن لك نوراً ساطعاً يوم القيامة يُبْطِئُكَ به الاولون والآخرين) پاریسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم مرأبو هریره را گفت بیاموز مردمان را سنت من تا ترا باشد نور هویدا و درخشنده و تابنده روز قیامت چنانکه همه خلق اولین و آخرین بتوپژوهش برند و همه آرزو کنند که چنان بودندی چون اشارت مهتر صلوات الله علیه وسلم مرأبو هریره را چنین بود ما نیز برین اشارت برفتیم و آنچه ما را ازین نوع خدای عزوجل داده بود مبذول داشتیم و نصیحت برادران خویش و آن جمله مسلمانان نگاه داشتیم از بهر دو چیز (التعظیم لأمر الله والشفقة علی خلق الله) و مهتر میگوید صلوات الله علیه وسلم (الآنَ الدین النصیحة) تا سه بار این سخن گفت که بدرستی که دین نصیحت است چون رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید (من کتم علماً عنده الجم يوم القيامة بلجام من النار) گفت هر که بپوشد علم را که بنزدیک وی باشد از اهل آن روز قیامت می آید و لگام از آتش بر سر وی کشیده پس ازینجا واجب گشت بزهر که چیزی داند بگفتن آن خاصه آن علمی که امروز همه نجاتها در دانستن آنست و همه هلاکتها در نا دانستن آنست و این اعتقاد را این فقیر سه بار در خواب بر رسول صلی الله علیه وسلم عرضه کرده آمده است و اگر از لفظ دُرُّرُبار رسول صلی الله علیه وسلم نشنیدم در خواب که او گفت (هذامذهبی) تا خدایرا مسلمانی نکرده ام اکنون آنچه

خدای عزوجل ما را هدایت و کرامت کرده بود ازین نوع نصیحت شما نگاه داشتیم تا روز قیامت ما را بدین نگیرند و برادران و عزیزان ما درنگرند و در اندیشیند و نصیحت دین خویش نگاه دارند و بدان کار کنند تا هم ما را ننگ افتد و هم ایشانرا و این کتابهای دیگر که باهام و مدد و توفیق حق سبحانه و تعالی تصنیف کرده ایم چون کتاب انیس التائبین و کتاب سراج السائرین و کتاب فتوح القلوب و کتاب روضة المذنبین و کتاب بحار الحقیقه و کتاب کنوز الحکمة شرح و بیان مشکلات مسائل بتمامه در آنجا گفته آمده است اگر کسی را چیزی مشکل شود از آنجا معلوم کند اما چون ایزد سبحانه و تعالی بفضل و کرم و منت خود فرزند ما خواجه نجم الدین ابوبکر را لباس توبه پوشانید و راه در گاه خود بروکشاده گردانید و توفیق رفیق وی کرد تا او مجالست پراکنندگان و اهل فساد با مجالست و صحبت عزیزان در گاه و اهل صلاح بدل گردانید و از ما درخواست و استدعا کرد تا آنچه حال و یرا بدان احتیاج افتد از مقدمات راه دین و حقیقت و مقدمات آن و طریقت و اسباب دین وی هر چه بلفظ موجزتر و مختصر تر بنویسم تا بحجم کمتر باشد و نویسندگان و طالبانرا در خواندن و نوشتن آن رغبت افزاید و دزدان دین و راهزنان حق بسیار گشته اند چنانکه یاد کردیم و میان اشخاص مسافت دور بود بهر وقت ملاقات میسر نمیگشت تا آنکه روش راه بود و لابد مشافهه گفته آمدی و نیز جماعتی بودند منتهیان و تائبان ما بدان ناحیت و بهر جای دیگر که در راه حق اقتدا بما دارند هر کسی را خواندن و نوشتن و فهم کردن کتابتهای دیگر که جمع تر و جامعتر است میسر نمی شود اما این کتاب را در اصول دین و سنت و جماعت و سیرت اولیای حق سبحانه و تعالی و روش تائبان و مخلصان و زاهدان و طریق ابدالان و صدیقان و ارباب معانی جمع کردیم این کتابرا

(مفتاح النجاة) نام نهادیم از بهر آنرا که هر که این کتابرا بر خواند و بدین تمسک کند نجات یابد و از همه ظلمات روزگار و فتنه آخر الزمان ایمن گردد و هر که این کتابرا معتصم روزگار خود سازد و اعتصام بدین حبل کند از جمله دریاهای فتنه آخر الزمان و امواج بدعت و سبیل زندیقان و الحاد ملحدان و ازین هفتاد و دو آفت هائل رهایی یابد و بدین زورق این بحور را باز تواند گذاشت انشاء الله تعالی.

اما بدانید که ما این کتاب را بر درجه اختصار نهادیم اما در معانی کامل و وافر است و مجموع این مراتب را بر هفت باب نهادیم از بهر حکمت را و حکمت آنست که هر چه خدای عزوجل درین جهان و دران جهان بیافرید اغلب آنست که بنای آن بر هفت نهاده است مانیز بنای این کتاب بر هفت باب نهادیم:

فهرست الابواب

- | | | |
|-----------|---|-------------|
| باب اول | در ایمان و توحید | (صفحه : ۱۲) |
| باب دوم | در سنت و جماعت | (صفحه : ۱۷) |
| باب سوم | در توبه | (صفحه : ۲۶) |
| باب چهارم | در استقامت بر طاعت | (صفحه : ۴۲) |
| باب پنجم | در مباح بحجت و کسب و کارهای اهل صلاح و زهد و ورع و تقوی و امثال این | (صفحه : ۵۳) |
| باب ششم | در قناعت و تسلیم و تفویض و رضا بقسمت قسام و جمع و منع آن | (صفحه : ۶۰) |
| باب هفتم | در بیان راه صدیقان و ابدالان و صفت ارباب حقیقت | (صفحه : ۶۸) |
- وفوائد این همه ابواب در باب اول مضمراست هر که در باب اول بکوشد و قدم راست نهد جمله این ابواب او را مسلم و مسهل گردد اما بحقیقت می باید

دانست که هر که در باب اول که توحید و ایمانست قدم نه راست نهد بسیاری رنج بکشد و هرگز بمقصود نرسد اکنون اصل سخن گوش دار و نیک تأمل کن تا معلوم و مفهوم شود این کتاب را چرا بر هفت باب نهادیم و این هربابی اصل است از اصول دین و شریعت و راه بندگی بازین هفت اصل گردد و حق سبحانه و تعالی را بعلم و حکمت کامل و قدیم خود چیزهاست که بنای آن بر هفت نهاداست و آن هریکی اصلی است از اصول دین جمله دین و دنیا باز آن گردد و آن چهارده هفت است هفت هفت این جهانی و هفت هفت آن جهانی هر چه آن جهانی است باز آن هفت هفت گردد اما هفت اول هفت کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است که جمله توحید و ایمان بازین هفت کلمه گردد دیگر هفت سبع قرآن است که امر و نهی و حلال و حرام و وعد و وعید و قصص است و جمله بندگی بازین هفت می گردد و سنوم دیگر هفت آیه سوره فاتحه است که بنای تعبد و نماز بندگان بر آنست چنان که در خبراست **(لا صلوة الا بفاتحة الكتاب)** چهارم هفت آسمان بارفعت است که مأوای فرشتگان و بنیاد بهشتهاست عجایبها در آنست پنجم هفت بهشت است که درجات انبیا و اولیا و صدیقان و نیک بندگان است و بهشت هشت است اما یکی دار السلام است که مهمان خانه خداست عز و جل ششم هفت دوزخ است که جای دشمنیان خداست عز و جل بعداب جاودان هفتم هفت اولیای خداست عز و جل که او تاد ارض اند که خدای تعالی این جهان و آن جهان از بهر ایشان آفریده است تا یکی از ایشان می باشد بر روی زمین خدای تعالی همه را بطفیل ایشان می دارد اگر همه کافر و مشرک گردند تا از آن هفت یکی می ماند حق تعالی همه را ببرکت ایشان روزی می دهد و جهانرا همچنان برجای می دارد چون از ایشان هیچ کس نماند و برکت ایشان

از روی زمین منقطع گردد يك ساعت نیز امان ندهند که این هفت فلك دوار را و سیصد و شصت کوه بیخ آور را همه بر هم کوبد و بر هم زند و زیر و زیر گرداند در کتاب عزیز و کلام مجید می فرماید (إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا*
زلزال: ۱) الی آخر السورة آمدم بدین هفت هفت که مدار دنیا و معیشت خلق بر آنست: اول دریا هفت است که اصل همه آبها در آنست دیگر این هفت ستاره سیاره است که بر فلك می گردد و عدد ماه و سال و خشکی و تری و تنگی و فراخی ازان برخی دریشان بسته است سوم هفت اقلیم را بیافرید و مسکن جانوران گردانید و کوه و بیابان و دشتن در وی بنهاد و عبرتگاه خلق کرد چهارم هفت زمین بسیطرا بگسترانید و چندین عجایب در وی بیافرید از اماکن و معادن و زروسیم و آهن و مس و جواهرهای هر گونه و آبهای هر طعم و خاکهای هر رنگ پنجم این هفت جیحون و مثل آنست که درین هفت اقلیم می گردانند منفعت آن آبها به بندگان می رسانند و جهانرا بدان زنده می دارند ششم این هفت اندام آدمی است که فرزندان آدم را از جمله اجناس حیوانات برگزید چنانکه می فرماید (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَجَعَلْنَاهُمْ) و جای دیگر می فرماید (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ* التین: ۴) و جای دیگر می فرماید (وَصَوَّرَكُمُ فَاَحْسَنَ صُورًا* غافر: ۶۴) این آدمی را که بدین هفت اندام راست عزیز کرد و بیاراست و گفت (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ* المؤمنون: ۱۴) هفتم این هفت روز را بیافرید و این هفته را سرمایه روزگار او گردانید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (خُلِقْتُمْ مِنْ سَبْعٍ وَرُزِقْتُمْ مِنْ سَبْعٍ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ عَلَى سَبْعٍ) بیافرید شما را از هفت چنانکه می فرماید (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً* المؤمنون: ۱۲-۱۴)

الی آخر الآیة و آنچه از هفت روزی دهد (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ * أَنَا صَبَبْنَا
الْمَاءَ صَبًّا * عبس : ۲۴-۲۵) تا آنجا که می گوید (مَتَاعاً لَكُمْ
وَلِأَنْعَامِكُمْ * عبس : ۳۱) پس گفت ای فرزندان آدم بدین نعمتها فرا شکر
کنید و در اصل ومایه خویش نگرید و در آفرینش من نگرید و روزی دادن
من ترا و بدین هفت اندام راست و بی عیب و درین هفت شبا روز خدمت من
بجای آرید تا چنانکه من نیک خداوندم شما نیز نیک بنده باشید مرا و اگر تن
و طاقت آن ندارید که طاعت و خدمت من بجای آرید چنانکه می باید باری
توحید پاک بیآرید و اعتقاد درست دارید تا این همه نعمتهای دین و دنیا بر
شمانگاه دارم و زوال نیارم بلکه زیادت گردانم چون گفتم که هر که این
کتاب بر خواند و بدین انتفاع گیرد از جمله متعلمان و طلبه علم گردد زیرا که
رسول صلی الله علیه وسلم چنین میفرماید (لَا خَيْرَ فِي مَنْ كَانَتْ مِنْهُ لَيْسَ
بِعَالِمٍ وَلَا مُتَعَلِّمٍ) و اگر کسی این کتاب را تعلیم دهد در زمره علما و فقها
داخل گردد چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ
أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا) فارسی خبر
چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید هر کسی که او نگاه دارد
بر امت من چهل خبر از آن من تا بدان نفع گیرند خدای تعالی روز قیامت او را
در زمره علما و فقها بر انگیزاند و هم رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید که
(طَلِبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ إِلَّا أَنْ طَالِبَ الْعِلْمَ يَبْسُطُ لَهُ
الْمَلَائِكَةُ أَجْنَحَتَهَا رِضًى بِمَا يَصْنَعُ) وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم (إِلَّا
أَنْ طَالِبَ الْعِلْمَ يَسْتَفِرُّ لَهُ حَيْتَانُ الْبَحْرِ وَطَيُّورُ الْهَوَاءِ) و نیز گفت (مَنْ يَرِدُ
اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهُهُ فِي الدِّينِ) چون رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید هر
که خدای عز و جل بدو خیری خواهد او را در دین فقیه گرداند و هم رسول صلی

الله عليه وسلم می فرماید خیر نیست در کسی که نه عالم باشد و نه متعلم و نیز گفت هر که چهل خبر در امت من آموزد و بر ایشان نگاه دارد از جمله علما و فقها باشد چون مهتر صلوات الله علیه چنین فتوا داد که جستن علم بر همه فریضه است ما درین کتاب از صحاح احادیث زیادت از چهل حدیث تضمین بکردیم تا هر که این کتاب را بر خواند ثواب متعلمان و طلبه علم بیابد و اگر در کسی آموزد ثواب معلمان بیابد و اگر بدین کار کند از جمله صدیقان و ابدالان گردد انشاالله عزوجل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (أَعْدُ عَالِماً أَوْ مُتَعَلِماً أَوْ مُسْتَمِعاً أَوْ مُحِبّاً لَهُمْ وَلَا تَكُنِ الْخَامِسَ فَتَهْلِكُ) پاریسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که چون بامداد پگاه بر خیزی عالم باشید یا متعلم باشید و اگر نه مستمع باشید سخن علما را و اگر نه دوستدار ایشان باشید زینهار از ان پنجمین نباشید که از هلاک شدگان باشید یعنی منکر ایشان نباشید و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ حَتَّى يُحْيِيَ بِهِ الْإِسْلَامَ وَالسُّنَّةَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ) پاریسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که مرگ بدو آید و او در طلب علم باشد تا اسلام را بدان زندگی باشد میان وی و پیغمبران یک درجه باشد در بهشت و قال النبی صلی الله علیه وسلم (مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ يَلْتَمِسُ بَاباً مِنَ الْعِلْمِ يَنْتَفِعُ بِهِ قَلْبُهُ أَوْ يُعَلِّمَهُ غَيْرَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ عِبَادَةَ أَلْفِ سَنَةٍ بِصِيَامِهَا وَقِيَامِهَا وَحَفَّتَهُ الْمَلَائِكَةُ بِاجْتِنِحَتِهَا وَصَلَّى عَلَيْهِ طُيُورُ السَّمَاءِ وَحَيْتَانِ الْبَحْرِ وَدَوَابُّ الْبَرِّ وَأَنْزَلَهُ اللَّهُ بِمَنْزِلَةِ سَبْعِينَ صَدِيقاً وَكَانَ خَيْرَ لَهُ مِنْ أَنْ لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا كُلُّهَا لَهُ فَجَعَلَهَا فِي الْآخِرَةِ) پاریسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که هر که از خانه بیرون آید بجستن یک کلمه یا یک مسأله از علم تا بیاموزد و تا سودمند

گردد دل او بدان ویا بدیگری در آموزد بنویسد خدای عزوجل او را بهر قدمی عبادت هزار ساله که روز روزه دارد و شب نماز کند و باز گسترانند فرشتگان پرها را تا او بران می رود و درود می دهند بروی مرغان هوا و ماهیان دریا و چسبندگان زمین و فرود آرد خدای عزوجل او را بمنزله هفتاد صدیق و آن یک مسأله او را از علم بهتر از آنکه همه دنیا آن وی بودی و وی آنرا از بهر خدای عزوجل بکار آن جهان خرج کردی.

اکنون آمدیم با سر سخن و بر نهاد این ابواب تا اگر کسی خواهد که سخنی از این نوع که یاد کردیم بنگرد و جمله کتاب را باز نباید جست و بر خوانندگان و نگرندگان آسان باشد و چشم می درایم که هر که بر خواند ما را بدعای خیر یاد دارد که مقصود ما از جمع کردن این کتاب دعای مسلمانان است تا باشد که مسلمانی که در دست هوا و بدعت بمانده باشد از آن رهایی یابد و دعای خیر در کار این کناهکار کند تا حق سبحانه تعالی بروی و بر ما رحمت کند انشاء الله تعالی.

باب اول در شناختن ایزد سبحانه و تعالی و بیان کردن توحید

باب دوم اندر بیان کردن سنت و جماعت و طریق آن از هر نوع که هست

باب سوم اندر بیان کردن توبه و طریق تائبان و روش و نشست و خاست

با ایشان

باب چهارم اندر بیان کردن امر معروف و نهی منکر و نگاه داشتن فرمان حق

و استقامت بدان

باب پنجم اندر بیان کردن مباح بحجت و کسب و کار اهل صلاح و زهد

و تقوی

باب ششم اندر بیان کردن قناعت و تسلیم و رضایت و جمع و منع آن

باب هفتم اندر بیان کردن راه صدیقان و ابدا لان و صفت ارباب حقیقت

اول شرط نصیحت ما مربرادران ما را آنست که هر که این کتاب را خواهد نگریست چنان باید که مذهب گری و خصومت گری و هر چه بدین انواع باشد باز گردد همه را بیکسونهد و بتأمل تمام درین کتاب نظر کند اگر چیزی یابد بیرون شریعت و سیرت و سنت راه پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آن صحابه وی رضی الله عنهم که نه باخبار مسند و آیات قرآن و بعقل و معرفت مقیدست آنگاه چون بآخر رسد اگر چیزی باشد نه راست اگر مذهب گری خواهد و میکند ما این کتاب را بر مذهب هیچ کس نساخته ایم الا بر مذهب سنت و سیرت سید ولد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و آن یاران وی رضوان الله علیهم اجمعین هر که درین خلاف کند ایشانرا خلاف کرده باشد و ضال و مبتدع باشد و هوادار و گمراه تا معلوم باشد و بالله العون والتوفیق.

باب اول

در بیان کردن توحید و ایمان و معرفت حق سبحانه و تعالی

شیخ الاسلام قدوة الابدال مقبول العالم حجة الله على الخلق ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز میگوید که توحید گفتن از ایمان جداست. توحید گفتن بتقلید میتوان گفت و ایمان بگفتار از معلم میتوان آموخت اما شناخت حق سبحانه و تعالی جز بهدایت حق سبحانه و تعالی راست نیاید هر کرا بنور هدایت و چراغ معرفت دل او را روشن گردانیدند او را بحق شناسا کردند چنانکه در کتاب عزیز خود میفرماید (أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ * الزمر: ۲۲) وقال النبي صلی الله علیه وسلم (إذا دخل النور على الصدر انشرح وانفتح) قيل هل لذلك من

علامه يعرف بها قال (التجافی عن دار الغرور والانابة الى دار الخلود والاستعداد للموت قبل النزول) پارسی این آیت چنین باشد که حق سبحانه و تعالی میگوید (افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه * الزمر ۲۲) گفت هر که خدای عزوجل دل او را شرح کرد چنانکه در باب سید علیه الصلوة والتحية می فرماید (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * انشراح : ۱) ای نه ماباز کشادیم دل ترا یا محمد اگر نه تو چه دانستی که ایمان و توحید و کتاب و شریعت چه باشد همچنین هر کرا دل بآلماس بی نیازی شرح کردند و از مایه لطفش غذا دادند و از فضل ازلی پرورش یافته است او بنور هدایت حق آراسته است چون آن نور در دل بنده آید آن دل فراخ گردد و شرح و بسط درو پیدا آید که هرچه مخلوق است درو ناچیز گردد و خداوند آن دل را بدان نور شناسا و عارف گرداند و (قيل هل لذلك من علامة) گفت نشان آنکس آن بود که این سرای غرور را دشمن دارد و ناچیز و بی اصل انگارد و باز گردد بدان سرای شادی و جاوید و پیش از آمدن مرگ او را ساخته باشد و هر که بخدای شناسا و عارف گشت آن او این باشد و این جز بفضل و کرم او نتوان یافت چنانکه می گوید (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ * المائدة : ۵۴) و جای دیگر می فرماید (يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ * النحل : ۹۳) و جای دیگر می فرماید (من يهدي الله فلا مضل له ومن يضل فلا هادي له) وقال النبي صلى الله عليه وسلم (بعثت داعياً ومعلماً وليس إليّ من الهداية شيء وبعث ابليس داعياً ومزينا وليس اليه من الاضلال شيء بل الله يضل من يشاء ويهدي من يشاء) شناخت خدای عزوجل آن بود که از سر این هدایت برخیزد و این به تعلیم هیچ معلم راست نیاید مگر بعون و هدایت خدای عزوجل را هر که بتعلیم معلم شناسد هرگز از ایمان وی بوی شناخت

نیاید وایمان بتقلید هرگز از شرك خالی نباشد زیرا که یا معلم بگوید یا تعلیم
بکند که چنین است یا چنان است تا معلم نگوید این متعلم نتواند گفت که
آری چنین است وهرچه گفت است از دیگری نشان است وهرچه نشان
است از دیگری شرکست نه توحید اما روا باشد که کسی لفظ توحید وایمان
برکسی نرم گوید واورا بیاموزد وآنکس آن قول همچنانکه از وی شنید می
گوید هرگز اورا از توحید هیچ خبر نباشد ولفظ ایمان نیز همچون آموختن توحید
است اما بحقیقت نباید دانست که ایمان بی هدایت خدای تعالی بنده را
همچون ایمان ملحدانست اما اگر هدایت باشد و تعلیم معلم با آن راست افتد
آموختن سود دارد مگر از سرپنداشت وناشناخت درین سخن بنگرید که این
را شاخهای بسیار است اما خردمند واهل معرفت را این مقدار بسنده است اما
بدانکه در توحید وایمان و معرفت سخنهای بسیار است اگر بشاخهای آن بیرون
شویم آنرا منتها نباشد اما در اصل نباید دانست که شناخت حق سبحانه
و تعالی بنور هدایت اوست و آن هدایت بکسب بنده نیست بلکه شرح دلست
و عطای خدای عزوجل و هرگز بنده بشکر آن نرسد ایمان اصلی و معرفت عطای
خدای عزوجل می دان اما مقدمات آن نباید ورزید تا معرفت روی بتو نماید
اگر هست واکر نیست آنچه بر تو است بکرده باشی و مقدمات معرفت بدانکه
چیست متابعت عقل و نظر است بدلالت هدایت بمعرفت پس آنگه چون این
نظر صحیح افتاد تو بر سر کوی معرفت آمدی اگر اینجا بتعلیم معلم حاجت
افتد که ترا بگوید که لفظ ایمان چون تکرار می باید کرد و لفظ توحید چون می
باید گفت و ترتیب آن چون است روا باشد که این را ومانند این را بتعلیم
حاجت افتد و بی تعلیم نیز روا باشد و رسول صلی الله علیه وسلم می گوید
(بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَقَامَ

الصلوة وابتاء الزكوة وصوم رمضان وحج البيت) واین هر پنج را بتعلیم حاجت است اما خدای شناختن ازین دور است و این باشناخت هیچ مناسبت ندارد و نه این چیزهای دیگر که گفته آمده است خدایرا جز بهدایت خدای نتوان شناخت.

وتوحید گفتن از توحید دانستن جداست و ایمان گفتن از ایمان دانستن جداست و پس از شناخت ایزد سبحانه و تعالی اصل همه کارها توحید است و ایمان باخلاص و اعتقاد درست زیرا که اگر کسی چند سال عبادت کند که توحید نه راست گوید و ایمان نه باخلاص دارد در اعتقاد درست نباشد همه روزگار وی ضایع باشد چنانکه شنیدی که شناخت چیست توحید و ایمان نیز بشنو تا بدانی

اما بدانکه اصل توحید و ایمان آنست که: اقرار دهی که خدای عز وجل هست و یکی است و بیچون و بیچگونه که هیچ چیز بدو نماند و او بهیچ چیز نماند همیشه بود و همیشه باشد و از همه چیزها بی نیاز و همه چیزها بدو نیاز مند توانای بر کمال پادشاه بی زوال قدوس بی عیب و بی مثال واحد بی شریک و بی انباز غنی بی معین و بی نیاز جبار بی قهر و بی نقصان قهار بی عجز و بی اعوان زنده بی کالبد و بی جان صانع بی اعضا و بی ارکان خالق بی آلت و بی فکرت رازق بی بخل و بی ریبت سلطان بی ندیم و بی وزیر ملک بی مونس و بی مشیر کریم بی طبع و بی سجت رحیم بی دل و بی رقت صمد بی نقص و بی آفت واحد بی تألیف و بی تخریب همه خلق را بدو نیاز و آرام و او از همه بی نیاز هرچه از فهم تو آید که پادشاه تو چنانست نه چنانست بلکه آفریدگار آنست همه وصف و صافان و همه مدح مداحان و همه توحید موحدان در کمال جلال او ناچیز بماند گفتنی و ویرا از گفتنی باز ندارد و شنیدنی او را از شنیدنی

باز ندارد و دیدنی ویرا از دیدنی باز ندارد خلق را بیافرید نه از بهر آنکه
ویرا بخلق حاجت بود ولکن از بهر اظهار قدرت را همه را روزی می دهد نه از
بهر عبادت ایشانرا لکن از برای اظهار نعمت را در همه اسما و صفات خود بی
شبه و مانند است (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ * الشوری : ۱۱)

دیگر همچنان که بخدای عزوجل اقرار دادی بجمله رسولان و پیغمبران اقرار
دهی که ایشان حق بودند و راست گوی اول ایشان آدم بود و آخر ایشان محمد
مصطفی صلی الله علیهم وسلم و او فاضلترین همه پیغامبران بود پیغامبری بدو مهر
شد و ما راستیء دیگر پیغامبران بقول وی دانستیم که چنین کتاب چون قرآن
بر خلق بیاورد و از دشمنان خویش در خواست که مانند این سورتی یاده آیت
بیارید و ایشان همه دشمن وی بودند و حریص بودند بر قهر کردن وی و خون
و خواسته خویش بذل می کردند بر عداوت وی اگر می توانستندی مانند این
قرآن بیاوردندی تا ویرا قهر کردندی چون بیاوردند و نتوانستند درست شد که
این قرآن معجزه بود مر محمد را صلی الله علیه وسلم و وحی خدای بود عزوجل.
و معلوم باشد که همه کتابهای خدای عزوجل حق بوده است چون توریة
وانجیل و زبور و دیگر صحف پیغمبران علیهم السلام زیرا که قرآن گواهی می
دهد بر صدق دیگر کتابها چنانکه گفت (مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ * الانعام
: ۹۲) و مانند این در قرآن بسیار است و نیز درست شده باشد که فرشتگان
خدای عزوجل حق باشند و ایشان بندگان و فرمانبران وی اند فرزندان و
دختران وی نیند و نیز درست شده باشد که قیامت و حساب و ترازو ثواب
و عقاب و قصاص میان ظالم و مظلومان همه حق است زیرا که قرآن مجید گواهی
می دهد بر صدق این همه چنانکه در کتاب عزیز خود می گوید (وَلَكِنَّ الْبِرَّ
مَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّنَ * البقرة : ۱۷۷)

اینست شرائط ایمان مجمل که گفته اند هرچند که جمله را تفصیلات بسیار است و یاد کردن آن جمله درین کتاب ممکن نه گردد که مطول گردد اما قول بنده که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله عبارت است از جمله که یاد کرده اند و هر که یکی را ازین انکار کند قول لا اله الا الله محمد رسول الله را انکار کرده باشد و پای از حد مسلمانی بیرون نهاده باشد تا دانید و بالله التوفیق والعصمة.

باب دوم

اندر بیان کردن سنت و جماعت و شناخت آن

شیخ الاسلام قدوة الابدال مقبول العالم حجة الحق علی الخلق احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز فرماید که شرایط سنت و جماعت را مسایل بسیار است و دانستن آن فریضه است همچنانکه دانستن نماز و روزه و حج و زکوة این همه چنان فریضه است بلکه اگر در نماز و روزه و فریضه های دیگر خلی افتد که نه بعمداً بود معفو عنه بود اما اگر در سنت و جماعت خلی افتد مرد مبتدع گردد و مبتدع را خدای عزوجل نیامرزد و عذاب بر مبتدع الحکم واجب باشد و از بدعت حذر باید کرد چنانکه بتوانی و بسنت و جماعت رغبت باید نمود چندانکه بتوانی و ازین اخبار اسناد بیفکنم تا مطول نگردد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (رحم الله خلفائی) قیل یا رسول الله و من خلفاؤك قال (الذین یحیون سنتی و یعلمونها عباد الله) پاری خبر چنین باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید رحمت خدای بر خلیفتان من باد گفتند یا رسول الله خلیفتان تو که اند گفت آنکسانی که زنده می دارند سنت مرا و در بندگان خدای عزوجل می آموزند و هم رسول صلی الله علیه

وسلم فرمود (یا ابا هریره علم الناس سنتی تکن لك نوراً ساطعاً يوم القيامة
يغبطك الاولون والآخرين) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه
وسلم می فرماید ای ابو هریره بیاموز مردمان را سنت من تا ترا باشد روز قیامت
نوری درخشان و تابنده چنانکه خلق اولین و آخرین همه بتو آرزو برند و خواهند
که چون تو باشند و رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (امرث ان اقاتل
الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا مني دمائهم وامواهم
الا بحقها وحسابهم على الله) [۱] پارسى خبر چنین باشد که رسول صلی الله
علیه وسلم میگوید فرمودند مرا که جهاد کن با مردمان تا آنگاه که بگویند لا اله
الا الله محمد رسول الله چون این قول بگفتند خون و مال ایشان در بند آمد از من

(۱) در مدارج النبوة در صفحه ۲۲۶ عبد الحق دهلوی می گوید:

وآنکه در بعضی احادیث آمده (... حتى يقولوا لا اله الا الله ومن قال لا اله الا الله...) اکتفا بجزء اول و اعظم کرده اند و یا این لفظ علم شده است در کلمه اسلام
چنانکه می پرسند چه میخوانی گوید (الحمد لله رب العالمين) و یا (الْم
ذلك الكتاب) میخوانم بدلیل (امرث ان اقاتل الناس حتى يشهدوا ان
لا اله الا الله و يؤمنوا بى و بما بعثت به) و این سخن ظاهر است

و در مکتوب پنجاه و یکم جلد ثالث از مکتوبات امام ربانى قدس سره

نوشته است:

گرویدن دل وراء یقین دل است هر چند وراء تصدیق نیست لیکن متفرع
است بران یقین بعد از حصول یقین دل را از دو حالت خلون بود تسلیم و انقیاد بود
بمؤمن به یا جحود و انکار بدان و علامت تسلیم و انقیاد رضای قلب است بمصدق
به و انشراح صدر است بدان و علامت جحود و انکار کراهت قلب است
بمصدق به و تنگیء سینه است بدان قال الله تبارك و تعالی (فَمَنْ يُرِدِ اللهُ أَنْ

وحساب ایشان بر خدایست عزوجل که اسرار بندگان بداند هم قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم (شفاعتی لمن شهد ان لا اله الا الله مخلصاً یصدق لسانه
 قلبه وقلبه لسانه) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم
 میفرماید که شفاعت من مر آنکسانی راست که شهادت بگویند باخلاص
 دل و زبان ایشان بادل راست باشد و دل با زبان راست ازین اخبار بسیار
 است در باب سنت و جماعت اگر بدان مشغول شویم دراز گردد
 و هر که بخدای و رسول ایمان دارد این قدر یاد کردیم تمام
 است مرد مؤمن سنی را و اگر کسی بدین ایمان ندارد او را باسنت
 و جماعت چه کار است ایمان از سر باید گرفت اما بدانی که مسائل سنت
 و جماعت بسیار است و تفصیلات دراز اما اساس و قاعده آن باده مسأله گردد و
 ازین ده مسأله چاره نیست لابد ببايد دانست چنانکه خبر بدان ناطقست قال
 ابو الحسن بن علی محمد التمیمی قال حدثنا ابراهیم بن یوسف بلخی عن عبد
 المجید عن عبد العزیز عن ابیه عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم (من كان على السنة والجماعة كتب الله له بكل يوم ثواب الف
 نبی من الانبياء وبنی الله له بكل يوم مدينة في الجنة وكتب الله له بكل
 قدم يرفعها ويضعها عشر حسنات ومن صلى في الجماعة كتب الله له بكل
 ركعة أجر شهيد) قالوا يا رسول الله ومتى يعلم الرجل انه على السنة

يَهْدِيَهُ يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا
 كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ*
 (الانعام: ۱۲۵) و حصول تسلیم و انقیاد مر قلب را بمؤمن به بعد از حصول
 تصدیق و یقین بدان بمحض موهبت الهی است جلّ شأنه و صرف کرم
 نامتناهی اوست

والجماعة قال (اذا عرف من نفسه عشر خصال اوله لا يترك الجماعة ولا يستأصحابى ولا يخرج على هذه الامة بالسيف ولا يكذب بالقدر ولا يشك في الايمان ولا يمارى في دين الله ولا يدع الصلوة على من مات من اهل القبلة ولا يكفر احداً من اهل التوحيد بالذنب وان عملوا بالكبائر ولا يترك المسح على الخفين في السفر والحضر ولا يترك الجماعة خلف كل امام برّ او فاجر فمن ترك من هذه الخصال خصلة واحدة فقد ترك السنة والجماعة) پارسى خبر چنين باشد كه رسول صلى الله عليه وسلم مى فرمايد هر كه بر سنت و جماعت باشد بنويسد اورا خداى عز وجل بهر روزى ثواب هزار پيغامبر از پيغامبران خداى عز وجل و بنا كند اورا خداى عز وجل بهر روزى شارستان در بهشت و بنويسد اورا بهر قدمى كه بر دارد و بنهد ده نيكي و هر كه نماز كند در جماعت مسلمانان بهر ركعتى بنويسد اورا خداى تعالى ثواب شهيدى گفتند يا رسول الله مرد كى بداند كه او بر سنت و جماعت است گفت چون تن خويش ده خصلت بيا بد او ستى و جمعى است اول آنكه دست از جماعت ندارد دوم آنكه اصحاب مرا بد نگويد سوم آنكه بر اهل قبله بشمشير بيرون نيايد چهارم آنكه قضا و قدر را بدروغ ندارد پنجم آنكه در دين خداى ستهيدگى نكند و ششم آنكه اندر ايمان خويش شك نباشد هفتم آنكه هر كه از اهل قبله كه بميرد بروى نماز كردن روا دارد هشتم آنكه هيچ كس را از اهل توحيد بگناه كافر نخواند اگر چه گناه كبيره باشد نهم آنكه مسح بر موزه كشيدن دست باز ندارد در سفر و حضر دهم آنكه نماز از پي همه مسلمانان روا دارد اگر نيك باشد و اگر هر كه يكي از اين خصلتها كه ياد كرديم دست باز دارد دست از سنت و جماعت باز داشته باشد اين ده خصلت كه بنياد سنت و جماعت است اينست بقول راويان معتمد از قول رسول صلى الله عليه وسلم قولاً و فعلاً.

دیگر آنچه ائمه دین و اهل سنت و جماعت بر آنند و پسندیده اند و از سلف بما رسیده است این ده قاعده است که یاد خواهیم کرد هیچ کس را از اهل سنت و جماعت با تو انکار نباشد:

اول قاعده آنست که اقرار دهی که هر کسی از بندگان خدای از مرد وزن و از نیک و بد که او بگفت لا اله الا الله محمد رسول الله او مؤمن است شاید که زن مؤمنه بدو دهی و از وی زن خواهی و میراث مؤمنان یابد و مؤمنان از وی میراث یابند و احکام مؤمنان بروی برانند و بر جنازه وی نماز کنند و ویرا در گورستان مؤمنان دفن کنند اگر این قول از دل گفته باشد و بدین باخدای رسد جای وی بهشت است و اگر نه از دل گفته باشد منافق باشد بظاهر احکام مؤمنان بروی میرانند از بهر قول شهادت را اما اگر بدان نفاق باخدای رسید جای او درك اسفل باشد چنانکه خدای تعالی گفت (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ * النساء: ۱۴۵) ما را دستوری نیست که از هر که این قول بشنویم و یرا بتهمتی یا بتعصبی نامؤمن خوانیم چنانکه خدای عز وجل گفت (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا * النساء: ۹۴) چنان باید که جمله گویندگان لا اله الا الله محمد رسول الله را مؤمن گویی و مؤمن خوانی و مؤمن دانی و بگناه کبیره رقم کفر و نفاق بریشان نگفتی و شك در ایمان خویش و ایمان ایشان نیاری زیرا که خدای عز وجل گناهکار را مؤمن خواند چنانکه خدای تعالی گفت (وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا آيَةُ الْمُؤْمِنُونَ * النور: ۳۱) و معلوم باشد عاصی را بتوبه می فرماید و نشاید خدا را عز وجل خلاف کردن و دران شك و دران رد و نشاید قول مؤمنان و گواهی ایشان رد کردن و ایشانرا دروغ زن داشتن زیرا که هر مؤمنی که او از قول گبری یا جهودی یا ترسایی یا از جمله اهل ضلال و کفر و شرك این قول

وشهادت بشنود و بران گواهی دهد که این قول از وی در وجود آمد جمله قضاة اسلام در اسلام آن بیگانه بر این قول حکم کنند پس بهیچ حال نشاید گوینده این قول را نامؤمن خواندن چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (أمرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله فاذا قالوها عصموا مني دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم على الله)

قاعده دوم آنست که همه چیزها را جمع داری در قضا و مشیت ایزد سبحانه و تعالی هم خیر و هم شر و هم نفع و هم ضرر آنچه خیرست بامر و رضا و محبت اوست بدان ثواب دهد و آنچه شرست بنهی اوست بدان عقاب کند برضا و محبت اونیست تا سفه لازم نیاید اما جمله بقضا و مشیت اوست تا قهر و عجز لازم نیاید.

قاعده سوم آنست که جمله یاران رسول صلی الله علیه وسلم جمع داری در دوستی و نیکو خواستن و نیک گفتن و هیچ کسی را از ایشان بقلیل و کثیر بد نگویی و بدنه اندیشی و روا نداری که کسی دیگر گوید چنانکه حق تعالی گفت (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ * الْحَشْرُ: ۱۰) خدای عزوجل ما را بستود که ایشانرا بد نگوییم و بریشان دعا و ثنا گوئیم پس نشاید ایشانرا بد گفتن از جمله ایشان ابوبکر صدیق را رضی الله عنه فاضلتر گوئیم پس عمر را پس عثمان را پس علی را رضی الله تعالی عنهم اجمعین زیرا که ایشان نشستند بمقام رسول صلی الله علیه وسلم باتفاق جمله یاران و نصرت کردند مر دین را و شریعت را و ایشان بگستراندند بساط اسلام را در آفاق جهان بتوفیق خدای در حق ابوبکر می فرماید (الَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذَا أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي أَثْنِينَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ * تَوْبَهُ: ۵۰) و عمر را گفت (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ

الْمُؤْمِنِينَ * الْاِنْفَال : ٦٤) وعثمان را گفت (**اَمَّنْ هُوَ قَانِثٌ اَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا * الزمر: ٩**) و علی را گفت رضی الله عنهم اجمعین (**اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا * المائدة: ٥٥**) و جمله یاران را گفت (**وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * اُولٰٓئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * الواقعة: ١٠-١١**) و جای دیگر فرماید (**وَالسَّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالانصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ * التوبة: ١٠٠**) پس هم برین جمله اعتقاد باید داشت تا موافق قرآن باشی و سننی و جمعی باشی از قاعده سوم نیز آنست که مسح بر موزه کشیدن روا داری مقیم را یک شبا روز و مسافر را سه شبا روز از حدث تا وقت حدث.

قاعده چهارم آنست که جماعتها را و جمعهای مسلمانانرا حق گویی و حق دانی و ازپی همه مسلمانان نماز روا داری چنانکه در خبر آمده است که رسول گفت صلی الله علیه وسلم (**صَلُّوا خَلْفَ كُلِّ اِمَامٍ بَرٍّ اَوْ فَا جِر لَكُمْ صَلٰوَتِكُمْ و عَلَيْهِم اَثْمُهُمْ**) و هر که خلاف این گوید از سنت و جماعت دور باشد و افتراق و جدایی افکندن آورده باشد در باره اسلام و در سنت و جماعت و از ان قوم باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید (**مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ قَدَر شَبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْاِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ**) و نیز گفت (**يَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ**) یعنی دست خدای تعالی بر اهل سنت و جماعت است.

قاعده پنجم آنست که همان صفات ستوده ملك را سبحانه و تعالی جمع داری باعتقاد درست چون علم و قدرت و سمع و بصر و حیات و علو و رفعت و عظمت و کبریا و امثال این چنانکه حق سبحانه و تعالی می گوید (**وَلَهُ الْمَثَلِ الْاَعْلٰی**) مفسر گوید یعنی الصفات العلی و باید دانست که چون علم نباشد عالم نباشد و چون قدرت نباشد قادر نباشد و جمله صفات همچنین است آنکه صانعی را شاید

قاعده ششم آنست که اقرار دهی که صانع را سبحانه و تعالی بتوان دید
اهل بهشت خدای را عزوجل ببینند به چشم سربی چون و بیچگونه و ویرا
صورت و هیئت ولون و کیفیت نباشد اما ببینند بی چون و بی چگونه (لَيْسَ
كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ*) اما ببینند چنانکه حق سبحانه و تعالی
می گوید (وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ* الْقِيَامَةُ: ۲۲-۲۳)

قاعده هفتم آنست که اقرار دهی که بندگانرا استطاعت است توانند که
فعل کنند و توانند که نکنند و لزوم امر مقید است بشرط وجود استطاعت
زیرا که تکلیف مالا یطاق روا نباشد چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید
(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا اَلْاَوْسَعَهَا* الْبَقَرَةُ: ۲۸۶) مفسر می گوید یعنی طاقتها
در فرمان خدای تعالی و در دین او لجاج و ستهیدگی نکنی از بعد آنکه حق
ترا معلوم شده باشد که همه خللها ازین است.

قاعده هشتم آنست که اقرار دهی که همه کتابهای خدای عزوجل حق
است چون قرآن و توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم همه کلام خدایست
عزوجل بگفت نیافرید سخن وی است و سخن وی از وی جدا نیست و مخلوق
نیست و محدث نیست بگفت بقدرت نه بآلت و جارحت گفتنی ویرا از گفتنی
باز ندارد چنانکه شنیدنی از شنیدنی باز ندارد و دیدنی از دیدنی باز ندارد اما
خدای را عزوجل کلام ثابت است چنانکه گفت (يُرِيدُونَ اَنْ يُبَدِّلُوْا كَلَامَ اللّٰهِ) و نیز
گفت (وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوسٰى تَكْلِيْمًا) و نیز گفت (فَاَجْرُهُ حَتّٰى يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ)

قاعده نهم آنست که اقرار دهی که آمرزش گناه کبیره از خدای عزوجل
بی توبه روا باشد مؤمنانرا و سنیانرا چون خواهد و هر گناهکاری از مؤمنان
که با خدای عزوجل رسد و توبه نکرده باشد کار وی در مشیت خدای عز
وجل باشد اگر خواهد ویرا بیامرزد بفضل و کرم خود و اگر خواهد بشفیعی
بخشد و اگر خواهد بقدر گناه ویرا عذاب کند پس به بهشت آرد چنانکه

گفت (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...)*
 (الآية. النساء: ۴۸) و روا نباشد که خدای تعالی موحدانرا عذاب جاوید کند
 و هر موحد که از دنیا بیرون شود و ویرا در خاک نهند و ویرا سؤال کنند اگر
 جواب بصواب دهد گور وی مرغزاری باشد از مرغزارهای بهشت اگر جواب
 نه بصواب دهد روا باشد که ویرا عذاب کنند بمقدار گناه و نیز اقرار دهی
 که حساب و ترازو و نامه خواندن و صراط و بهشت و دوزخ همه هست و حق
 است بی شك چنانکه در قرآن و اخبار آمده است.

قاعده دهم آنست که متشابهات که در قرآن است و اخبار بدان اقراردهی
 که چنانست و هر چه از آن محتمل تاویل و تفسیر است و مفسران آنرا تاویل و
 تفسیر کرده اند و علمای حق آنرا بیان فرموده اند و معنی آن گفته اند از قول
 ایشان نکذری و بر قول ایشان نیفزایی و هر چه آنرا فرو گذاشته اند دران
 هیچ سخن نگویی بعقل و فهم خویش تا در شبهه و تعطیل نیوفتی و در جمله
 اقرار دهی که همه قول خداست عزوجل و حق است و چنانست که او گفت
 نه بظاهر و نه بباطن يك حرف را منکر نباشی زیرا که يك حرف را منکر بودن
 انکار است از جمله و هر چند در آیات متشابهه کم آویزی بهتر باشد زیرا که حق
 سبحانه و تعالی می گوید (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ
 ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ
 يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ * آل عمران: ۷)
 خدای عزوجل نشانه راسخان علم آن نهاد که ایشان بمتشابهات قرآن اقرار
 دهند و تاویل و تفسیر نجویند و راه سلامت اینست زیرا که نادانی با خدا
 حواله کنی به از آنکه در تشبیه گویی و در فتنه افتی اگر کسی گوید که چه
 گویی درین آیتها که خدای عزوجل می فرماید (خلقت بیدی * ص: ۷۵)، (وجاء
 ربك * الفجر: ۲۲)، (الرحمن على العرش استوى * طه: ۵)، (وان من شيء الا يسبح

بِحَمْدِهِ * (الاسراء: ٤٤)، (وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَّ كَرْهًا * الرعد: ١٥) و در اخبار آنچه مانند اينست گويم چنان است كه خداى عز و جل گفت و رسول صلى الله عليه وسلم گفت و عبد الله ابن عباس رضى الله عنه گفت و اگر گويد كه تو بوجه تشبيه مى گويى گويم من بدانچه خداى عز و جل گفت و بدانچه رسول او گفت اقرار دارم كه چنانست كه ايشان گفتند تشبيه نباشد اما اگر تو گويى كه نه چنين است تشبيه تومى گويى نه من من از همه تشبيهات بيزارم من بدانچه خداى گفت و رسول او گفت صلى الله عليه وسلم اقرار دارم كه بر آن نه افزايم و ازان نه كاهم من خود را از تشبيه رستم اما تومى گويى كه نه چنين است و نه شايد كه تو چنين گويى در تشبيه تو آوىخته باشى نه من و تأويل تومى نهى و بگفت ايشان اقرار نمى دهى تشبيه تومى نهى از اقرار تشبيه نيابد اقرار بقول خداى عز و جل و بقول رسول صلى الله عليه وسلم ايمانست و انكار ازان كفرست پس چون من بر سر اقرار باشم و تو بر سر تأويل و تشبيه ترا بر من چه شفاعت رسد هر كه عاقل و خردمند باشد داند كه راه راست و اعتقاد پاك راه رسول است صلى الله عليه وسلم و آن ياران او رضوان الله عليهم اجمعين و آن اينست كه گفته آمد و بالله التوفيق.

باب سوم

اندر بيان كردن توبه و روش تائبان و محققان

شيخ الاسلام قدوة الابدال قطب العالم حجة الحق على الخلق المجتهد فى سبيل الله الحاكم العدل فى بلاد الله ابونصر احمد بن ابى الحسن النامقى الجامى قدس الله روحه فرمايد كه توبه كارىست كه هر كه عاقل است از هر نوع مردم كه هست چه از مسلمان و چه از جهود و چه ترسا و چه مشرك و چه بت پرست

هیچ کس نیست که نه او را بتوبه حاجت است زیرا که در هر کیشی و در هر راهی که هست هیچ کس نباشد که نه او را دران راه و دران طریق خللها باشد او را ازان خبر نباشد هر که کاری می کند چون خلل آن بدید توبه بروی واجب آمد اگر توبه نکند بر خود ستم کرده باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی می گوید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْخَرُوا قَوْمًا مِّنْ قَوْمٍ * الْحَجَرَات : ۱۱) تا آنجا که می گوید (وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * الْحَجَرَات : ۱۱) خلق را بدین دو قسم در آورد یا ظالم آمد یا تائب و هر که نا تائب است ظالم است سر همه رشتها ازینجا کشاده گشت و خلقان خود را در ظلم و فتنه افکندند که حق سبحانه و تعالی باما تجارتي و بیعی در پیوست و ما دران بیع نه درست و نه راست آمدم و عهد وفای آن بجای نیاوردیم تا سر رشته از دست آدمی بچه بیرون شد و اغلب خلق ظالم بمانند چنانکه حق سبحانه و تعالی میگوید (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِآنَ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ * التوبة : ۱۱۱-۱۱۲) این همه در بیان آن کسانی است که ایشان بدانستند که ما در بیع درست نیامدم و عهد و فابشکستیم و ندامت آوردند هر که درین بیع و درین عهد درست آمد انگاه وی از تائبان است و این آیت که (التائبون العابدون) در حق وی درست آمد و هر که درین بیع و درین عهد درست نیامد و توبه نکرد (وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * الْحَجَرَات : ۱۱) خطاب وی آمد و توبه کاری است که آنرا بهیچ چیز حاجت نیست و همه خلق را بتوبه حاجت است بهترین همه خلق انبیا و رسل بودند از جمله ایشان یکی یحیی بود که در حق وی میگوید (وَسِيداً وَحَصِوْرًا) و دیگر همه آنند که

استغفار بر ایشان واجب آمده است پس چون سرور و سالار همه خلق انبیا و رسل بودند و ایشانرا بتوبه حاجت بود کرا زهره و یارای آن باشد که او گوید مرا بتوبه حاجت نیست مهتر صلوات الله علیه می فرماید (انه لیغان علی قلبی حتی استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة) و در خبر دیگر آمده است (انی لأستغفر الله فی کل یوم مائة مرة) و آدم صلوات الله علیه میگوید (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ * الاعراف: ۲۳) و موسی صلوات الله علیه می گوید (إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ يَا أَبَا نَا الْمُؤْمِنِينَ * الاعراف: ۱۴۳) و در حق سید اولین و آخرین میفرماید (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا * الفتح: ۲) و فرزندان یعقوب را می گوید (يَا أَبَا نَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * يوسف: ۹۷) و در حق جمله مؤمنان میگوید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا * التحريم: ۸) و مقام تائبان از جمله مقامات فاضلتر و بلند تراست و تائب حقیقی از همه خلق بنزدیک خدای عزوجل عزیزتر و گرامی تراست و دوستراست و درشان ایشان می آید (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ * البقرة: ۲۲۲) و توبه در جمله مؤمنان فرض است چنانکه می گوید (وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * النور: ۳۱) و همه فلاحها و نجاتها در توبه است و بهر فرضی که هست هریکی را وقتی است معلوم چون نماز و روزه و وضو و اغتسال و زکوة و حج و امثال این همه بوقتی و چیزی مقید است تا آن وقت در نیاید آن فرض بر کسی لازم نشود مگر توبه که هر نفسی که بر زنی توبه و استغفار بر تو واجب گردد بظاهر و بباطن مهتر صلوات الله علیه فرمود (يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ فَإِنِّي أُتُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ) و مهتر صلوات الله علیه ازان گفت من هر روزی صد بار توبه میکنم زیرا که

هیچ نفسی از آدمی برنیاید که نه آلاشی دارد خاصه از راغب دنیا زیرا که راغب دنیا را دوست دارد و هر که دنیا دوست دارد بر سر همه معصیتها باشد که سید میگوید علیه الصلوة والتحیة (حب الدنيا رأس کل خطیئة) و حقیقت بدانکه هر شبا روزی بیست و چهار ساعت و در هر ساعتی آدمی هزار نفس برزند در هر شبا روزی بیست و چهار هزار نفس از آدمی برآید چون این نفسها در رغبت دنیا و دوست داشت وی برزند همه معصیت باشد بیست و چهار هزار معصیت هر روزی از دیوان او برآید که وی آن معصیت نداند و ازان غافل باشد چون احوال چنین باشد می نگر که آیا استغفار می باید کرد یانی چون مرد تائب گردد و آنچه شرط توبه بود بجای آرد و از حلاوت توبه خبر آید این همه انفاس وی طاعت گردد اکنون این بضاعت اگر باین رنج می آرزد که شرط توبه است بجای آری بشنو که شرط توبه چیست شرط توبه سه چیز است پشیمانی است بدل و عذر خواستن است بزبان و بتن باز ایستادن است از گناه اصل توبه در حقیقت این سه چیز است پس این را شاخها است هر که دست بشاخهای این زند و باخلاص و راستی این بجای آرد این مقام که یاد کرده آمد او را حاصل آید و او ولی گردد از اولیای خدای عزوجل و صدیقی از صدیقان و ابدالی از ابدالان زیرا که کلید همه چیزها توبه است و سر همه دوستها توبه است چنانکه خبر برآن ناطقست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ما من شیء احب الی الله من شاب تائب) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید هیچ چیز نیست دوستر بخدای تعالی از جوان تائب که پای بر هوای خویش نهد و گام خویش را در زیر گام آرد و رضای خدای تعالی بر هوای خود اختیار کند اینست نیکو سعادت و نیکو بختی که ویرا بر آمد و اینست عزیز خلقی که او گردید هم

بنزدیک خدای تعالی و هم بنزدیک جمله اجناس خلق و فرشتگان در آسمان و مرغان در هوا و ماهیان در دریا و سباع در دشت و صحرا و نخجیر در نشیب و بالا همه او را دوست دارند و همه بدو تقرب و نزدیکی جویند و هر چه او خواهد خدای تعالی آن کند.

[۱]

حکایت آورده اند که فضیل بن عیاض رحمة الله علیه توبه کرد از راه زدن و مالها با خداوندان می داد جهودی بماند و هیچ چیزی دیگر نماند که بوی دادی جهود را گفت مرا بحل کن که هیچ چیزی نمانده است که ترا خوشنود کنم جهود گفت من سوگند خورده ام که تا مال بمن ندهی ترا بحل نکم فضیل گفت اگر من چیزی داشتمی با تو این سخن نگفتمی جهود گفت دست در زیر این جامه کن زیر این جامه کیسه زر است بر دار و بمن ده تا سوگندم راست شود و ترا بحل کنم فضیل دست در زیر جامه کرد و مشتی زر بیرون آورد و بوی داد جهود گفت اسلام عرضه کن که من در توریة خوانده ام که هر که از امت محمد صلی الله علیه وسلم توبه کند بر راستی و اخلاص خاك در دست وی زر گردد من خواستم تا بدانم که تو درین که میگویی راست هستی یانی درین زیر جامه هیچ زر نبود بدانستمی که دین محمد علیه السلام حقست و توبه تو حقست و بر دست وی مسلمان شد و چنین بسیار بوده است و هست و ازین چند واقعات تائبانرا در پیش ما رفته است و بوده و مارا معلوم است و توبه نه چنین بضاعتی است که هر کسی قدر آن بداند و توبه نجات مردانست و حیات دل و پرورش جانست و پیل آخرتست و سرور مؤمن است و شفای درد گناهان است و مرهم ریش دردمندان و حبل افتادگانست و دلیل گم شدگانست و مفتاح سمع مستمعانست و صدق نطق ناطقانست و قدم استقامت مستقیمانست و نور بصیرت روندگانست و استراحت خوف خائفانست و مبشر امید راجیانست چنانکه حق سبحانه و تعالی در کتاب

عزیز خود می فرماید (الذین آمنوا و كانوا يتقون) آنکسانی که با ایمان آوردند و هر چه نه کار ما بود و نه رضای ما بود از آن پرهیز کردند و با ما گردیدند یعنی توبه کردند (لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * یونس : ۶۴) اکنون با سر سخن آییم که شرط توبه چیست و تائب را چون باید زیست و زندگانی چون باید کرد تا مقام توبه درست آید و بدین مقامها برسد که گفته آمده است و آن بگویند بیاید انشاء الله تعالی.

فصل توبه گفته آید و زیستن تائب شرط آنست که اول باری فرمان خدای تعالی نگاه دارد و توبه چنان باید کرد که خدای عزوجل فرمود در کتاب عزیز خود (یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبهً نصوحاً * التحريم : ۸) گفت آنکه با ایمان آورده اند و مرا بخدای پسندیده اند یعنی با ما گرویده توبه کنید چون توبه نصوحا و درین توبه نصوحا چند قول گفته اند اما در تفسیر استاد امام ابوبکر سوربانی رحمه الله علیه دیدم که او گفته بود که این نصوحا مردی بود که از راه زدن توبه کرد و هر چه مال بود که با خصمان می بایست داد باز داد و هر خصمی که می خشنود توانست کرد خشنود کرد تا چنان شد که ویرا از متاع دنیاوی چیزی نماند یکی بیامد که ترا چیزی بمن می باید داد میزری بر میان داشت از میان باز کرد و بوی داد کوی آب بود دران کوی آب نشست خدای عزوجل ما را گفت توبه چنین کنید که نصوحا کرد و هر خصمی که می خشنود توانید کرد خشنود کنید باقی که بماند من از خزانه خود خشنود کنم اول باری بیاید دانست که در هر مقام جداگانه توبه باید کرد عاصی را از گناه توبه باید کرد و مطیع را از طاعت دیدن توبه باید کرد و قرآ را از پنداشت توبه باید کرد و عالم را از حسد توبه باید کرد و مستقیم را از خویشتن دیدن توبه باید کرد و ازین بسیار است اما هیچ توبه آسان تر از

توبهٔ مفسدان نیست که از فساد ظاهر توبه کنند و زبان و چشم و گوش و دیگر اعضا را نگاه دارند اما اگر کسی میخواهد که او را مقام تائبان و محققان باشد او را معاملهٔ تائبان بر دست باید گرفت و تائب را چنان باید بود که يك نفس از آن خویش ضایع نگذارد و قبلهٔ دل خویش کردار بد خویش کند می نگردد که چه کرده ام گفتار و کردار من چه بوده است بچشم انصاف دران نگردد و حکم کند که هر بندهٔ که با خداوند خویش چنین کند مکافات وی چه باشد عذاب و عقوبت وی چون باشد همچنین سیاست ملك و بیم قطیعت و عذاب دوزخ قبلهٔ دل خویش کند تا آتش ندامت در دل وی بالا گیرد دل بسوختن آید و چشم بگریستن آید و زبان بنالیدن آید و تن فرا گذاختن آید چون چنین گردد چشم نگاه دارد از نادیدنی و گوش نگاه دارد از ناشنیدنی و زبان نگاه دارد از ناگفتنی قرین بدرا بدرود کند پپای نرود جایی که نباید رفت بدست نگیرد چیزی که نباید گرفت هفت اندام خود در بند بندگی کند و هر خصم که می خشنود تواند کرد خشنود کند و برگزیده حسرت و ندامت خورد و خوف تمام بر دل نهد که آیا این خطاهای من و جفاهای من از من در گذارند یا نه آیا که بامن چه خواهند کرد بیامرزند یا عذاب کنند نفسی در بیم و نفسی در امید می گذارد شب و روز بکار خدای مشغول گردد طعام خوردن بدرود کند بروز و بهمه اوقات زبان بذكر خدای تعالی تر دارد خاصهٔ بامداد و شبانگاه که آنرا خاصیتی است چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید (فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا * طه: ۱۳۰) و نیز می فرماید (يُسَبِّحُ لَهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * النور: ۳۶) و نیز می گوید (فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى * طه: ۱۳۰) نيك جهد باید کرد تا تن را از آنچه خوی کرده است باز پس آری و از درگاه شیطان با درگاه رحمان آری نه بینی که حق سبحانه و تعالی رسول

را صلی الله علیه وسلم بدین فرمود چنانکه گفت (قم اللیل الا قليلا نصفه او انقص منه قليلاً أو زد علیه ورتل القرآن ترتیلاً) و جای دیگر گفت (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ) چون رسول را صلی الله علیه وسلم به بیداری شب و نماز فضائل فرمود وقتی و حالتی نخواهد بود از آن وی و از آن صحابه وی فاضلتر و مقام نخواهد بود از مقام محمود شریفتر چون آن مقام را بهای این کرد که شب و روز بند کر ما مشغول باش و سیرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و آن یاران وی این بود کسی که بر بدل این کند نه بر سیرت و راه ایشان باشد دیگر چنان باید که فضائل گزار فریضه ناسی نباشی بسیار وقت باشد که کسی گوید من برخیزم و نماز شب کنم آنکه چون صبح بر آید فرا خواب شود تا وضوء وی شکسته گردد آنگاه برخیزد و نماز فریضه فرا کردن گیرد آن از وسواس دیو باشد و این در روزگار پیشین بود که ما نو بکار در آمده بودیم که ابلیس علیه اللعنة به نماز فضائل فریضه تائبان را در تقصیر می افکند اما درین روزگار چنان شده است که باخ و واخ فریضه و فضایل از میان برداشتنند مکنید ای مردمان گوش باحوال خویش دارید که ابلیس علیه اللعنة بیشتر خلق را از راه ببرد تائب را چنان باید که در هر وقتی نمازی وضوی تازه کند تا دیو از وی رمیده گردد و در عبادت سبکتر باشد و بقول پیغامبر صلی الله علیه وسلم کار کرده باشد که (من جدّد وضوئه جدّد الله له المغفرة) و چنان باید که نماز جماعت هیچ نگذارد و در جمعه هیچ تقصیر نکند اگر چه دو فرسنگ بباید رفت و مسکن وی در اغلب احوال مسجد باید که باشد و چون بنشینند روی بقبله نشیند اگر حقی ندارد در گردن یا مادر یا پدر یا فرزند یا زن دارد که حق ایشان در گردن وی نباشد در مسجد می باید بود تا بامداد چنانکه آفتاب بر آید آنگاه برخیزد و دوازده رکعت نماز کند نماز ابرار آن اگر فریضه

از وی فوت شده باشد بر نیت قضا گذارد پس آنگاه بکسب حلال مشغول شود اگر توکل ندارد و اگر بر نصیب غیری کند این کسب بهتر باشد و اگر دنیا دارد خرج کند بریشان و از حق باز ندارد و اگر دنیا ندارد کسب حلال است اما باید که بحجت کند چنانکه حق سبحانه و تعالی از وی پرسد که چرا کردی و چه کردی جواب تواند داد و بکسب دنیا جمع نکند و آنچه جمع کرده است در کار خدای تعالی تفرقه کند و دل متفرق را جمع کند و سخاوت پیشه گیرد و بخل دور کند و چون وقت نماز اندر آید باول وقت برخیزد و ساز نماز کند چنانکه خدای عزوجل فرموده (حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ * الْبَقَرَةُ: ۲۳۸) باول وقت نماز بمسجد آید و نماز گذشته قضا می کند تا جماعت فراهم آیند چون نماز جماعت بکند اگر چیزی او را در پیش نیاید هم در مسجد می باشد و ذکر خدای تعالی می گوید و یا علم نداند بنزدیک عالمی نشیند و علم سمع کند و می آموزد و بیشتر نشست و خاست با علما دارد و چون این بگذارد اگر فرضی پیش وی آید که ویرا از مسجد بیرون باید آمد و اگر نه بیرون نیاید زیرا که مسجد بهترین جایهاست و بازار بدترین جایهاست چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم گفت (خیر البقاع فی الدنیا المساجد و شر البقاع الاسواق) تائب نباید که بی عذری از بهترین جایها به بدترین جایها رود اما اگر عذری باشد بر نصیب ایشان فرا رود انشاء الله که خیر باشد و زیان ندارد اما اگر یک مسأله از علم که بروی فریضه است فرا آموزد او را فاضلتر و بهتر از کسبهای همه دنیا که بکند و همه زروسیم دنیا که بدست آرد و در راه خدای تعالی نفقه کند تائب را و نائیب را هیچ چیز بهتر از علم آموختن نیست و همه کارها بعلم راست آید بی علم هیچ کار نتوان کرد چنانکه رسول را صلی الله علیه وسلم پرسیدند که (ای الاعمال افضل) تاسه بار این می پرسیدند جواب می داد بهر باری که (العلم) گفتند یا رسول الله ما

از کار می‌پرسیم و تو از علم جواب می‌دهی گفت زیرا که هیچ کار بی علم
راست نیاید و هیچ قیمت نداشته باشد پس چنان باید که تائب اول در بنیاد
رنج برد تا رنج وی ضایع نگردد پس بعلم مشغول باید بود و اصل علم و
عبادت باد و چیز گردد با دل فارغ از غیر و شکم گرسنه و عبادت با خلاص
هم با این هردو گردد و هر کرا بخلق طمع باشد هرگز از وی کار با خلاص
نیاید و هر کرا شکم سیر باشد و کار دنیا ببرد هرگز هوای وی مقهور نباشد و
اورا بر درگاه خدای عزوجل آبرویی نباشد و مرد را هوا آنگاه مقهور گردد که
از جمله مباحات دنیا چنان اجتناب کند که دیگر مردمان از حرام کنند و هر
چه با راحت نفس گردد از آن دور شود و کاربرد و جای بد و یار بد بدرود کند
و اندیشه بد و غلّ و غش و بغض و حسد و حرص و کینه و عجب و بخل از
دل بیرون کند و هر کار را اصلی است بنیادی واصل و بنیاد این کار با چهار
چیز گردد اول امل کوتاه کردن دیگر بوعده خدای تعالی ایمن بودن و سه دیگر
قسمت قسام راست دیدن و چهارم شکم از حرام نگاه داشتن و هر که این
چهار چیز نگاه دارد و بجای آرد همه مجاهدتها بجای آورده باشد و تن در بند
وی آمده چنانکه خواهد نفس را در کار تواند کشید تن تائب همچون اسب
نَوَزِينٌ است اگر راضی اورا برزین و لگام راست کند چنانکه می‌باید روز
حرب در حربگاه خطا نکند هم نظاره میدانرا شاید وهم غنیمت را شاید وهم
هزیمت را شاید و اگر اسب ریاضت نیافته باشد و لگام وزین ندیده باشد
سرکشی کند آنجا که بکار باید آمد هم در خون خویش و هم در خون جمله
سپاه شود چنانکه اسب فرعون ملعون کرد و مرد که مرد شود بر ریاضت مرد شود
و ریاضت قهر هوا باشد و حق تعالی ما را بقهر هوا فرمود آنجا که گفت (وَنَهَى
النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ * النازعات : ۴۱) مثل تن هوا
پرست چون مثل سگ است چنانکه حق تعالی گفت (وَاتَّبَعْ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ

کمثل الکلب* الاعراف: ۱۷۶) تا آنجا که گفت (لعلکم تتفكرون) ورسول صلی الله علیه وسلم گفت (الناس عالمٌ و متعلمٌ و سائر الناس همجٌ لاخیر فیه) گفت مردم عالم است یا متعلم و هرچه نه این هر دو است خرمگس است اکنون رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که رنج تعلیم نکشد همچون خرمگس است و خدای عز و جل آنرا گفت که علم آموز او بعلم کار نکرد و کاربها کرد (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ* الاعراف: ۱۷۶) پس خردمند و عاقل آنست که در اندیشد تاچه می باید کرد تا ازین هر دو بیرون بود و درین خطاب مشترك نبود آنرا که علم نداند ببايد آموخت و رنج آن ببايد کشید تا از آنچه رسول صلی الله علیه وسلم گفت که (سائر الناس همج) بیرون آمده باشی و آنکه علم داند بعلم کار ببايد کرد و متابِع هوا نباید بود تا از ان قوم نباشی که گفت (واتبع هواه فمثله کمثل الکلب) تن هواخواه بتر از سگ است و مجاهدت و ریاضت کم از سگوان نیست چون سگوانی سگ پلید را ریاضت دهد روزی چند سگ امیرش خوانند و روز شکار و تماشا بی او نروند و امیر در شکار گاه همه بسوی او نگرد تا او چه می کند و چون می دود و گشته او را بزنند بر دارند و خطای او را بصواب بر دارند اگر صید را در نیابد عذر او را باز خواهند و اگر صید را بیابد و بگیرد نواخت سلطان یابد و سگوانرا خلعت بر سری و تا زنده باشد خاصگان خود را فرا خدمت ایشان کند پس سگی که چند روز ریاضت یافت و از علم چندان بدانست چون فراوی گویی بر و برود و چون گویی باز آید و داند که صید چون می باید گرفت چون سگی که پلید ترین سباع بود بدین قدر علم چندین مرتبت یافت از نواخت سلطان و جلّ دیا و قلاده زرین در نماند مؤمن موحدی که عزیز ترین همه خلق است توبه کند و هوای خویش قهر کند و مجاهدت علم و عبادت بکشد گئی روا باشد که حق سبحانه و تعالی

اورا از دریای لطف و کرم خویش بی بهره گذارد تایب که مستحق
غفرانست و برگزیده رحمن است و دل وی نظارگاه خداوند جهانست او علم
آموزد و ریاضت کشد و هوای خویش در باقی کند و رضای حق اختیار کند
خلعت وی کم ازان سگوان نباشد و نه رحمت و فضل و کرم خداوند دو جهان
ازان امیر لثیم کم باشد چنانکه خدای عز و جل وعده می کند (وَهُوَ الَّذِي
يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ * الشورى : ۲۵) و جای دیگر
می گوید (إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ
حَسَنَاتٍ * الفرقان : ۷۰) این وعده نیکو که خدای عز و جل تایبانا کرده
است و ما چنین در کار توبه و کار خدای عز و جل کاهل نه علامت سعادت
باشد هر که او توبه کند و آنچه شرط توبه بود بجای آرد و این سیرت که یاد
کردیم بر دست گیرد بر هر زمین که بگذرد آن زمین بر دیگر زمینها فخر کند
و هر جای که بنشیند آن جای بر دیگر جایها فخر کند و اگر تایبی بر جویی یا
بر رودی یا بر دریایی بگذرد و از سر اخلاص و توبه و صفاوت و صدق دل
بگوید بسم الله الرحمن الرحيم آن آباها تا قیامت جمله او را تسبیح و تهلیل می
کنند و از خدای عز و جل ایشانرا آمرزش میخواهند و آفتاب و ماه و ستارگان که
بر وی می تابند او را آمرزش میخواهند و حق تعالی او را در دل خلق شیرین
کند و فرشتگان آسمان و ایرا آمرزش میخواهند و بدلی خاصگان دوست
گرداندش و اگر دست فراخاک کند زر گردد و بدر مرگ بشارت یابد و گور
او روضه بود و در قیامت سفید روی بر خیزد و بر صراط جواز دهند و باوی
حساب بلطف کنند و در بهشت درجه اعلی یابد و توبه نه آن گوهریست که
هر کسی بدست تواند آورد و در ریتیم است هر کسی قیمت آن نداند صد هزار
گناهکار جانی خاطی را بیامرزند و مؤمن مخلص را جان برگیرند که یکی را
توبه کرامت نکنند مپندار که توبه چنین خرد کاریست و یاسُبُكُ بضاعتیست

صد هزار خلق را بدر ایمان در آرند که یکی را بدر توبه در نیارند و نور توبه بریشان نتابد و این کار هر کسی نیست و این آفتاب در صحرای هر سینه نتابد آنرا دهد که خواهد و آنرا خواهد که شایسته داند و آنکس که شایسته است کسی را بروی چرای نرسد هر که این سعادت نیافت و این نور توبه بروی نتافت از حضرت عزت خطاب وی این باشد که **(وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)** اگر کسی بدین مقام نرسد نومید نباید بود توبه را و تایبانرا دوست باید داشت و نشست و خاست با ایشان باید داشت تا موافق قول خدای باشد که خدای تعالی فرمود **(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ * البقرة: ۲۲۲)** قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **(رَأْسُ كُلِّ طَاعَةِ الْحَبِّ فِي اللَّهِ وَحُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ)** تائب را و جمله مؤمنانرا نیکو خواه باید بود و ایشانرا دعا باید کرد از بهر آنرا که رسول صلی الله علیه وسلم میگوید **(مَنْ اسْتَغْفَرَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسًا وَعَشْرِينَ مَرَّةً أَذْهَبَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ الْغُلَّ وَالْحَسَدَ وَ كَتَبَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ مِنَ الْأَبْدَالِ وَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً بِكُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ لَمْ يَبْقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُؤْمِنٌ وَ لَا مُؤْمِنَةٌ إِلَّا قَالَ يَا رَبِّ إِنَّهُ كَانَ يَسْتَغْفِرُ لَنَا فَاغْفِرْ لَهُ)** فارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که هر مؤمنی که هر روز بیست و پنج بار بگوید اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات خدای عزوجل غل و غش و حسد از دل او ببرد و آنروز او را از جمله ابدالان نویسد و بعدد هر مؤمنی و مؤمنه نیکی در دیوان وی نویسد و روز قیامت هیچ کسی نباشد از مؤمنین و مؤمنات که نمی گویند بار خدایا او در دنیا مارا آمرزش میخواست از تو امروز ما او را آمرزش میخواستیم خداوندا او را بیامرزد و برو رحمت کن و نیز رسول می فرماید علیه الصلوة و التحية **(نم طاهراً ان مت مت شهيدا و وقّر الصغير والكبير)** می فرماید پاک حسب از گناه و از خصم چنین خفتی اگر میری شهید باشی و نیکو دار مؤمنانرا چه بزرگ را

وچه خورد را زیرا که توندانی که سعادت در کدام بسته است هر که بر توبه بگور شود همچنان بود که از مادر زاده بود چنانکه مهتر صلی الله علیه وسلم فرمود که (التائب من الذنب کمن لا ذنب له) چون در میان مصلحان و تائبان باشی اگر هیچ خیر نباشد آخر ندامتی در تو پیدا آید خویش را ملامت کنی و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه میگوید (الندامة توبة والاستغفار زیادة) هر که در میان قوم باشد هم از ایشان بود چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (من کثر سواد قوم فهو منهم) و هرگز نباشد که نه رحمت خدای تعالی بر حلقه تائبان و اهل صلاح و مجلس علم بر سر ایشان می گردد و بهره آن بدیشان می رسد و چون آن نسیم بدیشان می رسد ایشان بر کارها تأسف میخورند و در کار آن جهان راغب میشوند و از کار دنیا دل ایشان سرد میشود و رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (من اسف علی دنیا فاته اقتراب من النار مسيرة مائة ألف سنة ومن اسف علی آخره فاته اقتراب من الجنة مسيرة مائة ألف سنة) پارسی خبر چنین باشد هر که از دنیائی چیزی از وی فوت میشود و او بران تأسف خورد که افسوس که از من درگذشت صد هزار ساله راه بدوزخ نزدیکتر شود و هر که چیزی از کار آخرت و دین او فوت شود و آنکس بران حسرت خورد که دریغ که این چنین چیزی از من درگذشت صد هزار ساله راه به بهشت نزدیکتر شود. بی معنی نباید کرد و عقل کار باید بست و انصاف بباید داد که با خدای عزوجل مکر و خداع راست نیاید هزار مجلس علم از ما فوت شود و هزار کار خیر از ما در گذرد چند فضول و غیبت بزبان گوئیم و بگوش بشنویم و بر یکی تأسف نخوریم و ندامت نیاریم و اگر یک گرده نان از ما بدرویش رسد یا درم سیم سیاه بزیان آید و اگر بادی سختتر فرا جهد که پنج میوه از درخت ما فرو افکند یا آبی از کشت ما در گذرد چندان حسرت و ندامت نخوریم که ما تم آن چند روز بردارد با چنین راه و

چنین سیرت که گوئیم ما اهل صلاحیم و از جائی می آیم راست بدان ماند
که دنیا معبود ما گردید بدرستی این خبر فراشنو تا بحقیقت بدانی که بر چه
جملتست روی دل از قبله دنیا باخدای گردانی مَرَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
عَلَىٰ أَعْرَابِيٍّ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فَقَالَ (يا اعرابي أتسأل من رزقه الذي
قدر لك) قال نعم قال النبي صلى الله عليه وسلم (من سأل الله رزق الذي
قدر له فقد اتهم ربه ومن اتهم ربه فقد كفر) وقال (سل من عطائه)
پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم بر اعرابی بگذشت و وی
از خدای روزی میخواست رسول صلی الله علیه وسلم گفت یا اعرابی روزی
میخواهی از خدای تعالی که ترا تقدیر کرده است گفت آری گفت هر که از
خدای روزی خواهد که آن ویرا تقدیر کرده است بدرستی که او خدایرا متهم
داشت و هر که خدایرا متهم داشت بی شک کافر گشت گفت یا اعرابی از
خدای تعالی که خواهی عطای وی خواه اما ما کار آسان گرفته ایم و در نه
اندیشیم که چه می گوئیم اسب غفلت و سفاهت را عنان فراسر گذاشته ایم
مارا این همه از قرین بد می افتد اگر کسی بر خیزد و بخدمت عوانی شود چند
کس بروی ثنا گویند که نیکو کردی که چنین توانی زیست آخر ترا و
فرزندان ترا در پهلوی وی معیشت و فراخ دستی بود و اگر کسی از درگاه
ایشان با حضرت حق سبحانه و تعالی گردد و توبه کند هزار دیو و دیو مردم
بینی که از جای بجهند که ای سلیم دل این چه بود که کردی خویشان را در
محنت افکندی هم آنجا می بایست بود که فردا درمانی و اگر پای تو در سنگ
آید هزار شماتت بر تو بکنند خود هیچ در نه اندیشی که مارا خدایست دارنده
روزی دهنده همه خلق است و ورای این روز که ما درویم روزی دیگر
است و همه دوست و دشمن آنجا حاضر خواهند بود و خجالت آن خجالت و
نواخت آن نواخت و حرمت آن حرمت است که آنجا خواهند بود امروز

چنانچه هست فراگذرد آخر ساعتی بنشینى و برین عمر گذشته خود و بر
خجالت آن روز که این جمله بر باید خواند از بیم خدای عزوجل و از تشویر
حساب يك قطره آب که از چشمت بیرون آید او را به از دنیا و هرچه در
دنیاست چنانچه رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (من بکت عیناه من
مخافة الله حرم الله علیه النار و ادخله الجنة وله فى الجنة جنتان) ثم قرأ هذه
الایة (وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلی الله
علیه وسلم می گوید هر که چشم او تر شود از بیم خدای عزوجل خدای تعالی
آتش دوزخ بروی حرام کند و او را در بهشت عدن فرود آرد و ویرا در بهشت
دو بوستان باشد که هر یکی بهتر از دنیاست پس این آیت بر خواند که (وَلَمَنْ
خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ) قال النبى صلی الله علیه وسلم (ان الله ناجى موسى
عليه السلام مائة الف واربعين كلمة فلما سمع موسى كلام الآدميين مقتهم
فكان فيما ناجاه الله انه قال له لم يتصنع المتصنعون بمثل الزهد فى الدنيا و
لم يتقرب المتقربون بمثل الورع عما حرمت عليهم ولم يتعبد المتعبدون بمثل
البكاء من خشيتى فقال الهى ما أعددت لهم قال اما الزاهدون فابيح لهم
الجنة فينزلون منها حيث يشاؤون اما الورعون فانى استحيت ان أحاسبتهم
ادخلتهم الجنة بغير حساب فاما البكاؤون فلهم الرفيق الاعلى لا يشاركون
فيه) پارسى خبر چنین باشد که خدای عزوجل با موسى صلوات الله علیه صد
هزار و چهل سخن بگفت پس ازان موسى علیه السلام چون سخن آدمیان
شنودى دشمن داشتى و دران مناجات خدای عزوجل گفت یا موسى هیچ
کار کننده کارى نکند بمن دوستر از آنکه در دنیا زاهد شود و هیچکس بمن
تقرب نجوید از تقرب جویندگان به از آنکه آنچه من ایشان حرام کرده ام
ازان پرهیز کنند و هیچ عابدی عبادتى نکند دوستر از گریستن از بیم من پس
موسى گفت الهى چه ساخته ایشانرا گفت اما زاهدانرا بهشت مباح گردانم تا

هر کجا خواهند و در هر منزل خواهند فرو آیند اما پرهیزکارانرا شرم دارم از کرم خویش که با ایشان حساب کنم ایشانرا در بهشت فرو آرم بی حساب و بی عتاب اما گریندگانراست یاربین و برترین و دوست بهین که هیچ کس را دران شرکت نباشد اما توبه باید کرد زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید (یا ایها الناس توبوا الی ربکم فانی اتوب الی الله فی الیوم مائة مرة) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم میگوید ای مردمان توبه کنید و با خداوند خویش گردید که من هر روزی صد بار توبه کنم و با خداوند خویش گردم و با الله التوفیق و العون العصمة و الحمد لله شکرأ.

باب چهارم

در بیان کردن امر معروف و نهی منکر و نگاه داشتن فرمان خدای تعالی و درستی عزم در کار و استقامت آن

شیخ الاسلام قدوة الابدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق حاکم العدل فی بلاد الله ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید مستقیم طاعة کسی گردد که در استقامت توبه درست آمده باشد و آنچه شرط توبه بود بجای آورده بود چنانکه یاد کرده آمد و باید که جمله شرایط چه ظاهری و چه باطنی همه بجای آری گردد که هیچ معصیت نکنی و هر چه فرمان خدایست عزوجل آنرا میان در بندی و روی فرا قبله فرمان کنی و بجد تمام هر که او چنین کند قدم در استقامت طاعت نهاد و وی از مستقیمان طاعت گردید و هیچ کس مستقیم طاعت نگردد مگر بعزم درست که عزيمة الرجال گویند زیرا که اگر کسی بسیار عبادت بکند چون عزیمت نکند هرگز مستقیم نگردد زیرا که حق سبحانه و تعالی در مصحف مجید و قرآن کریم چنین

می فرماید (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ
إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ * النساء : ۱۱۴) چون گفت در بسیاری خیری نیست
حواله با شفقت و صدقه و امر معروف و الفتن میان مردمان کردست و امیر
المؤمنین علی رضی الله عنه را مهتر علیه الصلوة والسلام گفت (ترید ستمائة
ألف شاة او ستمائة الف دينار او ستمائة الف كلمة) فقال يا رسول الله
اريد ستمائة الف كلمة فجمع النبي صلى الله عليه وسلم ستمائة الف كلمة في
سته كلمات فقال (يا علي اذا رأيت الناس يشتغلون بالفضائل فاشتغل انت
باتمام الفرائض والثاني اذا رأيت الناس يشتغلون بعمل الدنيا فاشتغل
انت بعمل الآخرة والثالث اذا رأيت الناس يشتغلون بعيوب الناس
فاشتغل انت بعيوب نفسك والرابع اذا رأيت الناس يشتغلون بتزيين الدنيا
فاشتغل انت بتزيين الدين والخامس اذا رأيت الناس يتوسلون بالخلق
فتوسل انت بالخالق والسادس اذا رأيت الناس يشتغلون بكثرة العمل
فاشتغل انت بصفوة العمل) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه
وسلم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را رضی الله عنه گفت یا علی ششصد
هزار کوسفند خواهی یا ششصد هزار دینار خواهی یا ششصد هزار سخن
خواهی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت یا رسول الله ششصد هزار سخن
خواهم رسول صلی الله علیه وسلم گفت ششصد هزار سخن در شش سخن جمع
کردم این را نگاه دار اول گفت یا علی چون مردمانرا بینی که بفضائل مشغول
باشند تو بتمام کردن فریضه مشغول باش دوم چون مردمانرا بینی که بشغل
دنیا مشغول باشند تو بشغل دین مشغول باش سوم چون مردمانرا بینی که بعیب
دیگران مشغول شوند تو بعیب تن خویش مشغول باش چهارم چون مردمانرا
بینی که بآرایش دنیا مشغول شوند تو بآرایش دین خویش مشغول باش پنجم
چون مردمانرا بینی که بوسیلت جستن خلق مشغول شوند تو بوسیلت حق بجوی

ششم چون مردمانرا بینی که به بسیاری عمل مشغول شوند تو با خلاص و صفاوت عمل مشغول باش قال النبی صلی الله تعالی علیه وسلم (ان رجلین یقومان فی الصلوة قیامهما وقراءتهما و رکوعهما وسجودهما سواء وان صلوة الرجل علی الآخر ما بین السماء والارض) پرسی خبر چنین بود که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بدرستی که دو مرد در نماز ایستادند قیام و قرائت و رکوع و سجودشان هر دو یکی باشد و از نمازیک مرد تا بدیگر مرد چندان باشد که از زمین تا آسمان پس معلوم شد که کار نه بکثرت است و نه بآرایش که کار بصفوت است بی آرایش قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (رکعتان یرکعهما الرجل فی جوف اللیل خیر له من الدنیا وما فیها ولولا ان اشق علی امتی لفرضتهما علیهم) پرسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که دو رکعت نماز کسی که بکند در میان شب آن دو رکعت نماز او را بهتر و فاضلتر از دنیا و هر چه در دنیا است و اگر نه آنستی که بر امت من دشوار آمدی در خواستی که بر ایشان فریضه کردند از بس نیکویی و کرامت که ایشان را در آنست چون بدانستی که با خلاص و صفاوت و بر عزم درست کار می باید کرد این مقدار دانش ترا از بسیاری کار کردن به باشد امروز کار سخت مشکل است و حقها و درستیهها نقاب مهجوری بروی در کشیده اند و اغلب خلق حقرا منکر اند چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود (یأتی علی الناس زمان ینکر الحق فی ذلك الزمان من العشرة تسعة اعشار لا ینجوا من شر ذلك الزمان الا کل مؤمن او مؤمنة ان من ورائکم ایام الصبر فالتمسک منهم یومئذ بمثل ما انتم علیه له اجر مثل خمین عاملاً منکم) قالوا منهم یا رسول الله قال (بل منکم) یقولها ثلاث مرات پرسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید روز گاری در آید بر امت من از ده نه منکر حق باشند و از شر آن روزگار نرهد مگر مؤمنی یا مؤمنه بدرستی که آن روزگار

صبر باشد هر که از ایشان دران روزگار دست بدین طریق زند که امروز شما هستید
اورا به پنجاه کار کننده از شما مُزد باشد گفتند یا رسول الله از ایشان گفت
نه که از شما تا سه بار این سؤال میکردند و رسول صلی الله علیه وسلم هم این
جواب می داد پس مهتر صلوات الله علیه گفت (يَأْتِي عَلِي النَّاسِ زَمَانَ الْمَقْر
بِالْحَقِّ فِيهِ نَاجٍ) قالوا فاین العمل يومئذ یا رسول الله قال (لَا عَمَلُ يَوْمَئِذٍ)
پارسی خبر چنین بود که رسول صلی الله علیه وسلم گفت روزگاری بر مردمان
در آید که هر که بحق مقر باشد نجات یابد گفتند یا رسول الله کار کجا شود
گفت آن روزگار کار نباشد هر که بحق مقر باشد نجات یابد و رسول صلی الله
علیه وسلم دانست که درین روزگار کار چون گردد هر کجا بدعتی و بطالتی
باشد بحق بر شمارند و هر کجا که حقی و حقیقتی باشد آنرا منکر گردند صد
هزار کار کننده بی اصل بر خیزند و خلق را بدین نماز و روزه بی اصل و بی
سرمایه فرادست آرند و از راه حق بگردانند ای مسلمانان مکنید و بقول و قرائتی
هر کسی غره مشوید که هر کسی را که ابلیس بقرائتی از راه ببرده است هرگز
هیچ پیغمبر ایشانرا باراه نتوانست آورد عظیم زهریست این قرائتی بی علم در راه
خدای عز و جل چون کسی را می بینند که شب و روز در نماز و روزه و تسبیح
و تهلیل و جامه بسامان پوشیده و بجای بسامان نشسته و کار بسامانان می کند
اگر کسی را بینند که در وی تصرف کند گویند مردی پارساست ما در وی
هیچ سخن نگوییم مردی که شب و روز در کار خدای میان بسته است در حق
وی چه توان گفت و او خویشتن را چنان نگاهدارد که ابلیس از و عجب
فرو ماند چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم گفت (يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ
يَعْرِفُونَ بِالْعِبَادَةِ وَبِثِيَابِهِمْ هُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمُنَافِقِينَ كَلَّمَا نَظَرَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِمْ
مَقْتَهُمْ) قِيلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ (نَسَكُهُمْ فِي ثِيَابِهِمْ لَا يَعْرِفُونَ إِلَّا بِمَا
طَمَعُوا لَا يَكُونُ لَهُمْ حَقِيقَةٌ فِي أَعْمَالِهِمْ قُلُوبُهُمْ خَرِبَةٌ كَخَرَابِ الْبَيْتِ مِنْ

ساکنه يتعجب ابليس بمایری من طاعتهم له) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید قومی در آخر الزمان پدید آیند که ایشان بعبادت کردن معروف باشند و بلباس أهل صلاح بیرون آیند و ایشان بمنزلت منافقان باشند هر آنگاه که خدای عزوجل بدیشان نگرد بخشم نگرد گفتند یا رسول الله ایشان که اند گفت قومی باشند که نمایش و عبادت ایشان در جامه ایشان باشد و نشناسند ایشان کسی را مگر آنرا که بدو طمع دارند نباشد مریشانرا حقیقت ایمان و نه حقیقت کارها و دلهای ایشان خراب باشد همچون خانه خراب که درو منزل نتوان کرد ابلیس عجب بماند از فرمان برداری ایشان مر ابلیس را و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (سیکون قوم فی هذه الامة عبادتهم قول و اعمال المنافقین یدعون الناس الی شیء وهم اترك الناس له وینهون الناس عن شیء وهم افعل الناس له لیسوا من اولیاء الله ولا اولیاء الله منهم اذا نظرت الیهم شبهت حالهم بحال الأنبیاء من حسن ما تری من حالهم اولئك لا یقبل منهم عمل ولا معذرة یحشرهم الله زرقاً كما یحشر الکفرة فویل لمن عمل بمثل عملهم) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید که زود بود که قومی درین امت پیدا آیند که عبادت ایشان قول باشد و کار ایشان چون کار منافقان باشد می خوانند مردمانرا با چیزی که ایشان دست بدارنده ترین مردمان باشند از آن چیز و باز می زنند مردمانرا از چیزی که ایشان خود کننده ترین آن چیز باشند از مردمان نیستند ایشان اولیای خدای عزوجل و نه اولیای خدای تعالی از ایشان چون کسی که بدیشان نگرد حال ایشان راست بحال انبیا ماند از نیکویی که ایشان بانبیا مانند کرده باشند هرگز نپذیرد حق تعالی کار ایشان و نه عذر ایشان برانگیزاند خدای تعالی از گور ایشانرا ازرقان چنانکه کافرانرا وای بر آنکسی که کار او چون کار ایشان بود این همه از بهر آنرا گفته آمد تا چیزی که

میکنی و می گویی بر اصل کنی و چیزی که می جویی از معدن آن جویی
ابوبکر الصدیق رضی الله عنه درجه صدق که یافت باول قدم یافت زیرا که در
دل کرده بود که هر چه شرط مسلمانی است بجای آرد تا لاجرم باول قدم که نهاد
در کوی صدیقی نهاد و عبدالله بن ابی چندین سالها در راه اسلام و در دین
می گفت قدم راست می نهم چون نه راست بود نه باول نه باخر
همه بر هیچ بود اکنون بدانست که چه میباید کرد بر سر کار اول قدم راست
باید نهاد تا مقصود حاصل گردد اما بدانکه مثل طریق استقامت طاعت
چون مثل آنکسی است که براهی بخواهد رفت و سفر دور در پیش گیرد چون
باول کار عزم نکند که بفلان شهر می روم اگر هر روزه فرسنگ یا هشت
یا هفت فرسنگ برود چونکه عزم نکرده است هرگز نماز و روزه وی بانماز و
روزه مسافران برابر نبود و همیشه از شمار مقیمان باشد اگر چه هزار فرسنگ
برود چون اول که از خانه بیرون خواهد آمد عزم سه منزل راه کرد اگر گوید
بفلان شهر میروم یا فلان ده و تا آنجا سه منزل بود چون از مقام خود يك
فرسنگ برفت اگر يك سال آنجا بماند که او را عزم رفتن باشد هم از شمار
مسافران است نماز و روزه مسافران باید کرد و آن دیگری که عزم نکرده است
اگر هزار فرسنگ برفت یا زیادت نه مسافر است و نه کار مسافران تواند کرد
اگر يك نماز چهارگانی دو کند در گردن وی باشد اگر يك روز روزه بکشد دو ماه
و يك روز روزه بباید داشت طریق مستقیمان طاعت همچنین است چون مرد
در توبه راست آمد و روی فرا قبله طاعت کرد و عزم درست کرد و آنچه بروی
بود از فرائض و سنن آنرا ملازم گرفت و از جمله مناهی اجتناب کرد او مستقیم
طاعت گردید اگر چه هر روز چند بار در گناه افتد چون عزم معصیت ندارد
همه از وی خطا افتد و چون خطا افتد بخطا نگیرند زیرا که در کتاب عزیز خود
می گوید (رَبَّنَا لَا تَأْخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا * البقرة: ۲۸۶) تا آخر آیه

ورسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (ما اصر من استغفر وان عاد فی
 الیوم سبعین مرة) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می
 فرماید چون کسی گناه کند نه بعمداً و آنرا استغفار کند چون آن گناه از وی
 در وجود آید که او نه خواهان آن باشد اگر چه روزی هفتاد بار در گناه افتد
 خدای عزوجل او را بیامرزد اما چنان باید که عزم و نیت او چنان باشد که من
 هرگز گناه نکنم تا این گفت راست آید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
**(والذی نفسی بیده لایستقیم ایمان الرجل حتی یتقیم لسانه ولا یتقیم
 لسانه حتی یتقیم قلبه)** پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه
 وسلم می فرماید بدان خدای که مرا بلطف و کرم خود بیافرید که هرگز ایمان مرد
 مستقیم نگردد تا زبان وی بادل وی مستقیم نگردد چون مرد درین مقام
 درست آمد طاعت او همه طاعت باشد و معصیت او هم طاعت باشد زیرا که
 هر کسی که درین مقام درست آمد چون معصیت کند و آن معصیت از وی در
 وجود آمد و بداند که معصیت کرد و چون بدانت ندامت آورد که **(الندم
 توبه)** چون توبه کرد **(فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ * الفرقان : ۷۰)**
 در پی می آید عزم در استقامت طاعت همچون کیمیاست^{۱۱} که بر آهن و روی
 و مس افکند همه زر خالص گردد و استقامت طاعت در بسیاری کسب نه
 بسته است اما در اخلاص و صفاوت و حرمت و شفقت و سلامت دادن خلق را
 از خویشتن و از هفت اندام خویش و کار بر بصیرت کردن و دل از هر دونی
 و خسیسی بر کندن و پاک داشتن و در وفا و عهد او بودن و باهر نا اهلی نا
 نشستن و عزیمت بر حقیقت درست کردن و خدایرا بو عده^{۱۱} وی باور داشتن و
 درگاه و بیگاه از و شرم داشتن و در میان خلق و تنها با او بودن چون مرد چنین
 گشت آنگاه مستقیم طاعت گردید بدین چیزها نه بسیاری گفتار و کردار قال
 الله تعالی **(لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ * النساء : ۱۱۴)** تا آخر آیه چون حق
 سبحانه و تعالی مارا حواله از کثیر بگردانید و گفت دران خیر نیست قال رسول

(۱) اینجا مراد از کیمیا ماده عنبر پارس و کبریت احمر است

الله صلی الله علیه وسلم (ان الله لا ينظر الى صوركم ولا الى اعمالكم ولكن
ينظر الى قلوبكم ونياتكم) بر درگاه عزت کار که بالا گیرد نه بکثرت گیرد
بلکه به اخلاص و صفاوت گیرد چنانکه در کتاب عزیز خود می گوید (فَمَنْ
كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا*
الكهف: ۱۱۰) می بینم قومی را که توبه باخلاص می کنند چون
خدای عز و جل ایشانرا نیکویی ارزانی داشت لابد چیزی در ایشان پیدا
می آید و ایشان راه فرا آن نمی دانند که راه بروند بنزدیک هر کسی میروند که
گویند ایشان بر چیزی اند و اغلب ایشان ناپیراستگان اند نه راه شریعت می
دانند و نه راه طریقت و هرگز مپندار که بوی حقیقت بدماغ کسی رسد بی
شریعت آن بیسود است که کسی گوید بحقیقت رسیدم و این مرد بر شریعت
نباشد آن راه زندیقست زینهار که ازان غرور نخرید که برده شیطان گردید
و هرگز نیز باراه نتوانید آمد حذر کنید از چنین راه و چنین سخن که نهاد ابلیس
است این قوم که اینسخن می گویند نه بر راه شریعت اند و نه در راه حقیقت
ونه در راه معاملات خلق و نه نیز در راه دنیا اند که بتأویلی فراسر آن توان شد
گرد آن راه و گرد آن قوم نباید گردید که بدین صفت باشند زیرا که ایشان
بُرَدَگان شیطان اند و ابلیس ملعون مارا دشمن بزرگست و دیرینه است و با پدر
ما آدم صلوات الله علیه وسلم همچنین کرده است که گفت (إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ
النَّاصِحِينَ فَدَلِيهِمَا بِغُرُورٍ* الاعراف: ۲۱-۲۲) سوگند بدروغ میخورد تا
آنگاه که او را بفریفت و از بهشت بیفکند چه عجب اگر مارا از راه اولیای
خدای عز و جل بگرداند او همواره قومی نائبان دارد تا کار او بر بار می دارند
و آن ملعون بر سر ایشان پیری و استادی میکند و سخنها شهد گوار زهرآمیز در
زبان ایشان می دهد تا هر که آن بشنود بدان فریفته شود و بر دل و چشم خلق
می آراید چنانکه باهوای ایشان ساخته آید چنانکه در کتاب عزیز خود می

گوید (فَرَيَنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ * النحل: ۶۳) تا آخر آیه تا هرنو تائبی که آن بشنود گوید که این خود چیزی است و در راه طریقت و حقیقت مرد نو تائب چه داند تا او را سر از راه برتابد و چون دیو و دیو مردم از پی او در می آیند تا او را سر از راه برتابند و هر کجا که او را از انجا خلاص خواهد بود، هر یکی نو وصیتی بکنند که زینهار گرد فلانکس نگردی که راه تو بزنند و هر کجا که اهل علمی یا اهل صلاحی یا ارباب حقیقتی یا خداوند وقتی باشد او را ازان حذر فرمایند و بآخر وصیت او این باشد که زینهار گرد دانشمندان نگردید که راه شما نزنند که راه ما دیگر است و راه دانشمندان دیگر ای دوستان و یاران و فرزندان و برادران و عزیزان من زینهار که این سخن در گوش نگذارید که اول قدم از نهاد شیطان اینست که عیب اهل صلاح و اهل علم در چشم تو بیاریند و بی علم هیچ کار نتوان کرد و هر چه کنی همه تاوان آید راه خدای را عزوجل سه چیز بباید تاراه خدای بتوان رفت اول تقوی و ورع و توکل تمام بباید و اگر نه زهد بالکمال بباید تا خدای عزوجل ترا ازان زهد علمی رو یاند که بدان علم راه خدای توانی رفت یا محبت غالب که ترا از همه چیزها بستاند نه فرادنیا دهد و نه فراعقبی آنگاه هیچ حیلت نتواند زیرا که او دوستان خود را فرا شیطان ندهد و بدست دیو و دیو مردم گرفتار نکند راه خدای عزوجل بجز ازین سه طریق نیست و این را علم بباید تائب را و ناتائب را و در هر مقام که مرد باشد لابد بی علم راست نیاید هر کجا که بنده رسد بجمله مقامات اولیا بعلم شریعت رسد چون يك چیز یا دو چیز از وی ترك شریعت دیدی از وی بر باید پرسید و اگر نه دانست بیاموزد و اگر گوید ای مرد هان هان گوش فرا کار خویش دار که او شیطان نیست مگر که عقل از جای برفته باشد آنگاه معذور باید داشت و اگر عقل بر جای دارد و این مرد بر شریعت کشد او خود بخودی

شیطانی است طریقی ضالی سرگشته باشد که اولیای خدای را از راه می برد
دران مقام هرگز ابلیس آن نتواند کرد که این کس کند که بدین طریق باشد
زیرا که شیطان در میان حلقه درویشان تواند آمد آشکارا این کس گوید پیر
حلقه درویشان و یار قوم زینهار ای برادران و عزیزان و یاران من از چنین
قوم حذر کنید که فتنه ایشان در میان قوم درویشان بتر از فتنه فرعون است در
میان قوم وی و از فتنه دجال زیرا که فتنه دجال روزی چند بردارد و بگذرد و آن
این قوم دائمی است هنوز دجال نآمده مینگر که از ایشان امت محمد را چه فتنه برخاسته
است و چندین مسلمانانرا در راه زنا دقه کشیدند و جمله این قوم همه صلاح بردام
بسته اند که ما اهل صلاحیم مرد دیندار و مصلح کجاست که ماتم صلاح
بدارد که صلاح با چنین قوم افتاد در روزگار پیشین چنان بودی که بصلاح
زیستن مردمانرا نجات بودی اکنون چنان شد که این قوم که می گویند که
ما اهل صلاحیم صلاح را از صلاح ببرند و صلاح از صلاح برخاست و اهل
علم نه اگر چه بران سیرت می روند که رسول علیه الصلوة والسلام و صحابه او
رضوان الله علیهم اجمعین و تابعین و مشایخ دین رفته اند آخر راه راست می
گویند و شریعت در خلق می آموزند مثل علمای امروز بازین قوم همچون
مردیست که در قحط سال خروار بار دارد و می فروشد اگر چه بسیار نمی خورد
آخر چندان می خورد که هلاک نگردد و نه میرد و اگر چه به بهایی فروشد هر
که می خورد و می خورد سیر می گردد و جان بکنار می آرد و مثل آن قوم چون
دزدان و مردم خواران بود هر جا مردی باشد که در وی چیزی باشد بچیزی
که او را بتوانند فریفت می فریبند و جان و سود او بزیان می برند و هلاک دین و
دنیا و جان او می خواهند و ایشان ازین بیخبر و این دزدان همچنین در راه دین
نشسته اند هر کجا که نوتایی یا اهل صلاحی یا کسی که در وی چیزی باشد
بدان وطن و مسکن خویش می کشند چون در وطن ایشان شدند اگر خواهند

که باز گردند به هیچ حال نگذارند که باز بیرون آیند لابد هم جان رفت و هم
سود و هم زیان و هم ندامت بار آورد اما آن مرد که خروار بار دارد اگر در بار
پیمودن یا در بها شدن خیانت کند نه دین برد و نه هلاک کند همچنان نه در
فراخ سال و نه در تنک سال بی نان نتوان بود که مردم هلاک شود همچنین مرد
مسلمان بهیچ حال بی علم نتواند بود لابد علم بیاید در جمله مقامات همچنانکه
تا مرد را جانست از نان چاره نیست حق سبحانه و تعالی ما را گفت (فَافْرُوا مَا
تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ * المزمّل : ۲۰) گفت قرآن بر خوانید در نماز آنچه شمارا آسان
تر آید نگفت سرود بر گوید آنچه شمارا خوشتر آید و تا نماز بر نخیزد علم
شریعت بر نخیزد کس هست که هزار بیت بر زلف و خال و قد و بالا و رخ
وموی و خط مشکین بر گوید و دعویء آن می کند که این همه سماع می کنم
و اگر فراوی گویی که در دو رکعت نماز فریضه چیست و سنت و فضائل
چیست گوید ای مرد چون افتادی بسر من برو که من سر این ندارم ای
مسلمانان چنین اهل صلاح را چه گویم من چنین کس را بجز احمق دیو برده
ندانم و راه زنی دانم که راه خدای خراب می کند و مسلمانانرا در روز و
و بال می افکند و احمقتر از و آنکس را دانم که او را اهل صلاح داند و گویم
هر که عاقل و بالغ است و در دائره اسلام است علم شریعت در وی فریضه
است و اگر نداند در خدای عاصی است و اگر گوید نباید دانست کافر است
اگر آنکس این می داند از دو بیرون نیست یا عاصی یا کافر است و من از چند
تن دیدم که می گفتند که صاحب کرامت اند چون بنگریستم نه الحمد
راست بر توانستند خواند و نه علم وضو و نماز و روزه و اغتسال و نه هیچ فریضه و سنت
دانستند چون آموختن برایشان عرضه کردم ایشانرا در آن هیچ جدی ندیدم که
کردند من در آن کار سخت فرو ماندم تا احمقتر که گوید که صاحب کرامت
است یا آن دروغ زن تر که می گوید که من دیدم تا این چیست که در میان

امت محمد صلی الله علیه وسلم افتاده است از عظیم فتنه که اینست بار خداوندا
باصلاح آر و همه را توبه نصوح کرامت کن یا ارحم الراحمین و یا خیر الناصرین
و با الله التوفیق.

باب پنجم

اندر بیان کردن مباح بحجت و کسب و کارهای اهل صلاح و زهد و
ورع و تقوی و امثال این [۱]

شیخ الاسلام قدوة الأبدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق ابو نصر احمد
بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید بدانکه مقام مباح
بحجت از درجه مهین و از مقام بلند ترین است و هر که در مقام مباح بحجت
بتواند رفت درجه صدیقان یابد و زود بود که بمقام صدیقان رسد زیرا که در راه
بندگی هیچ مقام از مقام مردان ازین مقام دشوارتر نیست. از بهر آنکه بهر نفسی
و چشم زحمی که بنده بر هم زند از وی در خواهند خواست که چرا نگریستی
و بدین نگریستن چه خواستی اگر حجت دارد درست و اگر نه چندان
بمالندش که خواستی که از مادر نزادی همه خلق را روز قیامت بحساب بیم
کنند آنکس که او را در مقام مباح بحجت افکندند حساب روز قیامت نکنند
میگویند که تو آنجا حساب راست کردی زیرا که هیچکس را حساب دوباره نخواهد
بود چون حساب اینجا راست کردی دران جهان از حساب رستی چنانکه خبر بدان
ناطقست قال النبی صلی الله علیه وسلم (وعدنی ربی ان یدخل الجنة
من امتی سبعین الفاً لا حساب علیهم ولا عذاب ومع کل ألف سبعین الفاً
و ثلاث حثیات من حثیات ربی) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله
علیه وسلم می فرماید وعده کرد مرا خداوند من که در بهشت آیند از امت تو
هفتاد هزار بی حساب و بی عتاب و با هر هزاری هفتاد هزار دیگر بفرستم در

متابعت ایشان و سه فوج دیگر هر فوجی چندانکه خدای داند عدد ایشان و آن
آن قوم باشند که حساب خود اینجا راست کنند چون گویند بحجت گویند و
چون نگرند بحجت نگرند و چون خورند بحجت خورند و چون روند بحجت
روند و چون گیرند بحجت گیرند و چون نهند بحجت نهند و چون خرج کنند
بحجت خرج کنند و چون خسبند بحجت خسبند و چون خیزند بحجت خیزند
و چون نشینند بحجت نشینند و چون گریند بحجت گریند و چون خندند
بحجت خندند و همه عمر درین فرا سر آرند هر چه کنند بحجت کنند و هر چه
نکنند بحجت نکنند و مباحات را همچنان پرسند از نا کردن آن همچنان پرسند
از کردن آن چنانکه گویند چرا کردی همچنان گویند چرا نکردی هر دو را
حجت باید اگر کسی را از خواستن پرسند که چرا خواستی آن دیگری را
بپرسند که چرا نخواستی اگر یکی را پرسند که چرا علم نیاموختی آن دیگری را
پرسند که چرا آموختی و چون پیاموختی بدان کار نکردی هر دو را حجت باید
اگر کسی را از زن پرسند که چرا کردی آن دیگر را پرسند که چرا نکردی و
همچنانکه از بخیل پرسند که مال چرا جمع کردی از سخی پرسند که چرا خرج
کردی و در چه بکار بردی و بدانچه خرج کردی چه خواستی طلب رضای من
جستی یاریای مردمان همچین يك بيك می پرسند از دخل و خرج و از بد و
نيك تا بدانچه خویشان را خاری و اگر صبر کنی و نخاری پرسند که مباح
کرده بودیم چرا نخاریدی پرسند و از هر چه دیدی و شنیدی تا بادی که فرا تو
جهد و راحت آن و مضرت آن با تو گردد پرسند و همه را جواب می باید داد
چنانکه خدای تعالی از تو پسندد راست باشد چون مرد درین سربى متحیر فرو
ماند گئی آدمی بچه این بجای بتواند آورد آنگاه همیشه مرد در طریق تفویض
رود تا آنچه از خدای می آید بدان خوشنود و خرسند می باشد آنگاه بجای رسد
که چیزها باشد که دران خوشنود و خرسند نتواند بود فرو ماند بسیار جهد بکند

درماند همچنانکه (وَأَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ) بر خود خواند (قَالَ أَسَلَمْتُ لِرَبِّ
 الْعَالَمِينَ) نیز بر خود خواند و کار خود بدو تسلیم کند این مقام از وی درست
 آید چون درین مقام درست آمد آنگاه کارهای دنیا کردن او را مسلم باشد و
 جمله از وی حجت افتد زیرا که او را مِهْرِ دُنْیَا نباشد و زیان که هست از دوستی
 دنیاست نه از بودن آن و دلیل برین که چنین است آنست که حق سبحانه و
 تعالی در کتاب عزیز خود می گوید (زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ
 وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ * آل عمران : ۱۴) تا آخر آیه همچنین این
 چیزهاست که خدای عزوجل هر یکی را بر چیزی فضل نهاد و ازین هر چه
 خدای عزوجل بر داد این چیزها را بذات خویش هیچ عیب نیست عیب
 حب الشهوات را آمد نه عین آن چیز را ما را اقتدا بقول خدای عزوجل باید
 کرد و بدانچه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است و هرگز نه خدای تعالی و
 نه رسول صلی الله علیه وسلم نه دنیا را و نه کسب دنیا را حرام کرد دوستی دنیا
 و کار خدای تعالی بسر آن در دادن حرام است و آنرا بر آن جهان و بر کار
 خدای عزوجل اختیار کردن حرام است

حکایت: مردی از اهل صفة فرمان یافت درویش و درمانده چون جامه
 او بیرون کردند دو دینار و یا دو درم از جامه او بیافتند آمدند پیش
 رسول صلی الله علیه وسلم بگفتند که دو دینار و یا دو درم از جامه او بیافتیم
 چه می فرمایی رسول گفت (هُمَا كَيْتَانِ مِنَ النَّارِ) گفت آن دو داغست از
 آتش و عبدالرحمن بن عوف ازین جهان بیرون شد چندان زروسیم از وی بازماند
 که مشیک یک زن از مال او بیرون کردند چندان زر برهم ریختند که هر که از
 آن سوی زر بود آن دیگری را که ازین سوی بود نمی دید و عبدالرحمن بن عوف از
 عشره مبشره بود پس درست شد که نه زروسیم است که می زیان دارد بلکه
 دوستی آنست و حب الشهوات است که زیان کارست چون کسی را از وی

نفع و ضرر نباشد و او را بمعبودی نگیرد اگر همه جهان از ان وی باشد زیان ندارد قیاس ازین دو چیز بر گیر که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید یکی در ذم و یکی در مدح هر دو در باب بازرگانی میگوید (التاجر الصدوق الأمين مع الصديقين والشهداء يوم القيامة) و در حق دیگر می فرمود (ان التجار يبعثون يوم القيامة فجاراً الا من برّ واتقى و صدق) يك بازرگانرا می گوید که او روز قیامت با صدیقان و شهیدان باشد و یکی دیگر را می گوید روز قیامت بر خیزد بدکار و زیانکار پس درست شد که عیب از چیز دیگر است دنیا خود در اصل ملعونست عذر او نمی خواهیم که خدای عزوجل فرموده اما عذر آن کسان میخوایم که خدای عزوجل با ایشان چندان لطف و کرم و فضل کرده است که این ملعون چون بدست ایشان رسید همه سبب رحمت و درجه گردد چنانکه خبر بدان ناطقست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (أئماً جالبٌ جلب طعاماً الى ارض المسلمين بعد ان يكون الرخص والغلا عنده سواءً فهو في المجاهدين في سبيل الله) ثم قرأ (وآخرون يضربون في الارض يبتغون من فضل الله وآخرون يقاتلون في سبيل الله) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هیچ جلاب نبود که او خواربار یا چهارپای که مردمانرا بدان حاجت باشد از جای بزمین مردمان برّذ یا بشهر ایشان برد پس از آنکه او را تنگ سال و فراخ سال یکی بود بدرستی که همچنان کسی است که در راه خدای تعالی شمشیر می زند و در غزا است پس این آیت بر خواند (وآخرون يضربون في الارض يبتغون من فضل الله وآخرون يقاتلون في سبيل الله) هر که عاقل و خرد مند است خود داند که چه می شنود يك خبر بشنو قيل يا رسول الله من المؤمن قال النبي صلی الله علیه وسلم (المؤمن اذا اصبغ نظر الى رغيفيه من اين يكسبه يطلب الحلال و يترك الحرام) وقال الرسول صلی الله علیه وسلم (ان اطيب ما اكلتم من

کسب ایدیکم فانّ داود خلیفة الله کان یا کل من کسب یده) پارسی خبر
چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم گفت بدرستی که پاک ترین و حلال
ترین طعامهای شما آنست که میخورید از کسب دست شما باشد بدرستی که
داود خلیفه خدایست او از کسب دست خویش خوردی مثل دنیا با مرد
همچون زنست هر مردی که مرد باشد او زن را دارد نه زن او را و هر که نا مرد
باشد در دست زن اسیر باشد زن هر زمانی او را طلاق دهد و هر زمانی نکاح
کند و هر گونه که میخواهد می گرداند هر کسی که دنیا او را می دارد او از
هلاک شدگانست و هر که او دنیا را می دارد خواهد دارد و خواهد طلاق دهد
و خواهد بکسی بخشد و خواهد نگاه دارد هر گونه که کند او را مسلم باشد قال
النبی صلی الله علیه وسلم (خیر الغنی مالا یطغیک ولا یغویک) پارسی خبر
چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بهترین توانگریها آنست
که ترا طاغی نکند و بی راه و فریفته نکند پس چون بحقیقت بنگری همه غرور
و فریب و بخل وأمل دراز ما را فرمان می دارد این یک مثل بشنودی دیگر مثل
بشنو دنیا همچون مارست که بامردمان دشمن است و زهر دارد و گشونده است
تا هر که مار افسای است و افسون او داند او را زهر مار و داشتن او بس زیان
ندارد بلکه دشمن را دربند کند و ازو نیز فائده گیرد اولیای خدای عزوجل
اگر دنیا فرادست گیرند همچنین فرادست گیرند که یاد کردیم و هر کس را
این مسلم نشود و هر کس آن نتواند کرد چون آن نتواند کرد باری دشمن را
بدشمنی باید داشت و دوست را بدوستی و بادیگران داوری نشاید کرد و می
باید دانست که آن کس را دران علمی است دیگرانرا نیست و این نصیحت
تمام است که دوستانرا میکنم از بهر آنرا که رسول صلی الله علیه وسلم می
گوید (قال الله تبارک و تعالی احب ما یعبُدنی به عبدی النصیح لی) چون
خدای عزوجل می گوید دوستترین عبادتها که مرا بدان پرستند بنزدیک من

نصیحت است که از بهر مرا کنند طاعت داشتن خدای تعالی فرمان برداری
اوست بهمه وقتها خاصه در چیزهای که آن دشوارتر آید فرج ترا مراد باشد اگر
چه خدای تعالی فرموده است مارا و ترا خود ازان باز نتوان داشت و اگر نه آن
همه طاعت که آن مُدبر بد بخت شقی بکرد اگر آن یکی که نه بر مراد او بود
فرمان کردی اورا ازان همه مفیدتر بودی طاعت چنان باید کرد که در خلا و
در ملا و سر و علانیه هر کجا که باشی اورا فراموش نکنی چنانکه خبر بدان
ناطقست قال النبی علیه الصلوة والسلام (من اطاع الله فقد ذکر الله وان
قلت صلوته وصیامه وتلاوته القران ومن عصى الله فقد نسی وان کثرت
صلوته وصیامه وتلاوته القران) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله
علیه وسلم می گوید هر که خدای را عزوجل طاعت دارد بدرستی که اورا
یاد دارد اگر چه اندک باشد نماز او و روزه او و قران خواندن او و هر که بخدای
تعالی عاصی شود بدرستی که اورا فراموش کند اگر چه بسیار بود نماز او و روزه
او و قران خواندن او هر کاری که آنرا حجت نباشد اگر چه در اصل آن راست
باشد همه بر ماست نه ما راست از همه نوع که باشد دنیا و اگر کاری بود که
اصل آن نه راست بود چون حجت دران راست بود فردا ازان سلامت یابد و
حجت چنان باید که با خدای تعالی راست بود نه با مردمان هر حجتی که با
مردمان راست کنی که با خدای تعالی نه راست باشد مرد در هلاکت افتد و
هر چه با خدای راست باشد اگر چه با مردمان نه راست باشد مرد نجات یابد و
هیچ کس را بر حجت کس اطلاع نیفتد چنانکه بیقین بداند که چنانست که
او می گوید هرگز تهمت بر نخیزد پس دل در حجت با خلق نباید بست همه
منافقان بحجت با خلق راست می کردند که ایشان مؤمن اند و لیکن چون
با خدای نه راست بود درکت اسفل باز آورد و جمله دنیا همه مباح است و مباح
از دو بیرون نیست یا ترا باشد یا بر تو باشد فرج از دنیا طالب کنی که حلال

باشد و بحجت گیری همه مُزد و ثواب باشد چنانکه خبر بدان ناطقست قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (من طلب الدنيا حلالاً استعفاً عن المسألة و تعظفاً على عياله و تلطفاً على جاره لقي الله يوم القيمة وجهه كالقمر ليلة البدر) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلى الله عليه وسلم مى فرماید هر که دنیا طلب کند از حلال از بهر آن تا خود را از سؤال کردن باز دارد و بر عیال خود مهربانى کند و همسایگانرا مردمی کند روز قیامت مى آید روی او چون ماه شب چهارده مى تابد و این حجت از وی خدای داند و بس و او از خویشتن نیز داند و هیچ کس دیگر نداند وهم در خبری مى آید از رسول صلى الله عليه وسلم که گفت (من طلب الدنيا حلالاً مفاخرأ مكاثراً لقي الله يوم القيمة وهو عليه غضبان) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلى الله عليه وسلم مى گوید هر که دنیا طلب کند از حلال از بهر بسیاری مفاخرت را او روز قیامت با خدای رسد و خدای تعالی بروی بخشم باشد پس این هر دو مرد همان يك کار کردند و هر دو حلال کوشیدند و لکن حجت یکی با خدای تعالی راست بود خدای از وی خشنود گشت و آن دیگر حجت نه راست داشت خدای تعالی بروی خشم گرفت باخلق مساز که هر چه باخلق سازی نه ساخته است و درجه مباح بحجت با درجه صدیقان مناسبت مى دارد همچنانکه کسی از شهری بشهری خواهد رفت چون بدان شهر نزدیک رسد از دور کوشکهای آن و منظرهای آن مى بیند خویشتن را از آن شهر شمارد اگر چه هنوز در آن شهر نرسیده است مقام مباح بحجت همچنین است مقام مباح بحجت مقام سخت بلند و درجه بس عظیم است اگر کسی را از کسی این مقام معلوم گردد که وی در آن است و او نه بچشم تعظیم و حرمت در وی نگردد هر چه آن تمام تر بردین خویش و بر روزگار خویش ستم کرده باشد اما اگر نداند بهتر رهد هم زیان دارد اما نه چندان در جمله مؤمنان را همه بچشم

حرمت و اعزاز باید نگریست تا در دو جهان از رستگاران باشی و بالله العون والتوفیق.

باب ششم

اندر بیان کردن قناعت و تسلیم و تقویض و رضا بقسمت قسام
و جمع و منع آن

شیخ الاسلام قبله الأبدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق مقبول
و مقتدای جهان ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه
العزیز می فرماید که هیچ کاری نیست که آنرا ابتدا و انتها نیست و هرگز
ابتدای آن کار با منتهای آن راست نباشد و مناسبت ندارد همچنانکه ازان رسول
صلی الله علیه وسلم هیچ کار ازان فراتر نخواهد بود و ابتدای آن با انتهای آن
هیچ مناسبت نداشت مهتر صلوات الله علیه نخست از جبرائیل می ترسید و می
گفت نمی دانم این چیست مرا رنجه می دارد دیواست یا فرشته یا خود جنون
است که بر من غالب گشته راه فرا کار خود نمی داشت و چون بدانست که
چیست طاقت دیدار جبرائیل نمی داشت هر گاه که جبریل علیه السلام
بیامدی گفت [دَثْرُونِي زَمَلُونِي] تا چنان شد که از مقام جبریل را فرا تر کشید
جبریل گفت یا محمد اگر از اینجا که هستم يك قدم فراتر نهم در حال بسوزم
و رسول صلی الله علیه وسلم رسید آنجا که رسید و دید آنچه دید و شنید آنچه
شنید و طاقت آن همه داشت زمانی از دست مشرکان می گریخت و بکوه و غار
می شد و می ترسید از شر ایشان و زمانی در اعلیٰ علیین قدم بر سر مخلوقات می
نهاد و در شان وی می آمد که (مازاغ البصر و ما طفی) هرگز این حال با آن
برابری نکند اما آن راه که رسول صلی الله علیه وسلم بر آن رفت برجایست هر
که می خواهد که راه اولیای خدای تعالی و مقامات ایشان برود و بدان

برسد که اولیای خدای تعالی رسیده بودند راه انبیا ببايد رفت و قدم بر قدم ایشان
باید نهاد خاصه بر آن محمد عربی قریشی ها شمی که سرور همه سالکان راه
و مقدم همه انبیا و اولیای اوست و بهترین همه راهها نیز راه او باشد و خداوند عز
وجل او را چنین فرمود که (يَا أَيُّهَا الْمُرْمِلُ فِيمَ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ * الْمَزْمَلِ
: ۱-۲) الی آخر آیه و در دیگر سوره می گوید (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبُّكَ
فَكَبِيرٌ) و جای دیگر می گوید (فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مَقَامًا مَحْمُودًا * الاسراء : ۷۹) و جای دیگر می گوید (وَاصْبِرْ عَلَى مَا
يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا * طه : ۱۳۰)
و جای دیگر می گوید (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ * الحجر : ۹۹)
و اینست راه و منزل و مقامات اولیا و بدین مقاماتها که درین ابواب یاد کرده
آمد و هر که نه بدین راه برود در ضلالت است و شاخه است از بدعت کار دیورا
متابعت نباید کرد ورنج دین ببايد کشید و گنج بدست آورد و در خزینه نهاد
آنگاه خود دانی که چه باید کرد و بدانچه گنج نامه کسی بر خوانی گنج دار
نشوی ازین صد هزار حکایت آنروز بکار نیاید بیک ترب نخرند اما ازان همه
گنج و خزینه يك دانك که به تو باشد چیزی فرا دهند و اگر نه غرور کس مخر
و کس را غرور مده که جز حسرت و ندامت بار نیارد و ای دوستان نصیحت
برادران خویش نگاه دارید و بهر رسنی فرا چاه مشوید که در چاه ها و یه
بمانید و سود ندارید و هر چه مرا بشما می باید درین جهان و دران جهان بمن و
فرزندان من باد و بدین و بدنیای من باد نکنید ای عزیزان و برادران من که
شمارا درین راه بس تجربه نیفتاده است پنجاه و آند سالست که مارا در کاری
افکنده اند و چندان خیر و شر این راه بر ما کشاده اند که هیچ کسی را خود آن
باور نباشد چه از ائمه و چه از مشایخ طریقت باشما می گویم و پرده خویش
می درم نصیحت برادر خویش نگاه دارید که این کار بدین راست نیاید که

کسی از سر دعویٰ خویش نعره بزند و یا در میان حلقه آستین فرو افشاند یا سری در جنباند یا پای بر زمین زند یا عاو و عوی چند بکند یا گُخ و گُخ چند بکند این هرگز نه رسول صلی الله علیه وسلم کرده است و نه صحابه او حالت اولیا را منکر نیستم اما این نه حالت اولیای خدایست این نهاد هر دیو و دیو مردم است حالت اولیای خدای همچون باران رحمت بود بر هر که بارد او را از آن رحمت نصیب باشد اگر بر زمین بارد چندان نبات و سبزه و چشمه پیدا آید که هر که فراوی رسد آسوده و خوش روح باز گردد و سیمای آن بر روی ایشان پدید آید و نور هدایت در کار ایشان پدید آید چه در کار دین و چه در کار دنیا دست و پای و چشم و زبان ایشان همه در بند عصمت حق باشد و هیچ کار نرود بر ایشان که نه چنان باید همچنانکه یاران رسول صلی الله علیه وسلم بودند هر جای که بودندی از نشست و خاست و گفتار و کردار ایشان همه ملل را نیک افتادی و سود داشتی چون در حلقه درویشان نگریم گویند ماراه ایشان میروم هر که ازینان که می بینید هر یکی زناری برمیبندند این نه راه ایشان است که می افتد هر که روی بحلقه ایشان نهادی آواز تکبیر و تهلیل و تسبیح و قرآن خواندن شنیدی امروز هر که روی بحلقه ما می نهد و از دور فرامی نیوشد راست بدان ماند که گویا خراباتیست که همه سرمست گشته اند.

حکایت: روزی در شهر نیشابور بودم درویشی درویشانرا دعوت کرده

بود مارا نیز خوانده بود چون درویشان جمع آمدند و خیره بکار بردند و دست فرا سماع کردند من برخواستم تا وضوی تازه کنم این میزبانرا دیدم در میان سرای می گریست گفتم ای درویش چرا می گریی گفت می پرس چند گاه بود تا من برین خراباتیان امر معروف می کردم که در همسایگی من بودند امشب یکی ازین خراباتیان مرا آواز داد و گفت بیا من بیرون رفتم از دیگر نیمه کوی

خرابیات بود آن مرد خراباتی گفت بیا و فراشنو و انصاف من بده تا سماع این درویشان که در سرای تواند گرم تر و خوشتر است یا ازان این خراباتیان سوگند بر من داد که وا ایستاد و هر دورا فراشنو تا کدام بهوا نزد یکتراست چون بنیوشیدم آنچه در سرای من است بسی ازان خراباتیان خوشتر و بهوا نزدیکتر است این گریستن من ازینست گفتم خاموش که ابلیس در پیش تو نهاده است این میزبان سوگند عظیم بر من داد که فردا در سرای آی تا چیزی به بینی چون فردا در سرای رفتم همچنان بود که او گفت و چند جای دیگر گوش فرا داشتم همان رنگ داشت بلکه این بسیاری بران مزید داشت که طریق آن قوم و اسباب ایشان راست تر بود اگر می دانید که چنین است که بدین راه عقبه مرگ را باز نتوان گذاشت و توشه قیامت بر نتوان داشت فسادئ تو آن کرد که این در سرای کنی و خاسر دو جهان گردی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والفاجر من اتبع نفسه وهواه و تمنی علی الله المغفرة) پاری خبر چنین باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم میگوید خردمند وزیرك آن باشد که تن خود را در بند آرد و هر کاری که کند پس مرگ را کند و بد کار و فاجر متابعت هوای خویش کند و تمنی بر خدای عز وجل کند بآمرزش در روزگار پیشین آنکسانی که طاعت کردند همواره ترسان بودند اکنون روزگار چنان گردید که بهوا پرستی پی رحمت چشم داریم مهتر صلوات الله علیه ازین چیز باز داشت (انّ اول شیء ترفع من هذه الامة الأمانة والخشوع حتی لا تکاد تری خاشعا) گفت اول چیزی که از این امت بردارند امانت و ترسکاری بردارند تا چنان شود که ترس نیابد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (یمسخ قوم فی آخر الزمان من امتی قرده و خنازیر) فقیل وهم یشهدون ان لا اله الا الله وانک محمد رسول الله قال (نعم ویصومون ویصلون ویحجون) قیل فما بالهم یا رسول الله قال (اتخذوا

المغنیات والمعازف والدفوف وشرَبوا هذه الاشرَبَة وباتوا علی هوهم
وشرَبهم فاصبحوا قد مسخوا قردة وخنزیر) پارسی خبر چنین باشد که
رسول صلی الله علیه وسلم میگوید بگردانند قومی را در آخر الزمان از امت من
بوزینه و خوک گفتند ایشان شهادت می گویند که لا اله الا الله محمد رسول الله
گفت آری روزه میدارند و نماز می کنند و حج می گذارند گفتند یا رسول الله
ایشانرا چه رسد گفت فرا گیرند قوَالون و سرود گویان از گنیزگان و غیر ایشان
وزدنیها از هر نوع می زنند چون دف و هر چه زدنیست و می آشامند ازین شراب
مسکر و شب گذارند بر هوای خویش چون زدن و آشامیدن و هو و طرب بدرستی
که بامدادی بود که ایشان بوزینه و خوک گردیده باشند شب گذاشتن بر چنین
بیان این بار آرد که می گوید بسیاری بنگریستم تا در هیچ کتاب چیزی
نیست که هر که سرود برگوید یا چیزی ازین که می زنند برزنند یا پای
فرو کوپند چند ثواب است هیچ ندیدم اما بسیاری دیدم که هر که خدای را یاد
کند یا یکبار بگوید سبحان الله و الحمد لله و اگر بگوید لا اله الا الله والله اکبر
و اگر استغفار کند بسیار ثواب یا بد اما اگر مارا نه هوا و بطر گرفته است چرا
نه آن کنیم اما چون هوا از ما این میخواهد و متابعت هوا میکنم لابد چنین
باشد اما اگر متابعت فرمان خدای و رسول می کنی قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم (ذکر الله بالغداة والعشی خیر من حطم السیف فی سبیل الله)
پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید یاد کرد خدای
عز وجل در بامداد و شبانگاه بهتر از شمشیر زدن در روی کافر چیزی که همه
مفسدان بدان مفسد می شوند و همه خراباتیان بدان خراباتی می گردند ما بدان

زاهد و ابدال شویم

مصرع:

فردات کند خمار کامشب مستی

من نمی گویم سماع درویشان حرام است اما این که می کنند نه سماع درویشان است بلکه سماع مفسدان است و هر که سماع چنین داند او نه درویش است و هرگز می شنیدی که درویشان اهل صفا این پیشه گرفتند و شب و روز درین فرا سر آوردند روا بود که درویشانرا از چیزها سماع افتد که دیگرانرا نیفتد و این مسلم است و ابیات و اشعاری هست که آن توحید و حکمت است و آن هم مسلم است و از شعر برخی هست که حکمت است و آن هم نیز مسلم است زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید (ان من الشعر لحکمة) وقال النبی صلی الله علیه وسلم (الكلمة من الحکمة یسمعها الرجل فیعمل بها او یعلمها غیره خیر من عبادة سنة) اکنون آمدم باول سخن هر کرا درد راه گرفته است و می خواهد که بر سیرت رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه او برود قناعت و تفویض و تسلیم و رضا بقسمت قسام و دائم بر اخلاق بسامان و بروضوء و تلاوت قرآن و نماز و روزه و بیداری شب و در یاد کرد خدای بودن و راست کاری و راست گفتاری و امانت نگاه داشتن و زبان از خلق بدی کوتاه داشتن و حرص دنیا و جمع و منع از دل بیرون کردن و بغض و حسد و عداوت مسلمانان از دل دور کردن و خود را از مسلمانان کم داشتن و همه اهل اسلام را در دل جای دادن و خصومت و مذهبگری و تعصب ناکردن و بر سر این طریق استادن تا مرگ آنگه اگر کسی را آن همای همایون از بالای سعد در پرد و او را ازین روزگار و ظلمات آن ستاند چنانکه دل وی ازین نوع که خلق درانند فارغ شود و او را محبت غالب پیدا آید که همه او را بیند آنگاه سماع این ابیات او را مسلم گردد و اگر داند که چه می شنود اما چون این سخن بردام بندد و زندیقی خویش دران میان تعبیه کند بنگر اگر دنیا دوست می دارد همه زرق و دروغ و نفاقست و همه حالش محالست و اگر در دل حب دنیا ندارد و بقسمت قسام قانع است و از گفتار و کردار تو فارغ است خاک پای وی

سرمه چشم کن که هنوز به ارزد اما اندرین راه درویشان قومی نا جوانمردان
در آمدند و اهل صلاح را بدنام کردند و راه زندیقی و اباحت گری
بردست گرفتند و خود را در میان امت محمد صلی الله علیه وسلم پراکنندند
تاراه مشوش کردند اگر نه چه جای آنست که از درویشی محقق کسی سخن
گوید نه بحرمت که زبانش در ساعت لال گردد و دینش بزوال آید اما در
میان هر قومی از مسلمانان گروهی نا جوانمردان در افتادند که خرابیء دین و
دنیا از ایشانست درست بیش است ازین قوم که مرا تجربه افتاده است باین
سخن نه پوستین کسی می درم که بتجربه بوده است پنداشتم که ازان هر یکی
چون زاهدان کوه لبنانند چون يك چندی برآمد نتوانم گفت آنچه دیدم زینهار
ای برادران و عزیزان من که هر کرا نیازموده باشید نه بدین ونه دنیا بریشان
هیچ تکیه مکنید که هر دو برباد دهید و دست از شریعت باز مدارید اگر چه
يك چیز باشد و هر که از وی ترك شریعت به بینید باوی صحبت مدارید اگر
چه يك بار به بینید هر که امروز ازین قوم یکی را اعتقاد نیکو کرد و ایشانرا در
سرای راه داد دین و دنیا بزیان آورد و هذه النصيحة اگر خردمندید این بسنده
است اگر نیستید این و مانند این فائده نخواهد بود هر که بقول خدای و رسول
راه نخواهد برد بهیچ چیز همراه نبرد هوای او بر عقل او غالب است ازوبهی
نیاید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ما من مؤمن الا هو يعارض في كل
صباح عقله هواه فان غلب عقله هواه فيومه يوم صالح وان غلبت هواه
عقله فيومه يوم سوء) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم
می گوید هیچ مؤمن نباشد که نه هر روز بامداد دستی بزند عقل او با هوای او
اگر عقل او هوای او را غلبه کند آنروز او را صلاح و خیر باشد و اگر چنان
باشد که هوای او عقل او را غلبه کند آنروز بر او نه نیکو باشد اکنون می نگر
با خود هرگز يك روز دیدی که علم و عقل تو بر هوای تو غلبه کردست اگر نه

آنستی که هوای ما بر علم و عقل ما غلبه کردستی چرا قرآن و اخبار رسول و حکمت حکما و وعظ واعظان دست بپاید داشت و سر و رخ و زلف و خال جانان بپاید کرد و گفت که ما را ازین راه می کشاید اینست تمام احمقانی که مائیم که این کنیم و این جوئیم و این خریم و این فروشیم و بدین پی بریم این خبر فراشنو تا بدانی که ترا افتد آنکه می باید کرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(اتانی بکتاب فی کتف)** فقال **(کفی بقوم حقاً ان یرغبوا عما جاء به نبیهم الی شیء غیره او کتاب غیر کتابهم)** فانزل الله **(أولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم * عنکبوت : ۵۱)** پاری خبر چنین بود که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بیامد بمن و بیاورد بمن کتابی در کتفی پس رسول صلی الله علیه وسلم می گوید تمام بود قومی را از حماقت که بگردند از آنچه آمد و آورد بدیشان پیغامبر ایشان بکتاب دیگر جز از کتاب او و سیرت او پس آنکه خدای عز و جل این آیت فرو فرستاد **(أولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب)** این بسنده است ایشانرا آنچه ما بر تو فرو فرستادیم یا محمد این کتاب چون قرآن تا می خوانند بریشان این عظیم تازیانه است که ما را زده اند خاصه این قوم را که دعوی می کنند که ما را ازین ابیات چیزها روی می نماید در راه خدای که از قرآن می ننماید هان ای ناجوانمردان بخرد باشید که نمی دانید که چه می کنید و چه می گوید قال النبی صلی الله علیه وسلم **(الناس رجلان مؤمن و جاهل فلا تؤذ المؤمن ولا تجاور الجاهل هجران الاحق قربان عند الله)** پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید مردمان دُو اند مؤمنانند و نادانان اند مؤمنانرا میازارید که آزار مؤمنان گناه عظیم است و بانادان مپیوندید و مجاورت مکنید که از نادان دور شدن و از احمق بریدن سبب قربی باشد بنزدیک خدای تعالی هر که او بخود نشاید بتو هم نشاید چه نشینی با قومی که دین و دنیای خود بسر هوای در داده باشند و هر که

با این قوم نشینند همچون ایشان باشد که (من تشبه بقوم فهو منهم) ما آنچه دانستیم بگفتیم و عهده آن از گردن خود بیرون کردیم هر که کار بندد سلامت یابد و هر که نه بندد او خود داند انشا الله تعالی که خدای تعالی بر ما رحمت کناد قال رسول صلی الله علیه وسلم (علامت حب الله حب ذکر الله و علامت بغض الله بغض ذکر الله) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید که علامت دوستی و خدای دوستی یاد کرد او باشد پس ای ناجوانمرد بی دیانت زلف و خال و سیم برو و بادام چشم بر راه خدای چه ماند هر که این و مانند این بر خدای سماع کند برخی کفر است و برخی تشبیه کردن. از کفر گفتن و از تشبیه کردن راه خدای می یابی؟ از آنست که چندین راه یافته ای و بمنزل رسیده ای مکنید ای مسلمانان و بدانید که دزدان دین حق را زیر و زبر کردند و این قوم مداهنان با ایشان یار گشتند تا دین و کار دین را زیر و زبر کردند و هذه النصيحة و بالله العون و التوفيق.

باب هفتم

اندر بیان کردن راه صدیقان و ابدالان و صفت ارباب حقیقت

شیخ الاسلام قدوة الأبدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق الحاکم العدل فی بلاد الله ابونصر احمد بن ابوالحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید که راه صدیقان و ابدالان و زاهدان بحقیقت نه اینست که قومی میگویند و می پندارند زاهدرا سه مقام است و جمله علما و مردمان که در زهد سخن گویند از مقام اول می گویند و بدان ماند که ایشان از دیگر مقامات خبر ندارند و هر کسی را که هر سه مقام از زهد بداده اند او هم صدیقست و هم ابدال و شرح این مقامات در کتاب انس التائبین یاد کرده آمده است

هر چه در بندگی و راه خدای می باید اورا بداده اند او خورشید زمانه خویش است همچنانکه ماه و جمله ستارگان نور از خورشید گیرند جمله اهل عصر را دل بنور آن قوم نورانی گردد و همه برکتهای روی زمین از ایشان باشد و همه عذابها و فتنها خدای عز و جل به برکت انفاس ایشان بر گرداند و این به بسیاری علم و عبادت نباشد بلکه بفضل و کرم خدای عز و جل و بدوستی او و حلاوت ایمان و سنت و جماعت و حلاوت ذکر خدای عز و جل باشد چنانکه خبر بدان ناطق است قال النبی صلی الله علیه وسلم (يُخْرِجُ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَنَا مِنْهُمْ وَهُمْ مِنِّي وَإِنْ عَامَتَهُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ) قِيلَ هَلْ لَهُمْ عِلْمٌ قَالَ (نَعَمْ لَيْسُوا بِكَثِيرِي الْعِلْمِ وَلَيْسَ عِنْدَهُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ كَثِيرًا يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ عَلَى كِبَرِ سِنِهِمْ وَيَتَعَلَّمُونَ بِالْحِيلَةِ مِنْ حِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَإِنَّ الْإِيمَانَ وَالسُّنَّةَ أَثْبَتُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ بِالْبَشَرِيِّ وَيَرْضَى بِمَا هُمْ فِيهِ وَيَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي زَمْرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَيَرْزُقُ الْعِبَادَ بِهِمْ وَيَرْفَعُ الْبَلَاءَ بِهِمْ) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بیرون آیند قومی در آخر الزمان که ایشان از من اند و من از ایشان و بدرستی که عامه ایشان اولیای خدای عز و جل باشند گفتند یا رسول الله هیچ نشانی باشد ایشانرا گفت باشد نه علم بسیار باشد و نه قرآن نیز دانند بیاموزند قرآن را ببزرگی یعنی پیر آموز باشند و کتاب خدای عز و جل می آموزند بحیلت ازین حلاوت که ایشانرا از قرآن خواندن باشد و ایمان و سنت در دهای ایشان چنان باشد که چون کوههای بیخ آور سر افراشته خدای تعالی برانگیزاند ایشانرا ببشارت و بفرستد بمردمان ایشانرا ببشارت دادن و بهره ایشان دران باشند خدای تعالی بدان از ایشان خوشنود باشد و روز قیامت ایشانرا برانگیزاند در زمره پیغامبران و بندگانرا روزی دهد بسبب ایشان و بلاها از میان خلق بر دارد بسبب ایشان قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (إِنَّ بَدَلَاءَ أُمَّتِي لَمْ يَدْخُلُوا

الجنة بكثرة صلوة ولا صيام ولكن دخلوها برحمة الله وسخاوة النفس و
الرحمة بجميع المؤمنين) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلى الله عليه وسلم
مى گوید بدرستی که ابدالان امت من در بهشت شوند نه به بسیاری نماز و
روزه بلکه در بهشت شوند برحمت خدای عزوجل و بجوانمردی که در بن ایشان
نهاده باشند و برحمت و بشفقت که ایشان را بر خلق خدای عزوجل باشد
خاصة بر مؤمنان وقال النبی صلى الله عليه وسلم (انّ لله تعالى عبادة ذکر الله
برؤیتهم وهم أولیاء الله الذین لا خوف علیهم ولا هم یخزنون) پارسى خبر
چنین باشد که رسول صلى الله عليه وسلم مى گوید بدرستی که مر خدای را
عزوجل بندگانند که چون کسی ایشانرا به بیند خدای عزوجل یاد آید بیدار
ایشان و ایشانند اولیای خدای عزوجل آنکسانی که حق تعالی ایشانرا میگوید نیست
برایشان همتی و اندوهی از روز قیامت و نه از هیچ چیز دیگر وقال النبی صلى
الله عليه وسلم (ما عبّد الله بشیء افضل من الزهد فى الدنيا) گفت هیچ
کسی عبادتی نکند خدای را عزوجل فاضلتر از آنکه در دنیا زاهد شود زهد در
دنیا کار بزرگست و سخت ممدوح همچنانکه دوستیء دنیا بغایت مذموم است
زهد نیز بغایت ممدوح است هر که او را این سه مقام از زهد حاصل آمد بعد از
پیغامبران هیچ کس بفضل و درجهٔ وی نباشد زیرا که همه چیزها او را جمع
باشد چون این سه مقام او را جمع آمد مرد درجهٔ ابدالان و صدیقان یا بد که همه
را از و نفع باشد و هیچ ضرر نباشد و او آفتابی گردد که بر هر که تابد او را
برنگ خویش گرداند و بحری گردد که مردار او همه حلال باشد و جانوران او همه
از عجایب باشند ظاهر او همچون باطن و باطن او همچون ظاهر او همه پر در
قیمتی باشد اما کرانهٔ آن هولناک باشد آنجا منزل نشاید کرد که در خون
خویش سعی کرده باشی و آب آن از کران نباید خورد و دران تصرف نباید
کرد و این نباید بود و بی زورق و بی کشتی دروی نباید رفت و اگر لابد بر

دریا گذر می باید کرد بی ملاحی راه دانی راه نباید رفت و راستی و صدقه و دعا با تضرع باید بود تا باشد که بسلامت بگذری و با این همه کم کسی باشد که در دریا رود و بجای خویش بماند و یا طبعش نگردد و یا رنگش نگردد بهمه حال اثری در وی پیدا آید مگر کسی باشد که نیز دریا دیده باشد و بر آن خو کرده بود آنگاه او را کم زیان دارد برادران و عزیزان من بدانید که مقصود ازین فصل آن بود که هر نادان و هر ناپیراسته که سخنی چند بیاموختند و در راه خدای عزوجل دوکانه بر ساختند که نه از خدای عزوجل خبر دارند و نه از کار خدای بر هیچ خبری اند و هر جای که ازین نوتائبی قصد راه خدای کند از آن چند دیو برده بیایند و به پیری بنشینند یکی قطبی نام کنند و یکی را خورشیدی و یکی را ماهی که از ظلمت ایشان همه راه خدای عزوجل تاریک گردد و همه راه روند گانرا از کار خدای تعالی سپر کردند مگر از چنین قوم در راه اولیای خدای تعالی ننگرید که آنگاه زیان کنید این همه که شما می بینید که قومی می کنند آن همه از نادانی و بیخبری می کنند و بفرمان شیطان می کنند کسی که چندان بوالعجبی بکند و چندان سخنان سیم اندود بتواند گفت و دور کعت نماز نداند کرد و الحمد راست بر نتواند خواند و در خانه خویش نداند که چون می باید زیست و چندان ژاژ تواند خایید و پای سربیک دینار زر در نتواند نهاد این کس که او را متابعت کند هزار بار از او احمقتر است و غافلتر است اکنون این فصل بشنونی که ازین همه که گفته آمد و مقصود اینجا خواهد بود.

فصل: بدانید برادران و عزیزان و دوستان من که راه خدا را عزوجل نشانها است که لابد بیاید دانست تا راه خدای عزوجل درست آید اگر کسی را میخواهی که بدانی تا در راه خدای تعالی درست هست یا نی آن نشانها از وی طلب کن اگر بازیابی آنگاه مرد در راه خدای عزوجل درست

است و اگر خود خواهی رفت در راه خدای عزوجل خویشتن را مدهنت
کردن از عقل نباشد هم این نشانها از خود بازجوی اگر بازیابی در خود خُنْكَ
ترا و خُنْكَ آنرا که با تو صحبت دارد اکنون اول باری چنان باید که خدای را
برای خدایی پرستی باخلاص و صفاوت چنانکه در کاری که می کنی هیچ
ریا نباشد زیرا که هر چه دران ریا باشد خدای عزوجل نپذیرد چنانکه خبر
بدان ناطق است قال النبی صلی الله علیه وسلم قال الله عزوجل (انا اغنی
الشركاء عن الشرك فمن عمل لی عملا و اشرك فيه غیری فانا منه بریء و
هو للذی اُشْرِك) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می
گوید که خدای عزوجل فرمود من بی نیازترین شریکانم از کارهای بانبازی
پس هر که کاری کند مرا از کارهای من که او دران انباز کند کسی دیگر
را با من من از آنکار بیزارم و آن کار آن شریک راست پس چون حق سبحانه و
تعالی از کار بانبازی بیزارست در کاروی شریک شرط نباشد چون کار
باخلاص کردی چنان باید که آن کار بفرمان خدای و رسول باشد نه بفرمان
دیو و دیومردم و از هر چه ترا نهی کرده اند ازان پرهیز کنی تا ازان قوم باشی
که میگوید (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ*
القمر: ۵۳-۵۵) وهر نیکی که خدای عزوجل وعده کرده است نه ناپاکانرا
وهر جائیانرا زیرا که هر که او باهر کسی نشیند و ازهر جوی آبخورد هرگز
احوال او راست و پیراسته نباشد و متقی نباشد دیگر چنان باید که با هر که
نشینی ببدیء او اقتدا نکنی به نیکیء او اقتدا کنی و هیچ کسی نباشد که
نیکی و بدی دروی نباشد مهتر صلوات الله علیه می گوید (خُذْ مَا صَفَا وَ
دَعِ مَا كَدَرَ) دیگر از دنیا و کار دنیا و طلب دنیا بدون قناعت کنند و در کار
دین بمرتفع گرایند و بدون قناعت نکنند دیگر با مردمان خلق نیکو ورزید
و معاملت چنان کنید که اگر ایشان باتو کنند روا داری دیگر چون در دل خود

دوستیء دنیا و مدح و ثنای خلق بینی زینهار که در چوالم غرور و پنداشت
خود نشوی که هم بران بمانی و هرگز بهیچ مقام نرسی از مقامات راه دین و
دوستان خدای عزوجل دیگر گفتار زبان با عزم دل راست باید کرد زیرا که
چون این دو راست نباشد هیچ کار راست نباشد دیگر دست و پای و فرج
و شکم و حلق و چشم و گوش از ناشایستیها نگاه باید داشت که هر یکی دری
است که فتنه درآید ازین درها و بدار الملك شود و دار الملك را بهم برآرد و
مشوش گرداند و دار الملك در دنیا دل اولیای اوست چنانکه می فرماید
(قلوب احبابی دارملکی) و اگر چه این همه اندامها بهر جای می روند چون
دل بجای باشد تدارك توان کرد اما چون دل تباه باشد هیچ فائده ندهد
چنانکه خبر بدان ناطقست قال النبی صلی الله علیه وسلم **(ان فی الجسد
لمضغه اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله الا و
هی القلب)** پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید
بدرستی که در تن هر کسی پاره گوشت است چون آن پاره گوشت بصلاح
باشد هفت اندام او بصلاح باشد چون پاره گوشت تباه باشد همه تن وی تباه
باشد و آن پاره گوشت دل است و پاسبانیء دل فریضه است زیرا که دل
نظاره گاه حق است نظاره گاه حق را از خاشاک و سواس خالی باید داشت تا
حرمت نظاره گر نگاه داشته باشی قال النبی صلی الله علیه وسلم **(ان لله اوانی واحب
آنیة الله الیه مارق منها وصفا وانیة الله فی الارض قلوب عباده الصالحین)**
پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بدرستی که
مرخدای را عزوجل آنیه ها است و دوستر آنیه خدای عزوجل بدو آنست که
نیکتر و صافتر باشد و آنیه خدای عزوجل در روی زمین دل دوستان اوست
که ایشان مصلحان باشند دلهای ایشان بنزد خدای عزوجل قدری و منزلتی
تمام دارد و آن صفاوت و رقت ازان باشد که در ان دل نه حسد باشد و نه کینه و

نه دوستیء دنیا و نه حرص و نه دوستیء خلق و نه فضول و نه امل و نه طلب
 جاه درین همه زاهد باشد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ما عبَدَ الله
 بشیء افضل من الزهد فی الدنیا) پاری خبر چنین باشد که رسول الله صلی
 الله علیه وسلم می گوید هیچ کسی خدایرا عزوجل عبادت نکند فاضلتر از آن
 که در دنیا زاهد شود و لابد چنین باشد چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم می
 گوید (رأس کل طاعت الحب فی الله وحب أولیاء الله و البغض فی الله)
 دنیا دشمن خدایست و هرگز با دوستیء دشمن کسی دوستیء آنکس راست
 نیاید پس همه حال هر که دعویء دوستی خدای عزوجل می کند باید که
 هر چه حق دشمن دارد او دشمن دارد و هر چه او دوست دارد آنکس هم
 دوست دارد و مردمان در مثل گویند :

بیت

هر که با دشمن من دوستی آغاز کند
 در وحشت که فرابسته بود باز کند

قال النبی صلی الله علیه وسلم (ازهد فی الدنیا یحبک الله و ازهد فیما ایدی
 الناس یحبک الناس) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم
 می گوید زاهد گرد در دنیا تا خدای عزوجل ترا دوست دارد و زاهد گرد از
 آنچه در دست مردمانست تا ترا دوست دارند قال النبی صلی الله علیه وسلم
 (اذا اراد الله بعد خیراً جعل فیہ ثلاث خصال فقهاً فی الدین و زهداً فی
 الدنیا و بصره بعیوبه) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم
 می گوید هر آنگاه که خدای عزوجل به بنده ای خیری خواهد سه چیز بدهد
 اول فقه در دین و زهد در دنیا و بینا گرداند او را بعیب او و یقین می باید
 داشت که اصل همه خیرات و طاعات و کرامت و صفاوت و علم نافع
 و حکمت و سعادت در زهد دنیا بسته است هر که خدایرا عزوجل بچاشت

و شام باور داشت این همه از وی باور داشت و هر که بچاشت و شام باور نداشت مگر ویرا بهیچ چیزی باور نداری که همه باد است و غرور قال النبی صلی الله علیه وسلم (ما من عبد زهد فی الدنیا الا انبت الله الحکمة فی قلبه و انطق بها لسانه و بصره بعیوب الدنیا و دوائها و اخرج منها سالماً الی دار السلام) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هیچ بنده نیست از بندگان خدای عزوجل که او در دنیا زاهد شود که نه خدای عزوجل حکمت در دل او برویاند و آنرا بزبان او می راند و او را بینا گرداند بعیب دنیا و درد آنرا و داروی آنرا بدو نماید و او را ازان بیرون آرد و می برد تا بهشت ای دوستان و عزیزان ما بنگرید بدین روز چند که در دنیا می باشید بدین سبزه او غره مشوید که او چون من و چون تو بسیاری یاد دارد و برباد داده است و برخواهد داد.

بیت:

ای دل بچه زهره خواستی یاریرا ★ کو چون تو بباد داده بسیاری را

رعایتها و اسباب دنیا که ما بر ساخته ایم و کار خدای عزوجل بردام بسته ایم که ما دوستان خداییم و این همه برخلاف قول خداست هر چه موافق قول خدای و رسول خدای نباشد آن نه راه خدای باشد چنان که خبر بدان ناطقست قال النبی صلی الله علیه وسلم (ان الله اذا ابغض عبداً بعث الیه ملكاً فقال ظاهر علیه نعمتی فانی ابغضه و ابغض صوته و ابغض ان یسألنی و یدعونی و اذا احب الله عبداً بعث الیه ملكاً فقال تابع علیه المصیبات وانی احبه و احب صوته و احب ان یسألنی و یدعونی) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید که خدای عزوجل چون بنده دشمن دارد بفرستد بسوی او فرشتهی را و گوید که نعمت من برین بنده ظاهر گردان و هر چه می خواهد بدو می ده که من او را دشمن می دارم و

آواز او دشمن می دارم که از من چیزی خواهد و چون خدای عزوجل بنده دوست دارد فرشته را بفرستد و گوید پیوسته کن برین بنده من بلاهای متواتر تا او بمن نالد و مرا میخواند که او را و خواندن او را دوست دارم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (اذا احب الله عبداً ابتلاه و اذا احبه الحب البالغ اقتناه) قيل يا رسول الله و ما اقتناء قال (لا يترك له مالاً ولا ولداً) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید چون خدای عزوجل بنده را دوست دارد او را به بلاها مبتلا کند چون آن دوستی بحد کمال رسد و بالغ گردد اقتناء کند او را گفتند یا رسول الله اقتناء چه باشد گفت او را نه مال ماند و نه فرزند نشان دوستی حقیقی اینست که گفته آمد اگر امروز کسی را که در کوی توبه آمد یک تایی نان زیان شود ازین صد مدعی بینی که بیایند که این سیلی بدل قفای فلانست که می خوری چون راه روندگان چنین شدند و راه بری با چنین قوم افتاد لا جرم بر سیرت اولیا و بر طریقت و نشست و خاست و وقت و حال و احوالهای ایشان پیدا می آمد ازین صد هزار حال محال در قیامت و در حلقه درویشان و محققان بیک جو نخرند و چندان نمد تر گردن ایشان زنند و در قیامت رداء آتشین بر گردن ایشان افکنند می پندارند این قوم که این راه گذاشته است غلط کرده اند و لیکن مرد کور و گز و مُبَرَسَم هیچ تمییز نتواند کرد در هیچ نوع و کربهیج حال فرق نکند میان آواز خوش و ناخوش و کور میان سیاه و سفید و سرخ و زرد فرق نتواند کرد و مبرسم میان تلخ و شیرین و شور فرق نتواند کرد لا جرم کارها چنین گردید که قفا از عطا باز می ندانند و حلوا از آلوا و راه از بی راهی و هریکی چندان دعوا دارند که لا تسأل زنهاری برادران و عزیزان و دوستان ما که قدم اول در راه ایمان درست دارید و توبه باخلاص کنید و در کار خدای تعالی بقول هر کسی کار مکنید و از راه شریعت دست باز مدارید و بقول خدای و

رسول کار کنید تا زود بمنزل خواهید رسید و در چاه حیرت و زحیر گرفتار نمانید و بقرائی هر نااهلی و بی علمی و بی معرفتی فریفته مشوید قال النبی صلی الله علیه وسلم **(اکثر منافقی هذه الامة قرائها)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم میگفت بیشتر از امت من که منافق باشند قرایان باشند و قال النبی صلی الله علیه وسلم **(استعیدوا بالله من جب الحزی)** قیل یا رسول الله وما جب الحزی قال **(وادٍ فی جهنم اعدت للقراء المرائین)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید باز داشت خواهید از خدای عز وجل ازان چاه خواری گفتند یا رسول الله آن چاه خواری چیست گفت وادی است در جهنم ساخته اند قرایان و مرائیان را که کار بُروی و ریای مردمان کنند و قرایی می کنند و خود را بقرایی بر خلق می بندند آن کارهای آراسته و آن رسمهای نظام داده همه از کار دنیاست نه از کار دین پیغامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید **(انا واتقیاء امتی براء من التکلف)** من و پرهیزکاران امت من از همه تکلفها بُرّائیم و قال النبی صلی الله علیه وسلم **(لتأتینکم من بعدی دُنیا مجلّة تأکل ایمانکم کما تأکل النار الحطب)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید زود بود که بیاید پس مرگ من دنیای آراسته و در چشم شما بزرگ و آن ایمان را بخورد چنانکه آتش هیزم را بخورد اما این همه اخبار و روایات و علم و تجربه بیان کردیم تا مگر یک نیازمند برین راه برود و مقصود او حاصل گردد و بحقیقت می دانم که هر که را ابلیس از راه ببرده است یکی باز نیاید و بدین سخن خندد و لیکن این ازان کفر ریزهای دیگر است قال النبی صلی الله علیه وسلم **(أتدرون ای اهل الایمان افضل ایماناً)** قالوا الملائکة قال **(هم كذلك بل غیرهم)** قالوا من هم قال **(هم اقوام یأتون من بعدی هم فی اصلاب الرجال فیؤمنون بی ولم یرونی و یجدون الورق المعلق و یعملون بما فیہ فهم افضل اهل الایمان ایماناً)**

پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم پرسید از یاران مهاجر و انصار گفت شما دانید تا از اهل ایمان ایمان که فاضلتر است گفتند ایمان فرشتگان گفت این خود هست بجز از ایشان می گویم گفتند ایشان که اند یا رسول الله گفت ایشان گروهی اند که از پس ما بیایند و ایشان هنوز در پشت پدرانند چون بیایند بما ایمان آرند ما را نادیده و بیابند کتاب خدای عز و جل ورق معلق که هر کسی خبری می گویند ایشانرا ایشان آن ورق را فرا گیرند و بدان کار کنند ایشان اند از اهل ایمان که ایمان ایشان فاضلتر است اکنون اگر برادران و دوستان ما می خواهند که ازین زمره باشند دست بقرآن و اخبار زنند و بدین کارها و گفتارهای نابکار و بدین آهنهای سیم اندود غره مشوید که آنرا هیچ اصلی نیست ما ازین بسیار تجربه کردیم بجز حسرت و ندامت حاصل نیامد در هر کاری که کسی می کند که دران نشست و خاست شریعت و حل و حرمت نباشد آن همه از نهاد اهل هوا و بدعت و ضلالت و دیو و دیومردم باشد ازان حذر باید کرد که دران هیچ فایده نباشد نماید ولیکن نیاید چنانکه حق سبحانه و تعالی می گوید قول الله جل ذکره (کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماءً حتی اذا جاءه لم یجدہ شیئاً* النور: ۳۹) هر که میخواهد که از عمر و روزگار خود برخوردار گردد او را در همه ایام خود هر چه می کند حرمت و شریعت و ادب نگاه باید داشت تا از روزگار خود برخوردار یابد و آنچه اصل است تالی چند یاد کرده آید تا بدانند و کار کنند و از توبه و عبادت عمر خود برخوردار کردند انشاء الله تعالی.

فصل آخر اکنون بدانید برادران و عزیزان من که هیچ کار و هیچ چیز نیست که نه آن کار و آن چیز را نفع و ضرر است هر که نفع و ضرر آن کار از هم باز نداند هر گز نفع آن نیابد چون کسی را یار و قرین نیک افتد فراخور باشد و زود بمقصود رسد و از حدیث نشست و خاست که قومی با

یکدیگر می نشینند چاره نیست که آدمی را از هم نفسی چاره نیست زیرا که پدر ما آدم صلوات الله علیه در بهشت بود و هرگز ممکن نیست که کسی در دنیا جایی خواهد یافت خوشتر و خرمتر و دلکشای تر از بهشت چون آدم را در آنجا مونس می بایست از هم جنس خویش کسی را نرسد که گوید ما را به هم نفس نیاز نیست چون چنین است لابد از هم نفسی و یاری و قرینی چاره نیست اکنون سخن اینجاست تا بدانی که یار و قرین نیک کیست تا روزگار بر تو تباه نکند چنانکه از آن آدم کرد صلوات الله علیه از خدای تعالی مونس می خواست خدای تعالی حوا را از پهلوی چپ آدم بیافرید گفت تا همجنس تو باشد تا ترا دل نگیرد و صفت آدمی چنین است که بی مونس زندگی نتواند کرد لابد هم قرین بیاورد و قرین شاخی باشد از مرد و هر کرا قرین نیک آمد سعادت دو جهانی او بر آمد و هر کرا قرین بد افتاد هلاک از روزگار او بر آمد پس حمد باید کرد با قرین نیک و نشست و خواست تو بانیک مردان باشد تا روز قیامت حسرت و ندامت نباید خورد و اگر قرین بد باشد می باید گفت **(یالیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین)** هر آفتی که مردم را پیش آید از قرین بد پیش آید و هر نیکویی که یا بد از قرین نیک یابد و قرین نیک و بد در اصل و نسب و خویشی و قرابتی نبسته است زیرا که هیچ قرابتی و نزدیکی از آدم صلوات الله علیه بیشتر نخواهد بود که با حوا بودی مگر تا حوا آدم را از کجا بکجا افکند و آن سگی که با اصحاب کهف قرابتی کرد بنگر که بسبب او یقین ایشان یکی ده شد و هر جا که خدای ایشانرا یاد کرد آن سگ را با ایشان یاد کرد چنانکه در مصحف مجید می گوید **(سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ * الْكَهْفِ ۲۲:)** الی آخر القصة قرین نیک مرد را از درجات بدرجات رساند و قرین بد از درجات بدرجات رساند پس نیک گوش باید داشت تا با هر که می نشینی

چون می نشینی و با هر کسی نشینی و با هر کسی قرینی نکنی و با هر که سخن گویی بر مقدار فهم و عقل گویی مکابره نکنی و راز خود با هر کسی نگویی و بسخن هر کسی فریفته نشوی در کار احوال انسان بیاید نگریت و نه در اقوال و لاف ایشان و هر که او بخویشتن نشاید از و حذر بهتر بود و اگر تقدیر کنم که قرین بد بکسی افتاد اگر او را برنگ خود تواند کرد نیکو باشد زیرا که جمله مشایخ طریقت همه مفسدان و زندان و دزدان را و مبتدعانرا و کمراهان را برنگ خویش کردانند و اغلب مرَدَّانِ خدایرا رنگی و بویی باشد که هر که آن رنگ و بوی بشنود و به بیند هم از آن قوم گردد اما چنان باید که بر پنداشت این کار نکند که آنگاه همچنانکه در مثل گویند

مصرع:

خر شد که دو شاخ آرد بنهاد دو گوش

و اگر قرین بد نه در آن کوشد که ترا از راه ببرد بی عقلی نباید کرد و حذر باید کرد پیش از آن که ترا هلاک کند اما بدانکه اکنون خود قرین بد کیست و نشان او چیست و قرین نیک کیست و نشان او چیست هر قرینی که تو او را بینی و با او نشست و خاست کنی که خدای و یاد کرد خدای را بردل و زبان تو تازه دارد آنگاه او قرین نیک است و هر که با او نشینی و او را بینی که خدای و یاد کرد خدای بردل تو فراموش کند بحقیقت بدان که او قرین بد است از و حذر باید کرد و این اصل بزرگست در شناخت قرین نیک و بد اکنون باز آمدیم بدین طریق اهل صلاح و نشست و خاست در ایشان و کسی که وی زاویه داری کند اول باری بدانکه زاویه داری کسی را مسلم شود که او رنگ هر کسی نگیرد و در راه دین و سنت راسخ بود و تلخ از شیرین باز داند و شور از ترش باز داند و بوی خوش از گند و حق از باطل و سنت از بدعت باز داند و کفر از ایمان باز داند و پاک از پلید باز شناسد و طاعت از

معصیت و خیر از شر بداند آنگاه در زاویه باز کشاید تا هر مسافری از هر قوم و هر طبقه که رسند بیاسایند سخت نیک باشد و هیچ کار فاضلتر از آسایش دل مسلمانان نیست خاصه که غریب و أهل صلاح باشد و اگر کسی در سرای باز نهد تا غربا و مسلمانان را راحت رسد چنان باید که آن مرد که در سرای باز نهد عیب پوش مسلمانان باشد نه عیب بین ایشان و باید که آن مرد که در سرای باز نهد از بهر مهمان و مسافران چنان باید که جوآنمرد و سخی طبع باشد و هر که در سرای وی شود از بهر نان پرده او ندرد و به مهمان هیچ طمع نکند و چیزی که ویرا لابد بکار آید اگر دارد از وی دریغ ندارد و نان از سگ و گبر و جهود و ترسا باز ندارد زیرا که هر که می آید روزی خویش می خورد و بدانکه روزی کسی بردست تو بدورسد پس منتی بروی نتوان نهاد و چنان باید که خود را جز حمالی نداند و اگر نه چنین باشد او را در سرای باز نهادن مسلم نیست و چنان باید که از بهر نانی که بکسی دهی او را بسیاری رنجه نداری و از هیچ نوعی بروی منت نه نهی و در اعتقاد و مذهب او تصرف نکنی و آن خویش نیز در سر او نکنی و چون بر راه راست باشی سخن هر کس در گوش نگذاری و هیچ مسلمانی نباشد که او بیک تایی نان نیرزد هر وقت که مؤمنی که در سرای تو در آید هر مردمی که بتوانی کرد دریغ نباشد و هیچ خدمت و مراعات و شفقت از مهمان دریغ نباید داشت چون در سرای باز نهادی بهر چیزی سبک سنگی نباید کرد و دل مهمان نگاه باید داشت که ذخیره ایست که بردست مهمان بدان جهان می فرستی و آنکس أمين تست أمين خود را و حال و بقال خویش را نیکو گسل باید کرد تا فردا آن امانت نیکو باتو رساند و هر دو تن که با یکدیگر نشست و خاست می کنند یقین می باید دانست که هر دورا در قیامت از حق یکدیگر پرسند هم از گفتار و کردار و از بد و نیک هیچ ضایع نخواهد بود هر چه می کنند و می گویند همه بریشان می نویسند

چیزی چنان باید کرد و گفت که از خواندن آن در قیامت تشویر نیابند تا حق نشست و خاست بجای آورده باشی و این قوم که با یکدیگر می نشینند و سماع میکنند و بآن مشغول می باشند بنگر تا ایشانرا آن مسلم هست یا نی بحقیقت بدانکه هر درویشی که او را محبت غالب نگشته است که از هوا بسته است و محبت او بر عقل او چندان زور نکرده است که آن محبت عشق گردیده است او را سماع مسلم نیست که از بهر آن می گویم تا چنین کسی نباشد او را سماع نگردد زیرا که چون عاشق گردد همه را جمال معشوق بیند و همه آواز معشوق شنود او در محبت حق چنان غرقه باشد که همگی دل او محبت حق دارد چون هر چه شنود همه از او شنود اگر بیت گوید و اگر شعر گوید او را دل بهیچ چیز دیگر مشغول نشود مگر بمحبوب خویش ازان می گویم که او را سماع مسلم باشد اما زلف و خال و موی و قد و بالا و سیم بر ولاله رخ و شکر لب و بادام چشم این و مانند این هرگز مسلم نگردد و هر که ازین نوع چیزی بر حق سبحانه و تعالی سماع کند کفر است و تشبیه البته این و مانند این شاید گفت و ازین چیزها که می زنند هیچ مسلم نگردد که سراز بند شریعت بیرون برد و اگر نه بهیچ حال مسلم نگردد و هر چه کنند همه را استغفار حاجت باشد و اگر نکنند و استغفار لازم نه بینند شاخست از ضلالت اما اگر کرده شود و استغفار بر آن واجب بیند با استغفار نیکو شود و در اصل می نگردد هر چه رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه او نکرده اند نباید کرد و اگر کنی استغفار بر آن واجب باید داشت و اگر نه شاخی عظیم است از بدعت اما آنکسانی که ایشانرا محبت غالب گردد ازان ایشان کار دیگر است و آن همچنان است که کسی مسافر گردد یا بیمار گردد اگر دران کارهای وی بعضی تقصیر افتد معفو عنه باشد کسی که دیویا پری سایه بروی افکنند قلم فتوی از وی برخیزد اگر دیگری را در محبت حق تعالی چنان غرقه شود که

ساعتی از خود فراتر شود بدان نیز باوی چیز نتوان گفت اما باید که چنین باشد اما هر که اینسخن بر دام بندد و نه این باشد زود بمقام زندیقی رسد اما اگر این بود زود بمقام صدیقی رسد و هرچه رنگ هوا دارد آن بهتر بود که مرد محقق گرد آن نگردد و چنان باید که درویشان که چون بحلقه نشینند از بهر تعلیم علم نشینند تا باصحابه رسول صلی الله علیه وسلم مانده کرده باشند نه از بهر بطر و سماع هوا آمیز اما از بهر تعلیم و یاد کرد حق سبحانه و تعالی باید نشست تا در مرغزار بهشت باشند آنگاه اگر در میان ایشان کسی را وقتی و حالتی باشد از سر آن حالت نعتی بر گویند که با حالت وی راست آید و باحوال وی ساخته باشد آن زیانی ندارد زیرا که جمله مشایخ آن روا داشته اند و کرده اند آنچه قومی بنشینند و در هیچ طاعت و عبادت نباشند مگر بسماع و بسیار وقت باشد که نماز نیز در سر آن کنند و نشست و خاست همه در سرود گفتن و دف زدن و بالش زدن فراسر آرند این هیچ کس از ارباب طریقت و اصحاب حقیقت مسلم نداشته اند خاصه هر کرا باشد در حلقه درویشان نشانند و وقت باشد که مستورات نیز در آیند برخی بنظاره و برخی خود دعویء آن کنند که ما خود عین کاریم و مردان و زنان بهم در یک خانه آینده و خود را محرم یکدیگر دانند البته که هیچ پیر و ارباب طریقت روا نداشته اند و این راه حرم دنیا باشد نه طریق درویشان چنان نباید کرد و رضا نباید داد که بکنند که آنجا فرّفسادها بسیار تولد کند این راه درویشان با قومی نا جوانمردان افتاد خراب کردند هر جا که ازین کاهلی بی دیانتی زندیق رنگی منافق طبعی بود درین راه درویشان آمدند و هر کسی مرقعی در بر افکندند و خود را درین قوم بستند که این عالم درویشان عالم بلند است و ولایت فراخ و دولتی بی نهایت هر ناپیراسته و ناتراشیده روی باستانه دولت ایشان نهادند و خود را در میان این قوم افکندند که ما ازیشانیم و هم ازین ناکسان قومی به

پیری نشستند و بر هر یکی قومی مریدان گرد آمدند و برخاستند و گرد جهان بر می آیند و مثنی حکایت‌های بدروغ فرا یافتند و ازین شهر بدان شهر و ازین ده بدان ده و ازین پیر بدان پیر و ازین زاویه بدان زاویه آمد و شد فرا گرفتند و اسلام را خراب کردند و این همه از زاویه داران جاهل افتاد است در میان درویشان که باز با کوف دریک آشانه فرود آمدند تا مسلمانی در سر این چنین پارسایان شد و مصلحان اگر بدین کوی فرو شویم این را پایان نیست اما اگر دوستان ما را می باید که از زمره درویشان باشند چنان باید که با هر کسی ننشینند و از هر جوی آب نخورند و هر کسی را آنجا بخود راه ندهند که نه آزموده باشند و نشست و خاست با علما کنند و دوستی با اهل تحقیق کنند و در راه دین و شریعت اقتدا بعلمای محقق متقی متوکل کنند از اهل مجاز و زیغ و بدعت دور باشند و در راه حقیقت اقتدا با اهل صفة و درویشان رسول صلی الله علیه وسلم کنند و اگر راه و روشی بودی بهتر از آن درویشان رسول صلی الله علیه وسلم از خدای عزوجل نخواستی که **(اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی یوم القیامة فی زمرة المساکین)** پس درست شد که بهترین همه چیزها فقر است و بهترین همه طریقها طریق فقر بران ببايد رفت و از هر کسی چیز نباید شنید و بر راه هر کسی نباید رفت و گرد هر محالی نباید گردید و از هر که حال محال آرد دور باید بود و بدان لافهای بدروغ غره نباید شد و از آن کسانی که درین شیوه باشند هر چند دور تر توانی بود سودمند تر باشد زیرا که آن حالهای محال بدروغ مردم فریفته کند هر عاقل که در آن نگرد گوید بهمه حال چیزی است که این کس می کند اما آن حال که راست باشد خود همه را برنگ خویش کند و هر گاه که قومی از درویشان و اهل تحقیق خواهند که ساعتی بایکدیگر بنشینند چنان باید که بحرمت و شفقت نشینند و بریاد کرد خدای عزوجل و اگر چنان است که خواهند که چیزی بر خوانند

بباید کوشید تا هیچ نا محرمی را آنجا نگذارند و اول بقرآن خواندن ابتدا کنند و باخر ختم بقرآن کنند و از ابیات و اشعار چیزی برخوانند که اگر کسی را برحق سبحانه و تعالی سماع کند کافر نگردد و اگر کسی را وقت خوش گردد او را بدان باز گذارند و احوال او بنشوند و اگر کسی را جامه خرقة شد ملک وی ازان برنخیزد در جامه او تصرف نکنند مگر او در کار ایشان کند و اگر جامه کسی مخروج شود بستم از وی نبه کشند که ملک تو ازین برخواست و این ازان درویشان شد آن هیچ راه نیست چنان نباید کرد و اگر کنند حرام است و بالله التوفیق تم تحریر الکتاب بعون الله و حسن توفیقه فی اواسط شعبان سنة ستة و ثلاثین و ثمانمائة. تاریخ تحریر ۸۳۶ هـ. ۱۴۳۳ م.

مکتوب هفتاد و یکم

نقطه دایره هدایت و سداد مرکز مهبط ولایت و رشاد هادی مصالح صلاح مبدأ و معاد متکساء اصحاب اعتماد و ارباب استناد غفران پناه رضوان دستگاه مروج طریقه یقین شیخ سیف الدین بن عروة الوثقی محمد معصوم و نبیره امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی قدس الله تعالی اسرارهم العلی فرماید که: (... فی (غایة العَمَالِ) الذِّكْرُ الَّذِي لَا تَسْمَعُهُ الْحَفَظَةُ يَزِيدُ عَلَي الذِّكْرِ الَّذِي تَسْمَعُهُ الْحَفَظَةُ سَبْعِينَ ضِعْفًا رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْاِيْمَانِ عَنْ عَمَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهَا اذْكَرُوا اللهُ حَامِلًا قِيلَ وَمَا الذِّكْرُ الْحَامِلُ قَالَ الذِّكْرُ الْخَفِيُّ. ابن المبارک فی الزُّهْدِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حَبِيبٍ مُرْسِلًا خَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي. رَوَاهُ أَحْمَدُ فِي صَحِيحِهِ عَنْ سَعْدِ قَالَ اللهُ تَعَالَى (مَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَمَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ وَأَطْيَبَ) رَوَاهُ ابن ابی شَيْبَةَ عَنْ ابِي هُرَيْرَةَ... در طریقه ما مدار وصول بدرجه کمال مربوط برابطه محبت است به شیخ مقتدا. طالب صادق از راه محبتی که به شیخ دارد اخذ فیوض و برکات از باطن او می نماید و بمناسبه معنویه ساعه برنگ او می برآید. گفته اند فنا فی الشیخ مقدمه فنا فی حقیقی است ذکر تنها بی رابطه مسطوره و بی فنا فی الشیخ موصل نیست ذکر هر چند از اسباب وصول است لیکن غالباً مشروط برابطه محبت و فنا در شیخ است آری این

رابطه تنها با رعایت آداب صحبت و توجه و التفات شیخ بی التزام طریق ذکر موصل
 است و در سلوک و تسلیک اختیاری که به طرق دیگر وابسته است مدار کار بر
 وظائف و آوراد و اذکار است و بنیاد معامله بر ریاضات و اربعینات و به پیر
 طریقت به این مثابه رجوع نیست. و درین طریق که طریق صحابه کرام است
 علیهم الرضوان افاده و استفاده انعکاسی است صحبت شیخ مقتدا با رعایت آداب
 کافی است و وظائف و اذکار و طاعات نیز از ممدات و معاونات است. صحبت
 خیر البشر علیه و علی آله الصلوة الزاکیات و التسلیمات و التحیات النامیات در
 حصول کمالات به شرط ایمان و تسلیم و انقیاد کافی بود. لهذا راه وصول درین
 طریقه اقرب گشته است و در اخذ فیوض و برکات از شیخ کامل مکمل کهول و
 صبیان و شیوخ و احواء و اموات برابر اند ریاضت درین طریق عالی که متضمن
 اندراج نهایت است در بدایت اتباع سنت سنیه است و اجتناب از بدعت
 نامرضیه. طریق ما طریق دعوتی اسما نیست اکابر این طریق استهلاک در مستی
 این اسما اختیار فرمودند. از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک
 نیست زیرا که نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است استماع فرمایند که
 شغل باطنی در طریقه ما اقسام است قسم اول ذکر اسم ذات است و طریق این
 ذکر آن است که طالب را باید که زبان خود را بکام بچسپاند و به جمع همت
 متوجه قلب صنوبری که در چپ واقع است گردد و این قلب صنوبری آشیانه قلب
 حقیقی است که از عالم امر است و آن را حقیقت جامع نیز گویند. و لفظ
 مبارک الله را در دل به طریق خطور بگذرانند و بزبان دل این لفظ خطیر بگوید
 بی آنکه صورت دل را تصور کند و نفس را بند نه کند و در ذکر گفتن هیچ گونه
 آن را دخل نه کند. نفس بطور خود می آمده باشد و از لفظ مبارک الله ذات
 بیچون خواهد و هیچ صفت آن ملاحظه ننماید و از ذروره ذات به خضیض صفات
 فرود نه آید و از تنزیه به تشبیه نگراید باید دانست که همچنانکه قلب به جانب
 دست چپ دارد چنانچه بالا گذشت روح بدست راست تعلق دارد. آن نیز محل
 ذکر است. [محمی السنه محمد سیف الدین فاروقی مجددی در سنه ۱۰۹۶ هـ.

مناقب شیخ الاسلام احمد النامقی الجامی قدس سره العزیز

کنیت وی ابو نصر احمد بن ابی الحسن است و وی از فرزندان جریر بن عبد الله البجلی رضی الله عنه که در سال وفات رسول صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم ایمان آورده است و وی رضی الله عنه بسیار بلند قامت و با جمال بوده است و امیر المؤمنین عمر و یرا یوسف این امت نام نهاده است.

حضرت شیخ را حق سبحانه و تعالی چهل و دو فرزند داده بوده است سی و نه پسر و سه دختر و بعد از وفات وی چهارده پسر و سه دختر باقی مانده بود و این چهارده پسر همه عالم و عامل و عارف و کامل و صاحب تصنیفات و صاحب کرامات و صاحب ولایت بوده اند.

وی قدس سره امی بوده است که در سن بیست و دو سالگی توفیق توبه یافته و بکوه رفته و بعد از هجده سال ریاضت در چهل سالگی و یرا به میان خلق فرستاده اند و ابواب علم لدنی بروی کشاده و زیاده از سی صد تالی کاغد در علم توحید و معرفت و علم سیر و حکمت و طریقت و اسرار حقیقت تصنیف کرده است که هیچ عالم و حکیم بر آن اعتراض نکرده است و نتوانسته و این تصنیفات همه بآیات قرآن و اخبار رسول صلی الله علیه و علی آله وسلم مقید و مؤید است شیخ قدس سره در کتاب سراج السائرین آورده است که اکنون شصت و دو ساله ام که تا این غایت صد و هشتاد هزار مردست که بردست ما توبه یافته اند و بعد از آن بسیار سال دیگر زیسته شیخ ظهیر الدین عیسی که یکی از فرزندان ایشانست در کتاب رموز الحقایق آورده است که تا آخر عمر بردست پدرم ششصد هزار کس توبه کرده اند و از راه معصیت بطریق طاعت باز آمده ولادت حضرت شیخ در سنه احدی و اربعین و اربعمائه بوده است و وفات وی در سنه ست و ثلاثین و خمسّمائه [۹۵ = ۴۴۱ - ۵۳۶] رحمة الله علیه.

النامقي - احمد بن ابى الحسن على بن محمد بن جرير ابن عبد الله النامقي ابو
 النصر الجامى الخراسانى الصوفى توفى سنة ٥٣٦ ست وثلاثين و خمسمائة من تصانيفه
 انس المستأنسين. انيس التائبين. بحار الحقيقة. ديوان شعره فارسى. رسالة
 السمرقندى. روضة المذنبين وجنة المشتاقين. سراج السائرين فى ثلاث مجلدات.
 السر المكتوم فى الطلسمات. فتوح الروح. كتاب الاعتقادات. كتاب التذكيرات.
 مفتاح النجاة وغير ذلك.

مرثية حضرت الشيخ مولانا السيد عبد الحكيم آرواسى لفرقسطنطينى ^{تولد مرشد}
 مولانا حسين حليمى ايشيق (عشق) الاستاذ نبولى طالب الله حيا لله الخ

گر چراغ راه بودو كما مدار
 بعد وفات او كثير الدرس بود
 باعلوم ظاهري باطن علوم
 جمله بااسلام بولان ليرمند
 از فيوض ذات شدخالى جيان
 گشت نامش درج اسماء الرجال
 ابن روحانى حسين حليمى عشق
 واز فيوض چارسو معورشند
 قافى نادان مردان مستمند
 هم برابر دوستاى يادوالمکن

سيد عبد الحكيم نامدار
 خليفه سيد فهم آرواسى بود
 شهر ظالمين زيد شد دارالعلوم
 از فيوض قسطنطينيان ليرمند
 صد فوس آن ميزبان شدنان
 سينده صد و شست سال
 ١٣٦٤ هـ
 فخر ايركز پيش بهت عشق
 از فيوض چاره جو مسورشند
 از رسالتش فهمان خرمند
 از تو فولهم فدا غفران

نظم سنه ١٣٦٤ قافى محمد صيب الحق مقام پير مولى ضلع مردان پاكستان

✽ نصایح و مناجات را هر و طریقت پیر هدایت ✽
✽ شیخ بزرگوار خواجه عبد الله انصاری رحمه الله ✽
✽ الباری ✽

ای درویش بدانکه دنیا جهان غرور است
نه شهرستان سرور ، غداره ایست غر پیشه و مکاره
غدر اندیشه ، زخم نیش بی مرهم است و مطلقه
ابراهیم ادوم است ، کریمخته غفلت و بد نامی است رانده
حضرت بایزید بسطامیست ، خانه محنت و بیداد است
انداخته جنید بغدادیست ، جرعه جانسوز تلخی
است پشت پازده شقیق بلخی است ، خود پرستان
دون همت را دیر است مردود ابو سعید ابوانظیر است ،
بگذاشته انقیاست برداشته اشقیاست ، هر که طالب
او ذلیل و زبان عذر او کلیل اهل عبرت را اینست
دلیل ✽ قل متاع الدنيا قليل ✽ .

ای سالك اگر از حضرت الهی طمعی داری
و خواهی رستنی کوش در زهدات و بر کلمه شهادت
رفتنی ، در شب کور جوانی تا در روز قیامت چه

توانی ، برکی افزای از عملها و ترك نماي املها كه امل
اكسون تلبیس است و افسون ابلیس ، خصوصا
بوعظ بی اشتباه (الدنیاساعة) و لفظ پرائتباہ (فاجعلها طاعة)
گذر کن بشورستان و نظر کن بکورستان تا بینی چندین
مقابر و مزار و خفته نازنینان صد هزار ، جهد کردند
و کوشیدند و در تاب حرص و امل جوشیدند ، بآب
ورنگ جهان شیفته شدند و برنگ غنائم و ائصال
فریفته شدند . بدریاهها درآمدند و بکھسارها
برآمدند ، از جواهر درهها و از زر و سیم صرهها
بشور و بیم بر میان بستند حيله نمودند و نقد ربودند
عاقبت مردند و حسرتها بردند ، القصة انبارها انباشتند
و غم دنیا بر دل بگذاشتند . ناگاه از کنار امل
کشانیدند و جمله را شربت اجل چشانیدند .

دنیا چیست خسی وای بر کسی كه غافل ماند از
فردا (و آتبع هواه فتردی) ، نه بینی چندین هزار
امنای امین و نقبای روی زمین و هنرمندان متنوع
و خردمندان متضرع كه عالی عتبة ایشان بوسیدند
عاقبت مردند و پوسیدند . آری سرانجام همانست
و پایان انجام همان .

ای نفس از مرگ بیندیش و امل بردار از پیش ، و گرنه
دوزخ جای و مأوای تو وای تو ، بین دوستان پاك
و عزیزان زیر خاك كه دعای ترا جو یابند و بزبان حال
گویانند كه ای جوانان غافل و پیران بچاصل دیوانه
اید كه چنین در خوابید و بیگانه اید كه در نمی یابید كه

در خاک و خون خفته ایم و چهره در نقاب چون نهفته ایم
هر یکی ماه دو هفته ایم و در هفته از یاد شما رفته ایم ،
مانیز پیش از شما بر باط کامرانی بودیم و انبساط جهان بینی
مینودیم . پستان عروس دنیا مکیدیم عاقبت تلخی مرگ
چشیدیم و از زندگی وفا ندیدیم . تاخیر شد هر
یکی را علی حده تندباد (ما ينظرون الا صبحة واحدة)
باد فنا بر داده و بخاک فنا افتاده . نه از اهل و عیال
دیدیم مرحتی و نه از مال و منال یافتیم منفعتی . هم
قانعیم با این همه ندامت اگر در پیش نبودی روز قیامت ،
اکنون نه مارا بالشی نه قاشی نه فرشی نه فراشی . نه حره
نه حرمی نه نقده نه درمی . نه وجوهی نه جباهی
نه شکوهی نه سپاهی . نه امکان صوت و صدائی
نه سامان نطق و ندائی کیستیم مشتی گدایی ،
حظ ما از دنیا حرمانست شحم و لحم ما نصیب
کرمانست ، وقتی که مارا امکان بود گوهر در کان بود ،
می یافتیم فراغی و داشتیم خوش حالی ، نکر دیم
هنری و نجستیم خبری ، در پریشانی افتادیم و بر همان
جان دادیم ، اگر ندارید جنون درمانگر بد کنون
که روح هر یک می زارد و اشک بحسرت میبارد
و مصیبت حال خود میدارد حاصل ما نه تانیدست
در پردها پشیمانیدست بر کردها ،

ای مژده یافتگان (لهم البشیری) چه می کنید این
کننده پیر شوهر کش را ، روی آورید براه و درما
کنید نگاه که نه از نام ما خبر بست و نه از اجسام

ما اتریست، ابدان ما ریزیده و اشخاص ما پوسیده
کله های ما کوفته و مقبره ما ناروفته، خانمان ما
خراب منزل و مکان ما تراب، در بستر ما دیگری
نائب یتیمان ما ازخانه غائب، طره طرار ما باد
برده و لاله رخسار ما خاک خورده، ابروی خجیده
ما هلاک زگس دیده، ما بخاک، عقیق لبان ما گرد
آمیخته و در دندان ما در لحد ریخته، بلبل فصیح
زبان فرو بسته حقه یا قوتی دهان درهم شکسته،
جوارح چابک ما و اعضاء نازک ما زخم خورده
شورستان و خاک توده گورستان، مرغ روح از ما
رمیده و خاک حسرت از خاک ما دمیده، عبرت
زاینده گانیم و موعظت آیندگانیم، بیاد دهانی
در بندیم و بیاد زبانی خرسندیم، و آن هم مجملیست
نامفهر و دولتیمت نامیوس، ما در خاک تیره و شما
در خواب (ان فی ذلک لعبرة لاولی الالباب)

ای سالک نشان خردمندی و مآرب هنرمندی
آنست که چون این کلمات را در نظر آری باید
که دل از اغلال غفلت بدر آری و امل را
بگذاری و دل از دنیا برداری، و پیش از رحلت
ازین دنیا حاصل کنی زاد تقوی، و بر هر چه شوی
مالک گویی (کل شیء هالک) . تاعون الهی باشد
نصیر (غفرانک ربنا و البیک المصیر) .

الهی بجزمت آن نام که آنی و بجزمت آن صفات
که چنانی بفریاد ما رسی که توانی، اگر بانگ کنم

گویی دعویست و گر خاموش نشینم گویی بی
معنیست . اگر بخندم گویی شقراقست و اگر گریم
گویی زراقست ،

ای یکتای بی دگر وی دانای بی فکر
بکرم در عجز مانگر ، حلاج انا الحق گفت تاجدار
شد عبدالله حق گفت باجدار شد ،
الهی اگر بنده گانرا عقاب کنی طومار کرم تباه
شود اگر کرده ما در گردن ما کنی روپها
سیاه شود ،

ای درویش بامدادان که بر خیزی در آینه
نظر کن اگر رویت خو بست کار زشت مکن ،
و اگر زشت است دوکار زشت بهم جمع مکن ، هر چه
موجود است حجاب معبودست ، موجود از پیش
بردار تا معبود رسی ، اگر بنده تو ترا بایستی چنان
زیستی که ترا شایستی ، هر کرا قدم بر سر هفت اختر
رسیده باشد قلمش بر هفت کشور کشیده باشد ، علی که
از قلم آید از آن چه خیزد علم آنست که حق تعالی
در دل بنده ریزد ، بخدا که دود از آتش و گرد از باد
چنان نشانی نهد که مرید از شیخ و شاگرد
از استاد ، همه را نیستی مصیبت و مرا غنیمت ،
کار دان کار میراند و مدعی ریش میخیزاند ، اگر
میدانی که میداند پشیمان شو و اگر نمیدانی که میداند
مسلمان شو . از و خواه که دارد و میخواهد که
خواهی از آن خواه که ندارد و میرسد که از و

بخواهی . تو راه زرفتنه از آن نمودند ورنه
(مصرع) که زد این در که درش نکشودند ، اگر تو
خالقرا بشناختی بمخلوق نپرداختی ،

ای کریمی که بخشنده عطایای وی حکیمی که
پوشنده خطایای وی صمدی که از ادراک جدایی
وی احدی که در ذات وصفات بیهمتایی وای خالق که
راهنمایی وی قادری که خدایای را سزایی حال مارا
صفای خود ده و دل مارا هوای خود ده چشم
مارا ضیای خودده مارا آن ده که آن به و مکنذار
مارا بکه و مه ،

الهی عبدالله را عمر بکاست و عذر نخواست ،
الهی بنام آن خدایی که نام او راحت روح است
و پیغام او مفتاح فتوح و سلام او در وقت
صبح مؤمنانرا صبح و ذکر او مرهم دل مجروح
و مهر او بلانشینان را کشتی نوح است عذر مارا
پذیر و بر عیبهای ما مگیر ،

ای جوانمرد درین راه مرد باش و در مردی فرد باش
بادل پردرد باش ،

ای دلیل هر برگشته وی رهنمای هر سرگشته
خواندی تأخیر کردم فرمودی تقصیر کردم ، الهی
عمر خود بر باد کردم بر تن خود بیداد کردم ،
الهی بساز کار من منگر بکردار من هر چه گویم
رستم شغلی دگر دهی بدستم ،

الهی از پیش خطر واز پس راهم نیست
دستم گیر که جز فضل تو پناهم نیست ، ای بود
و نبود من ترا یکسان از غم مرا بشادی برسان ،
الهی اقرار کردم بفلسی و هیچکسی ای یگانه که
از همه چیزها مقدسی چه شود گر مفلسی را در نفس
آخر بفریاد رسی

الهی چون بانو نمیگویم افکار میثوم چون بانو
میگویم سبکبار می شوم ، الهی ترسانم از بدی
خود پیامرز مرا بخودی خود ، ابلیس در آسمان
زندیق شد ابوبکر در بتخانه صدیق شد ،

بر گناه دلیری مکن که حق صبور است
خویش-تن را غرور مده که او غفور است ،
بیدار شو که بیگانه میشود مبادا که آخر کار توتباه
شود ، گناهرا بتقدیر اله دان تا بیگناه آبی طاعترا
بتوفیق الله دان تا براه آبی ،

الهی در دلہای مایجز تخم محبت خود مکار
و برین جانہای ماجز الطاف و مرحمت خود منگار
و برگشتہای ماجز باران رحمت خود مبار ،

پادشاها گریخته بودیم توخواندی ترسان بودیم
برخوان (لاتقنطوا) تونشانندی ، الہی بر سر از
خجالت گرد داریم و در دل از حیرت درد داریم ،
ورخ از شرم گناه زرد داریم ،

الہی اگر دوستی نکردیم دشمنی ہم نکردیم ،

اگر چه برگناه مصریم بر یگانگی حضرت تو مفریم .
الهی در سر خسار تو داریم و در دل اسرار تو
داریم و بزبان اشعار تو داریم .

الهی اگر گوئیم ثنای تو گوئیم و اگر جوئیم
رضای تو جوئیم .

الهی بنیاد توحید ما را خراب مکن و باغ
امید ما را بی آب مکن . کشت ما را بی کبشاه مکن
و بگناه روی ما را سیاه مکن .

الهی بر تارک ما خاک خجالت نثار مکن و ما را
ببلائی خود گرفتار مکن .

الهی آنچه بر ما آراستی خریدیم و از دو جهان
محبت تو برگزیدیم جامه بلا بریدیم و پرده عافیت
دریدیم .

الهی بایسته تو پیش از اطاعت مقبول و نابایسته
تو پیش از معصیت مجبول .

الهی بلطف ما را دستگیر و پای دار دل در قرب
کرم و جان در انتظار و در پیش حجابها بسیار
حجابها از پیش بردار و ما را بیاباز مگذار یا رحیم
و یا غفار یا حلیم و یا ستار .

الهی دلی ده که در کار توجان بازیم جانی ده که
کار آن جهان سازیم . تقوی ده تا از دنیا ببریم روحی ده تا
از عقبا برخورداریم . یقینی ده تا در آرزو ما باز نشود
قناعتی ده تا معده حرص ما باز نشود .

الهی دانایی ده تا از راه نیفتیم بینایی ده
تا درچاه نیفتیم . دست گیر که دست آویزی نداریم
بپذیر که پای گریزی نداریم ،

الهی در گذار که بد کرده ایم آزرم دار که
آزرده ایم . طاعت مجسوی که آن نداریم از هیبت
مگوی که تاب نیاریم ،

الهی مگوی که چه کار کرده که دروا شویم
مپرس که چه آور دید که رسوا شویم ،

الهی توفیق ده تا در دین استوار شویم عقی
ده تا از دنیا بزار شویم ، نگاه دار تا بریشان نشویم
براه آر که سرگردان نشویم .

الهی پیاموز تا سر دین بدانیم بر افروز تادر
تا یکی نمائیم ، تلقین کن تا آداب شرع بدانیم توفیق
ده تا در خلاب طمع نمائیم ، تو نواز که دیگران نوازند
تو بساز که دیگران نسازند ، همه را از خود پرستی
رهایی ده همه را بخود آشنایی ده ، همه را از مکر
شیطان نگاه دار همه را از کینه نفس آگاه دار .

الهی دلی ده که طاعت افزاید طاعتی ده که
ببهدت راه نماید ، علمی ده که درو آتش هوا نبود
عملی ده که دراو روی ریا نبود ، دیده ده که
عز ربوبیت تو بیند دلی ده که ذل عبودیت تو
گزیند ، نفسی ده که حلقه بندگی تو در گوش کند
جانی ده که زهر حکمت را بطبع نوش کند ،
الهی تو ساز که ازین معلولان شفا نیاید توکشا

که ازین مغلولان کاری نکشاید .

الهی بصلاح آر که نیک بی صلحمانیم جمع دار که نیک پریشانیم .

الهی ظاهری داریم شوریده باطنی داریم در خواب سینه داریم پر آتش دیده داریم پر آب گاه در آتش سینه سوزانیم و گاه در آب چشم غرقاب .

الهی اگر نه بادوستان تو در رهیم آخر نه سک

اصحاب کهف در گهیم ، آنکه بجان زنده است از زندگانی محروم است آنکه جان بداد زنده حی قیوم

است ، اگر سر این کار داری خیز و قصد راه

کنن فی زاد بر کیریونی همراه را آگاه کن عاقبت

را بناسخن کوتاه کن ، هزار نوحه گر نه بس مرا

وقتی که سر بز انوی خویشم هزار مطرب نه بس مرا

وقتی که از تو اندیشم ، دوستی او مارا هست کرد

ورها کرد نشانی فراداد و نشانه بلا کرد ، روزگاری

اورا می جستم خود را می یاقم اکنون خود را

می جویم اورا می یابم . لقمه حرام و راضی

شدن بنام الله داند که مانی بود تمام ، بلایی که

ترا مشغول کند بدو به از عطیایی که ترا مشغول

کند ازو ، همه عیشها در بی عیشیت همه

توانگر بها درویشیت دانی که زندگانی کدام

است انکس که همیشه بی نام است و از حق بردل

وی پیام است و بر زبان و دل او ذکر دوست

مدام است دنیا اورا دام است و عقی با اوبی نظام

است از هر دو اورا مولی تمام است ، انتظار راطاقت
باید و مارا نیست صبر را فراغت باید و مارا نیست ،
بندگی کردن جز ملک را بر بنده حرام است تو اورا
بنده باش همه عالم ترا غلام است . کشته دیدی از جور
زمان من آنم تشنه دیدی میان دریا من همانم
هر کوه که نه بر آورده مهر اوستت هاهو نیست هر آب
که نه از دریای اوست همه خونست

ابو معشر بلخی گوید (رحمة الله علیه) که
بر من شش چیز واجب است ، دو بزبان دو بردل
دو برتن ، آنچه بزبان است ذکر خدا و سخن به نیکو
و آنچه بردل است بزرگ داشتن امر خدا و شفقت
بر خلق و آنچه برتن است طاعت خدا و رنج خود
از خلق برداشتن .

الهی از هیچ همه چیز توانی و هیچ چیز
نمانی هر که گوید تو چنین و چنانی تو آفریننده
این و آنی ،

الهی ضعیف خواندی و چنین است هر چه از من آید
در خور اینست ، اگر با خدا ناز داری پیرانرا نیاز آری
زهد و زاری از بهر مرداری و آنگاه تو کیستی بگو باری ،
انکار مکن که انکار شوم است انکار کننده ازین
دولت محروم است ، سر فرود آر تا بهر دری
در کربزی همت بلند دار تا بهر خمیس نیامیزی ،
خوش خوی باش تا بهر دلی پیماویزی ، طاعت رها

مکن چون کردی باہیا مکن ، سخن باتو میگوید من
ترجمانم تیر قہر برجان تو او میرند من کمانم ، اگر
جان ما در سر این کار شود شاید کہ مارا این کار جان
میفرماید ،

الہی اگر تو خواهی ہمہ آن کنی کہ خواهی
چون ہمہ آن کنی کہ خواهی پس ازین مفلس
بیچارہ چہ خواهی ، دوستی را آن شاید کہ در وقت
خشم بر تو بخشاید ، اگر در آبی در باز است و اگر نیابی
حق بی نیاز است ، محبت در زد و محنت آواز داد
دست در عشق زدم ہر چہ بادا باد ، خوش چیز است
حالم نیستی ہر کجا کہ بیستی کسی نگوید کہ
کبستی دفع تقدیر ترا توان ندارم عذر تقصیر
بر خود را زبان ندارم ، چون درمانی فراری تنی
چون کارت بر آید عاصی منی ، عیبی کہ در شماست
دیگر انرا ملامت مکنید داد طاعت نداده دعوی
کرامت مکنید ، از دیدار شناخت نیاید دیدار
بر مقدار شناخت آید ، اگر بقا میخواهی در فناست
و اگر باقی میخواهی خداست چون از خودی
خود رستی بحق پیوستی ، عذر بسیار خواستن بی
مروتیست عذر قبول نکردن بی فتوتیست ، دیوانہ
بہار دید گفتا دی است ، جنبیدن ہر کسی
از انجاست کہ وی است ،

الہی اگر نہ آغاز کارستی لاف مہر ترا ہرگز کہ

یاری ، اگر نه ترا حدیث ایمن ساختی پسر عمران بطلب
ارنی کی برخاستی ، اگر نه ترا این معنی بایستی
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم قاب قوسین را چه
شایستی

الهی اگر در تو مینگرم می نازم و گر بخود
در مینگرم در نیازم و اگر با نفس مینگرم می گدازم .
* رباعی *

(یارب ز تو آنچه من گدا میخواهم)

(افزون ز هزار پادشا میخواهم)

(هر کس بدر تو حاجتی میطلبد)

(من خود بجهان از تو ترا میخواهم)

الهی از بخت خود چون به پرهیزم و از بودنی
کجا گریزم .

* رباعی *

(اندر ره حق تصرف راز مکن)

(چشم بدخود بعیب کس باز مکن)

(سر همه بندگان خدا میداند)

(درخود نگر و فضولی آغاز مکن)

* نوع دیگر از نصاب *

بدانکه اول چیزها خداست عزوجل و باز گشت
همه چیزها باوست ؛ چون او دهد کسی نتواند که
بستاند ؛ تو او را نگاه دار تا ترا نگاه دارد
عمر را در پرستش او صرف کن ، نماینده صراط مستقیم

حق تعالی را دان ، عقل را بنیاد ایمان شمر ، پیغمبر را
زنده دان ، قرآن را امان دان ، نماز و روزه و حج و زکوة
و غزارا بگزار و فراموش مکن ، صبور باش تا برادر
رسی ، خوی نیک برای مردم اهل دار ، بر نیکوکار
بهانه جوی مباش ، بر پیره زنان اعتماد مکن ، محنتانرا
در خانه خود راه مده ، وفا از مردم اصلی جوی که
خطا نکند ، دلرا و جامه را پاک دار تا برادر رسی با مردم
فروماه منشین ، خویشان درویشرا دلخوش دار
بدترین عیبی بسیار گفتن را دان ، عمر در نادانی
با آخر مرسان ، پیاموز و پیاموزان ، علم اگر چه دور
باشد بطلب . تا بسنت رسول الله صلی الله علیه
و سلم عمل کرده باشی که ﴿اطلبوا العلم ولو بالصین﴾ ،
کم صگری و کم خور و کم خفت ، در سختیها
صبر پیشه گیر ، برگزیده و شکسته و ریخته
افسوس مخور . تمامی زندگانی با عافیت و صحت شناس
زیر کی تمام عافیت شناسی را نام نه ، عمر را
عنایت دان تندرستی را غنیمت شمر ، اجل را در
هیچ حال فراموش مکن ، آنگاه ترس که ایمن باشی ،
از فقر و جهاد فخر کن ، پنهان خود را به از آشکار
دار ، ندیم جهان دیده را گزین ، با سپید
سرخن مگوی ، از سلطان قاهر و جابر بر حذر باش
واندک عفو اورا بسیار دان . عفو از هیچ سزاوار
دریغ مدار ، با هیچ بدی همدستان مباش ، بلارا
بصدق دفع کن ، اگر مجال بود تدبیر با عاقلان

کن ، پیران کار دیده را حرمت دار ، از آموختن
علم و پیدایش عار مدار ، کار از خود چنان نمای
که از آن در نمایی ، جرم و بهتان بر هیچکس منده
تا انفعال بتوباز نگردد ، تا نیکو نیندیشی مگوی
سود هر دو جهان در صحبت دانا شناس ، معیوب
را شوم دان ، جمع مال را اقبال و خرج
ناکردنش را ادبار و وبال دان ، خود را از همه
عالم کمتر دان ، بیهوده گویی را سر همه فتنه‌آدان
دوستی نمودن دشمن را دوستی مدان ، توانگری
مطلق خرسندی را دان ، رضا دادن بفساد را
سر معاصی دان ، عالم‌آرا دانا و پیدنا شمر ،
نادانرا زنده شمر ، نسبه را مال مدان ، بر آوردن
حاجات را بزرگ کاری دان ، دلیری بی سلاح را نادانی
دان ، از تقوی زاد آخرت بساز ناشنیده مگوی
تا نپرسند مگوی ، تن را در دریا های آرزو خرقه
مکن ، بغم کسان شادی مکن ، محال را با هیچ
تاویل باور مکن ، هیچکس را بخصومت و جنگ
و عده مده ، از فرمانبرداری نفس حذر کن ،
مال را فدای تن کن ، تن را فدای مال کن ،
دوست را بتواضع بنده کن ، از گناه لاف مزین
عزت را از هیچ سزاواری باز مدار ، در سفر
خود را از آن خوشتر دار که در حضر داشتی ،
اگر صلح بر مراد زود جنگ را باش ، گان خلق
در حق خود خطا مکن ، در جایی که باشی

کستناخ مباش که خدای تعالی باتست ، در مهمات
ضعیف رأی وسست همت مباش ، عهدرا درحالت
غضب و سخط نیکو دار ، چیزی مگوی که عذر
باید خواست ، چون پیش بزرگی نشینی همه گوش
باش ، چون او سخن گوید تو خاموش باش ،
در جایگاه نهمت مرو ، بنده که فروختن خواهد
درخانه مدار ، غم با کسی گوی که از تو کم تواند
کرد ، ستر خود بازن مگوی ، بیمار را و نادان
را و مست را پند مده ، شغل اگرچه خورد بود
بنا آزموده مفرمای ، دوستانرا از عیب خود شان
آگاه مکن ، چون پنخانه کسان درآیی چشم را
صیانت کن ، مردمرا بمسامله بیازمای آنگاه
دوستی کن ، بهترین زندگانی نیکنامی را شناس
مردمانرا بچرب زبانی مفریب ، باصاحبان دولت
مکاوحت مکن ، بعیب خود پینا باش تا بجایی رسی ،
بادشمن مشورت مکن چون کردی هرچه او گوید
مشنو ، خودرا از معتمدان کردان تا بر تو اعتماد
کنند ، زیارت مرده و زنده برو ، راحت
از رنج طلب ، دستی می چنبان تا کاهل نشوی ،
روزی از خدا دان تا کافر نشوی ، پای از کلیم
خود دراز مکن ، بظاهر فریفته مشو ،
الهی همه از فردا ترسند من از دی ، ای
دیرخشم وزود آشتی در این نو میدیم بگذاشتی
باماتابکی کرک آشتی ، الهی بنده را از سه آفت

نگاهدار از وسوسا شیطانی و هوای نفسانی
و غرور نادانی

الهی تو برجت خویش و من بحاجت خویشم
تو توانگری و من درویشم

الهی بهشت و حور چه نازم مرادیده ده که
از هر نظری بهشتی سازم • باش تاراه مصاف و اشود
سواره از پیاده جداشود ، هر که نور اخلاص
یافت از ریا خلاص یافت ، طاعتی با ریا آراسته
چون خانه ایست عاریتی خواسته •

❀ رباعی ❀

- (خواهی که در این زمانه فردی کردی)
- (و اندر ره دین صاحب دردی کردی)
- (روزان و شبان بگرد مردان میگردد)
- (مردی کردی چو کرد مردی کردی)

هر دل که در او تخم محبت پاشیدند عالم
خط ملامت بر آن دل کشیدند بادشمن
ظاهر جنگ کردن آسان است کار بادشمن باطن است
که قصد او بایمانست • چون باد مباح که بهر
ناکسی وزی چون آتش مشو که باهر کسی
در آویزی چون آب مباح که بهر ناجنس پیامیزی
چون خاک باش که باهر اهل سازی ، دین در سر درم
مکن دل در سر شکم مکن ای پارسای دین فروش
دین خود را بلقمه مفروش

الهی اگر در فتنهای آخر زمانیم سزای آنیم که

روزان و شبان در عصیانیم ، هشیار باش که عقبه
باریک است کم خسب که گورتنگ و تاریک است
کرامات نه بر آب رفتن است کرامات عین حقیقت
جسستن است ، بهار سه است بهارتن بهار دل بهار
جان بهارتن ادب است بهار دل وفاست بهار جان
بقاست

در این راه نفسی باید مرده دلی میباید
زنده جانی میباید فرخنده ، ما دلی داریم مرده
نفسی داریم زنده جانی در تفرقه و ایامی پراکنده ،
مصلحت دوستی را آنکه سزاوار باشی که از عطا
افکار باشی ، عام بر آنند که تا دعا نبود اجابت
نبود خاص بر آنند که تا اجابت نبود توفیق بدعا
نبود ، دنیا نه سرای آسایش است اگر آسایش است
آنهم آزمایش است ، از زندگانی در هدایم گویی
بر آتش کبابیم نه بیداریم و نه در خوابیم ، بزرگ چیزی
از ما فوت شد عمر گذشت و وقت موت شد .
الهی نه در بندم نه آزادم از تو نه رنجورم
نه دلشادم ، در سخاوت چون باد باش که بر هر کس
وزی و در شفقت چون آب باش که بهر کشتی
برسی اما در صحبت وحشی باش که با هر کس
نیسامیزی ، قرآن از دوست یادگار است چون
دوست حاضر است با یادگار چه کار است ،
الهی (بجهنم) تمام است (بجبهه) کدام است ،
هر که نه عاشق است مستور است روز را چه

کند آنکه شب کور است ، تو در نام توانگری
و در کیسه دانکی نه از خراب خراج میخواهند
زهره بانگی نه . پرشت به بها نه می دهند
به بهانه می دهند ، نشان زهد سه چیز
است کوتاه گرفتن امل حقیر دیدن عمل نزدیک
دانستن اجل ،

در هر کاری یاری طلب کن ، سرمایه
عمر توحید را شناس و تقوی را بنیاد آن . اعتقاد
پاک را گنج بی زوال شهر ، بصیر بلندی جوی
طاعت حق را غنیمت شمار ، دنیا پرست مباش که
خدای تعالی را پرستیده باشی ، سلاح از علم ساز ،
از راستی شفیع انگیز . نجات نفس در عبادت جوی .
سخن از عبادت گوی . همه وقت مرگ را یاد دار .
گذشتن از خود رسیدن بحق دان . نفس را مراد
مده که بسیار خواهد . بزاهد جاهل اعتقاد مکن .
خوبشستن شناسی را سرمایه بزرگ دان ، بر طاعت
حریص باش تقوی را حصن حصین شناس از
دشمن دوست نما حذر کن ، از نادان مغرور اجتناب
نمای . ناشنیده و نادیده مگوی ، مردمرا بافراط
منکوه و مستای ، آنکه بگوش شنیده هوش دار ،
راست گوی و صیب بجوی ، راستی که بدروغ ماند
مگوی اگر چه زیان رسد ، در جواب تعجیل نمای
قول از راستی باز مگیر ، تا نپرسند مگوی ، تا
نجویند مرو ، مفروش آنچه نخرند ، در گذار تادر

گذارند از خود لاف مزین بلارا نتیجه هوا دان ،
آنچه نهاده بر مگیر ، تا کرده کرده مشمر ، درازا باز بچه
دیو مساز ، هر چه بر خود روا نداری بر دیگران
روا مدار ، بنده حرص مباش ، خفته غفلت
مشو ، نان همه کس را مخور نان از هیچکس دریغ
مدار از درویشی مترس ، از توانگری مناز ، از داده
خدای تعالی خور تا کم نشود ، سرمایه با رزوی سود
بسیار از دست مده ، سودی که در آخرت دارد
بگذار ، امانت نگه دار تا توانگر باشی ، عافیت بفرمان
نفس از دست مده ، از دشمن خانگی بیشتر ترس ،
از حاجز نوکیسه وام نخواه ، بانسناخته همسفر
مباش اندک خود را به از بسیار دیگران دان ،
تا بتوان نیاز خود را بر خلق عرضه مکن ، منت بدار
منت منه ، مردم آزاری بر خود راه مده ، خویشان را
بنده چیز کسان مساز ، حاجتروایی را کار بزرگ
شمار عقوبت باندازه گناه کن بهر جای که باشی
خدا را حاضر دان ، کستاخ مرو عورتان را بر مردان
استوار مدار ، از عادت فرومایگان پرهیز کن ،
عهد را با وفا رسان ، وقت را غنیمت دان ، دوستی
دلها دوستی و کم آزار است ، خود را از حال خود
غافل مساز ، تا از محاسبه خود نپردازی در دیگران
شروع مکن ، مگو آنچه نتوانی شنید ، سعادت دنیا
و آخرت در صحبت دانا شناس ، توانگری که زدرویشی
ایمن بود قناعت است ، از دوست یک جفا مگرد ،

دوست را در خشم آزمای ، مصاحب را در وقت
نیستی تجربه کن .

بدانکه خیر نیست مگر در صحبت سه تن عالی
که ترا از عیب تو باز دارد و بر پرهیز آرد درویشی
که در صحبت او متواضع باشی و بنحیرات پیوندی
صاحب دلی که بر سر وی ابر رحمت بارد مگر
از آن چیزی بر تو بارد ،

ایمان بر سه وجهست بیم است و امید است و مهر
است ، بیم چنان میباشد که ترا از معصیت باز دارد ،
امید چنان میباشد که ترا بطاعت آرد و مهر چنان
میباشد که در دل تو تخم محبت کارد ،

الهی اگر چه دور میدانشند نزدیکتر از جانی
هر نشانی که دهند برتر ازانی . مزدوران از تو بمزد
راضی و عاصمیان خجیل از مستقبل و ماضی ، بروز
خنده و بشب خواب و دل در جمع اسباب ، اگر مشتاق
نیاز مندی کو طریق نیاز مندی ، از جان به تن
چرا خرسندی ، و دل خود را چرا چنین می پسندی ،

الهی مارا از سه چیز نگاه دار از محرومی
در وقت بار و از مناقشت بروز شمار و از خجالت
بوقت دیدار ،

الهی سه چیز مارا کرامت کن صحت تن
و فراغت دل و صفای وقت ،

داری بخور و بخوران تا نمیری همچو خران . کفر
از اسلام پیش و هوا از کفر پیش خدا پرست

درویش توانگر و هوا پرست توانگر
درویش

الهی اگر من توانستمی که از جرم بگذشتمی
خود به اول جرم بر نداشتمی ، چون جرم من منم
توبه من چیست چون عذر پذیرفت در همه عالم
چون من کیست ، چون حاضر است بادب زی
چون ناظر است بطرب زی وابسته او را علت نیست
تا وابسته او را حیلست نیست ، از بوده عالم یا از
نابوده از بوده محال است و از نابوده بیروده ، عدل
او پنهان است و فضل او آشکار او هم گوید که برخیز
و هر گاه که قصد کنم بکستارخی سرم کوبد که مگریز
یکی را دوست میخواند و یکی را میراند و کس
سر قبول ورد او نداند ، ابلیس را از آسمان
میرانند ابو بکر را از بنخانه می خوانند ،
ابلیس در آسمان زندق شد ابو بکر در بنخانه
صدیق شد ، این کار هدایت است تا با که عنایت
است ،

الهی بنده جرم کرد و خسته دل و آلوده دامن
شد منادی کرم آواز داد که نصیب مغبونان باش
رحمت سبقت گرفت فضل و کرم ضامن شد
لاجرم سگی آن سبع را ثامن شد ،

الهی اگر تن محروم است دل مطیع است و اگر
بنده گنهکار است کرم تو شفیع است ،
الهی ما را خواستی و ما آن خواستیم که تو خواستی

مارا پیاراستی چنانکه خود خواستی ،
الهی من چه اهل خواست و در خواستم
از نیک و بد خویش بکاستم سر عنایت بدست کفایت
نه من پیراستم اگر گنج عز خود در خرابی عجز من
نهی من بدین راستم ، کریم روز آخر حق خویش
مخواه چون من در روز اول بود خویش نخواستم
هر بنده که بندگی کند آزادی یابد کمال مرد در بندگیست
و عزت وی در تواضع و افکندگیست ، یار نیک
بهرتر از کار نیک ، یار بد بدتر از مار بد ، یار نیک ترا
بعذر آورد یار بد ترا بعجب آورد ، یار نیک ترا
با امان بر آورد و یار بد ترا از ایمان بر آورد نعوذ
بالله اگر یار نیک داری طرب کن اگر نداری طلب
کن . صحبت با صالحان دار که صحبت را اثر است
مس در صحبت کیمیا افتاد زر گشت هسته خرما
بدست دهقان افتاد درخت پر برگشت و آنگاه بدست
هیزم کش افتاد خاکستر گشت ، اما دیده پاک باید
تا پاک بیند جوهری استاد باید که در از سنگ
ریزه چیند ، دانی که دیده سر را که نگاه دارد آنکه
دیده را در سر نگاه دارد ، و جز بر دوست نگمارد ،
اگر تو خود را بشناختی از شادی و نشاط بگداختی
اگر صحبت خود را دریافتی با هر دو عالم نپرداختی
الهی هر که پنداشت که ترا بخویش شناخت نه ترا
ونه خویش را شناخت ، بدان که تن خدمت را بدل
رساند و دل معرفت را بجان پس از شناخت و خدمت

میاسای یکزمان

الهی نظر خود بر ما مدام کن و این شادی خود
بر ما تمام کن ما را برداشته خود نام کن بوقت
رفتن بر جان ما سلام کن ، صدیقان از گناه پشیمانند
و از طاعت خجیل هذر بر زبان دارند و تشویر
دردل ، کیتی فانی و تباه و مولی دوست و همراه ،
بنده آنی که در بند آنی ، مهر از کیسه بردار و بر
زبان نه مهر از درم بردار و بر ایمان نه

الهی برین بساط پیاده مانده ایم رخ بهر که می آریم
اسب بر ما میدواند از آنکه فرزین طاعت ما کج
میرود دران ساعت که در شاه مات اجل مانده باشیم
و دو اسبه رخ بدار بقا نهاده و فرزین ارادت در بند
حیرت از مرکب علم و عمل پیاده مانده از پیل دیو
صورت مان در امان دار ، توانگران بزر و سمیم نازند
و درویشان قوت از (نخن قسمننا) سازند ،

یافت رضای حق در سه چیز است اول شکستن هوا
دوم از پیش برداشتن سوا سیوم ککردن نام و نوا ،
درویشی چیست ظاهری بی رنگ و باطنی بی جنگ
درویشی نه نام دارد و نه رنگ نه صلح دارد و نه جنگ ،
دنیا را بر خلق پاش و زنده می باش خوش باش
و درون کس مخراش آنچه در پیشانی پیر پنهانست
آن نهان به از هردو جهانست ، نظر پیر کیمیاست
وجود مرید را زر کند چشم پیر از دهاست دل
مرید را ز بر و زبر کند

الہی شراب شوق درجان منصور حلاج افزون
شد آن شراب دران نگنجید بسر بیرون شد ،
ابلیس آزان جرعه پافت جاوید ملعون شد بجرعه
از آن شراب اویس قرنی میون شد ،

الہی کسی کہ ترا عمری خواند نسزد کہ امیدش
واماند ، دل در خلق میند کہ خسته شوی
دل در حق بند تارسته شوی ، اگر پایداری در بند
او دار و اگر سری داری در کند او آر ، دوست
دریاست باقی همه جوی اگر در جویی از دریا جوی ،
عبداللہ گنجی بود پنهانی کلید او بدست
خرقانی ناگاہ برسیدیم بچشمہ زندگانی چندان
واخوردیم کہ نہ عبداللہ ماند نہ خرقانی ، درخت را
آب و طفل را شیر باید شریعت را استاد طریقت را
پیر باید ،

الہی نہ ظالمی کہ گویم زینہار ، ونہ مرا بر
تو حتی کہ گویم بیار کار تو داری مبدار این بر
داشته خود را فرو مگذار ، درویش آب در چاہ
دارد ، ونان در غیب نہ تمنا در سرو نہ زر در جیب ،
جویندہ گویندہ است ویابندہ خاموش گفت نوشیست
ہمہ زہر و خاموشی زہریست ہمہ نوش ، ہرچہ
بزبان آید بزبان آید ، نفس بت است و قبول خلق
زناں چلہ حقیقت بگفتم بیکبار ، محبت با محنت قرین
است عاشق را بلا در پیش و دیگرانرا در کین است ،
توحید آن نیست کہ اورایگانہ دانی توحید آنست کہ

اورا یگانه باشی ، آنچه تراست ندانم روزی کیست
و آنچه روزی تست ندانم در دست کیست ،
الهی اگر من بمیرم در مملکت خلل آید و مرا دیر
ازین جهان بدل آید که من در مملکت بکارم و از دو
کیتی یادگارم ، از حسین منصور حلاج پرسیدند که
محبت چیست گفت ، (اولها حبل و آخرها قتل)
اول رسنت و آخردار اگر سراین داری دار
و اگر نه در گذار ،
الهی آمرزیدن ابوبکر و عمر چه کار است
رحمتی که گر همه رانرسند چه مقدار است ، اگر
بر آب روی خسی باشی و اگر بر هوا پری مگسی
باشی دلی بدست آرتا کسی باشی ، در ظاهر کعبه
بنا کرد که آب و گل است و در باطن کعبه بنا کرد که
جان و دل است ، آن کعبه اجار است و این کعبه
اسرار است ، آن کعبه طواف اصناف خلایق است ،
و این کعبه مطاف نظر خالق است ، آن کعبه بنای
ابراهیم خلیل است و این کعبه بنای رب جلیل است ،
آنجا مروه و صفاست اینجا مروت و وفاست ، آنجا محل
صفاست اینجا تجلی ذات ، (رباعی)

(در راه خدا دو کعبه آمد منزل)

(یک کعبه صورتست یک کعبه دل)

(تابستوانی زیارت دلها کن)

(کافزون ز هزار کعبه باشد یک دل)

یار باش بارمباش گل باش خار مباش ،

الهی دیده ده که دشمن بیند افکار شود

چون دوست بیند هزار شود . یکی چهل سال علم
آموزد و چراغی نیفرورد یکی سخنن گوید
و دل خلق بسوزد ، دشوار است دشوار است
تا از خود زهی کار است ، ای از یکقطره منی
در ترا زوری قدرت چند منی ، هان گان بد نبری که
از گان خود بر نخوری ، سخنن حلاج شنیدم نه
قبول کردم و نه انکار من نه صراغم مرا
بقبول و انکار چه کار ، هر که خواست بار او
از دل ما برخواست . همه از روز پسین تر سند
من از روز پیشین هر که بر خود بنهد بر خود
خندد ،

الهی نواخته طور را میکوبی که بدان چشم که
در توانگران مینگری در درویشان نگر ، کریم
تواولی تری که بدان چشم که ، در مطیعان نگری
در مفلسان نگری ،

نان از سنگ دریغ نیست صحبت از بازید
دریغ است ، دنیا دشمن میداری بخور تا نماند
و اگر دوست میداری بده تا بماند ، حق تعالی دنیا را
بیافرید و قومی پیار است و گفت ای جوانمردان
دو کیتی از ان ماست یکی را همت بهشت و یکی را
همت دوست فدای آنم که همه همتش اوست . آنها که
الها بشناختند بعرش و کرسی نپر داختند ، از آسمان
کلاه میبارد اما بر سرانکه سرفرو دارد ، در رنگ
و پوست منگر در نقد دوست بنگر . هر روز که بر می
آید نا کسترم چندانکه میدوم واپسترم ، هر که

در آمیخت در آویخت در شغل افتاد و از عاقبت
بگرینخت ، مرادل از بهر تو بکا راست ، و گرنه
چراغ مرده را چه مقدار است چه کنم تاییا سایم
خون دل از دیده پیالایم نه کلید من دارم که
در بکشایم ، کریمستی بر خود بخشایم (قال النبی
علیه الصلوٰة والسلام) ، إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ خَيْرًا ،
أَبْصَرَهُمْ بِعُيُوبِ أَنْفُسِهِمْ . دَعِ مَا يُرِيْبُكَ إِلَىٰ مَا لَا يُرِيْبُكَ ،
شك بمان یقین بگیر نفس تویقین است و عیب دگران
شك ، اگر مردی عیب پوش باش نی عیب
پاش ، درین ره نوحه یعقوب باید باناله مجنون
بادلی پراز درد بادامی پراز خون ، مست باش
و مخروش ، گگرم باش و مجروش ، شکسته باش
و خاموش که سبوی درست را بدست گیرند
و شکسته بردوش ، خدای می بیند و می پوشد
و همسایه نمی بیند و میخروشد ،

الهی اگر چه بهشت چو چشم و چراغست بی
دیدار تو درد و داغ است ،
ای درویش بهشت و دوزخ بهانه است مقصود
خداوند خانه است ، جمعی را بدوزخ روانه کنند
جمعی را بهشت آشیانه کنند پس دوستان
خود را از هر دو کون و مکان پیگانه کنند ، سیل
بر بالا و من درهامونم همدرد داند که من چونم ،
درویشی چیست خاکیکی بخته و آبکی برورینخته ،
نه کف پارا ازو دردی ونه پشت پارا ازو کردی ،
این کار بی نشانست نام این کار زندگانست ،

الهی هر کرا داغ محبت نهدادی خرمن
وجود اورا بیاد نیستی بردادی
الهی جز تو که داند هر که ترا شناسد کار
اوباریک هر که ترا نشناسد راه اوتاریک ترا شناختن
از تورستن است و بتو پیوستن از خود گذشتن
است ، قول بیعمل جز پیچ پیچ ندهند از قول
بعمل آی که بحدیث هیچ ندهند ، چون خدایتعالی
این جهانرا در محل حجاب بداشسته بود و چندین
نقش حجاب بنگاشته بود محققان گفتند هر چه
بخود قائم نباشد دائم نباشد ، و هر چه بخود
ثبات ندارد حیات ندارد ، غواص بهر در خشک
نجوید دهقان از بهر تخم زمین شوره نیوید .
نقش دنیا دیده رنگین کند چون دیده رنگین
شد دل سنگین کند . لاجرم چون هوارا بریاضت
دور کردند نفس را بمجاهده مقهور کردند .
درون پردها بهر چه خواستند شتافتند بهر چه
شتافتند نیافتند . اما آنهاکه اصحاب ضلالت
و ارباب جهالت بودند نمودند آنچه نمودند
بر نقش گرمابه عشق باختند و بر شیر شادروان
کنند انداختند . چون درنگری نه از طریقت اثری
ونه از حقیقت خبری ، نه از فعل جفا ندی
ونه در راه وفا قدمی ، هر یکی بفته مغلوب شده
بوجود خویش از دیدن محجوب شده (نمودن بالله
من سخط الله) اولیای خدایتعالی دوکار نکنند
بخیله زندگانی نکنند بگزاف نگویند براحت

نخورند باختیار نشینند و خصمی خلق نکنند
و بر آفریدگار انکار نکنند و خاطر ایشان از کام
ایشان فراز نباشد و از توبه بعضیان پردازند ،
و بر خدا تعالی هیچ نیندند و بقیه قهه نهندند ،
و ایشانرا چهار طمع نباشد بخلاق طمع مال ، و طمع
جاه و طمع دعا و طمع نسا ، زاهد بزهد نازد
عارف بدوست صوفیرا چگویم صوفی خود اوست .
الهی بشرک از شرک رسالتن نتوان ، بنجاست
نجاست شستن نتوان . از مرشد پرسیدند که
تصوف چیست گفت افکندن دام و برکندن کام .
شریعت چیست بی بدی طریقت چیست بی ددی
حقیقت چیست بخودی . معدن زرکانست معدن
خدا جانست زر میطلبی کان کن حق میطلبی
جان کن .
ای حلاج آنچه تو گفتی من پیش گفتم
بصدبار پیش گفتم تو در عبارت آوردی من
در اشارت بنهفتم تو در شریعت بخود پیاشفتی
و من بر خود نیاشفتم لاجرم تو در مسند بلا
افتادی و من در مهد عنایت خفتم .
الهی چه درد بود ازین پیش معشوق توانگر
و عاشق درویش .
الهی هر که با تو سازد گویند دیوانه است
و هر که با خود سازد گویند بیگانه است .
الهی دانستم که این کار نه کار من است
و آمدن در این راه نه پپای من است تو گفتی رأی

تو نیست رأی من است .

حقیقت بی شریعت زرق و ازحق دوریست
شریعت بی حقیقت حرفت است و مز دوریست

الهی همه نادانند و هم ناتوانند ، ازبام برآیی
از در آیم ، واگر بخوانی در آرزوی آنیم ، فراق
کوهرا هامون کند هامونرا همچون کند

جیحونرا پر خون کند . دانی که بادل این ضعیف
چون کند ، اندرون گور همه حسرت است ،

و بیرون گور همه عبرت است ، میان حسرت
چه جای عشرت است .

الهی بفضای محبت میخوانی ، و بکبری عزت
میرانی من میدانم که توجه میدانی

الهی دین اهل دعوی در نفاق شد ، و جان
اهل معنی در اشتیاق شد . ای دوزخ سرتوندارم

از خود خبرمده ، وای بهشت مهر توندارم
درد سرمده .

الهی چون دل تودادی پیش ازینم جگر مده ،
ای جوامرد صدمبار آب و خاک شوی ، به از آنکه

یکبار در سپند خود هلاک شوی ، دنیا همه تلبیس
است و محب او بتر از ابلیس ای بسا نا کامی که

از کام برآید ، ای بسا کام که از نا کامی میزاید ،
باد طائف باید و آب دریا پوست میش ، ادیم شود ،

نظر شیخ باید و نیاز مرید تا شخص مستقیم شود
الهی چون بیگانگان نگویم که بجایی ، و چون
مزدوران نگویم که کرابی .

الهی اگر حساب تو بامایه داران است ، من
درویشم ، و اگر بامفلسان است من از همه بیشم ،
و با این همه بادت نهی و با دل ریشم ، طمع
از هر که کردی اسپر او گشتی و منت بر هر که نهادی
امیر او گشتی (بیت)

(با هر که عطا کردی گشتی تو امیر او)

(و ز هر که عطا جستی گشتی تو اسپر او)

یکم نان از یک منان طلب که ازین دونان
بمنان دونان حاصل نتوان کرد
(قطعه)

(دلا چون زد دونان بریدی طمع)

(ز قوت کسان قوت جان مخواه)

(سنان خور تو جان من و هیچ وقت)

(ز درگاه دونان یکی نان مخواه)

الهی از آن خوان که از بهر پاکان نهادی
نصیب من بینوا کو . اگر نعمت جز بطاعت
نباشد پس این بیع خوانند لطف و عطا کو
اگر در بها مزد خواهی ندارم و گر بی بهادھی
بخش ما کو اگر از سگان توام استخوانی و اگر
از کسان توام مر حبا کو ، زاد بر گیر که سفر
ز دیک است از ندامت چراغ افروز که عقبه بس
تنگ و تاریک است ، بی نیاز را از خلق تاج کن
و بر سر نه سر انجام خود را چراغی در بر نه ،
یکذره شناخت به از دو عالم یافت . طالب دنیا
رنجور است و طالب عقبی مزدور است ، ایمن

منشین که هلاک شوی ایمن آرزمان شوی که
بایمان در زیر خاک شوی ، آرا که تو خواهی آب
درجوی او روان است ، و آرا که نخواهی چه
در مانت بهاریت نازیدن ککار زنان است
از دیده جان دیدن کار آناست و این کار
مردانست .

الهی از کوی جفا گذر کردم و از راه
و فاحذر کردم چکنم اقتدا پیدر کردم ، چشم
نگاهدار تادل بیاد ندهی و زبان نگاهدار تاسر
بیاد ندهی و وضوء نگاه دار تا نماز بیاد ندهی
پیکار کنی به که بیکار باشی . پیوسته سه
چیز از سه چیز بفریاد است ایمان از حرص
جان از زبان دل از دیده . خلعت در سحر بخشند
و تو خوش خفته بیداری از مجلس آید
و تو رمیده حکمت از شکم گرسنه خیزد و توسیر
خورده ، دران محله که محبت جای گیرد عاقبت
بگریزد . محبت گلیست محنت و بلا خار آن ، کدام دل
است که نیست گرفتار آن عشق چیست شادی
رفته و غم مانده عاشق کجست دم فرو شده
و جان برآمده .

الهی شادی نمی شناختم می پنداشتم که شادم
اکنون مرا چه شادی که شادی شناسی را بیاد
دادم .

الهی چون بدانستم که توانگری درویشی
است ، دوست درویشم چون وعده دیدار

دوست کردی غلام دیده خویشم ،
الهی هرکس از آنکه ندارد مفلس است
ومن از آنکه دارم هرکس از آنکه نمی آرد خجیل
ومن از آنکه می آرم هرکس از کشته برنج ،
ومن از آنکه میکارم ، هیچ عاشق از معشوق داد
نجوید و هیچ دوستدار عیب معشوق نگوید ،
تجلی از حق ناگاه آید اما بر دل آگاه آید ،
ساقی منجلی شد از شراب یک قطره پس نظاره
جمال ساقی سامان نگذارد با هیچکس دیده
بر اصل دارد ، اودر دیده خود خار است آنکه
ترادید ویرا باهشت بهشت چکار است .

خوش آمد دیده بلای دلست بلای دل
از پابست آب و گل است . آنجا که دوستیست
از غیب نثار است ، و آن سلاله طین را بادوستی
چه کار است تیم روانیست بخاسی که در و گرد
نیست تقرب روا نیست بردی که درو
درد نیست .

الهی زور کردن برضعیفان نه صفت
کریمانست ، وباریک شماری دوستان نه درخور
بی نیازانست .

الهی تو گفتی ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ رَحْمَتِ
فراوان است ، الهی بهره ما از رحمت چیست
و اگر بویی از آن مارا رسد در عالم چوما کیست .
الهی تاچند این بند در بند عاشق در هزار
بلا و معشوق ناخرسند .

الهی طاعت اگر چه بسی نداریم اما درد و
جهان بجز تو کسی نداریم ، بازار بگاہ و نماز بیگاہ دنیا
آبادان و دین تباه ، نه شرم در جوانی و نه پشیمانی
در پیری از گودگی تا پیری همه ناپاکی و دلیری ،
عمری بکاستی و عذری نخواستی از روی راستی
زوی بر راستی ، مرگ در کین و مقام تو در زیر زمین
و باز گشت تو بر ب العالمین و تو خواجه همین
و همین و همین .

الهی اگر پرسند که این چه زاریست گویم که
این چه خوار بست مرا صنعت حق
نا گذاریست ترا صنعت بردباریست ، ای
نوازنده غریبان من غریبم این درد را دوا کن
چون تویی طیبیم باش تا محنت دنیا بسر آید و تخم
عنایت بر آید شام جدایی فرو شود و صبح
وصال بر آید در سعادت کشاده شود بخت ازلی
بدر آید ،

ملکا این آشنا بیت پاینده است که رهی درین
اندیشه عمر بگذاست اگر آشنائیت نیست رهی
مغبون که برداشت و اگر پنداشت است پنداشت
بر رهی که گاشت .

الهی جز از درگاه تو درگاه نیست ، و جز از
تو بر تو راه نیست ، دریاب رهی را که جز
تو پناه نیست .

ای همه تو بس با تو هرگز کی پندید آید کس
از خاک چه آید و آنچه از خاک آید چرا شاید ،

زهی بیچاره و عنایت تو عزیز یا بکرم دست گیر
ورنه ازو مخواه هیچ چیز ' من بقدر تو نادانم ،
وسزای ترا نا توانم و در بیچارگی خود سرگردانم
و در دست پراکندگی حیرانم چون منی چون
بود من چنانم .

الهی بیتو جای شادی نیست و جزاز تو
روی آزادی نیست ، فضل ترا گران نیست و شکر
ترا زبان نیست .

الهی هر دلی که ترا شناخت خود را نه پسندید
و هر که مهر تو چشید هرگز با جز از تو نیا را مید
هر که بتورسید اندوهان وی برسید ، ای همه تو
و همه صفات تو گرم برگیری سزاواری و من
سپاسدارم و دربرانی جز تو فریاد رس ندارم ، ای
نکوگفت و نکو خواست مرا بنواز که کار تراست .
الهی نه زندگانیت این عذابست هر لحظه
بلایی در دهی که این شرابست .

الهی همه عالم در تو کم و تو در مولی پیدا
در قرب تو مولی ننگیند و تو از همه جدا ، عالم
شریعت مر حقیقت را آشپیانست بی علم شریعت
بحقیقت رسیدن دروغ و بهتانست . روزه صرفه
نان است حج تماشای جهانست نماز کار کنده
پیرانست دلی بدست آر که کار آنست .

الهی نه از کشته تو خون آمد و نه از سوخته
تو دود زیرا که کشته تو بکشتن شاد است

وسوخته تو بسوختن خوشنود ، جز راست نباید
گفت اما هر راست نشاید گفت ، کار آنست که
در قبول از است بطاعت چه مدخل وز
معصیت چه خلل است چون سعادت و شقاوت
موقوف از است ، از خود فانی شو و از دیگران
واشو . محبت در نزد محنت جواب داد ای من
غلام آنکه جمله فرا آب داد

❀ رباعی ❀

(اندر ره حق جمله ادب باید بود)

(تاجان باقیست در طلب باید بود)

(در یکدم اگر هزار دریا بکشی)

(کم باید کرد و خشک لب باید بود)

الهی نه محتاج جایی و نه آرزومند مکان ،
جای تو پیدا است در میان جان ، جان جانی
یادر میان جانی ، جان زنده بچیز بست که توانی .

الهی چون باتوام از جمله تاجدارانم تاجم بر سر
و چون بی توام از جمله خاکسارانم خاتم بر سر ،
نعمت بی شکر غرور این جهانیدست و بلای بی صبر
غدا بجاودانیدست طاعت بی اخلاص ضایع
کردن نه زندگانیدست ، صحبت خلق درد است
دوای او تنهایی نه مارا با خلق صحبت و نه از حق
جدایی . رویی که در حق نگرده کی گرد گیرد
عزتی که اوده کی نقصان پذیرد . اگر دست عارف
بجور عین رسد طهارت معرفت اوشکسته شود

و اگر درویشی غیر او هر چه خواهد در اجابت پرو بسته
شود ، روزگاری رسیدم که از آن می ترسیدم ،
در آدمی آویختم که از و میگرنختم . (التعظیم لامر الله)
یعنی سرا فرشته بنه بسجود و (الشفقة علی خلق الله)
یعنی زر انباشته بده یجود (ع) هر که این هر دو ندارد
عدمش به زوجود .

الهی همه او کند در کردن داد کند
دانی چه می ارزی بنگر که چه می ورزی ، کار نه روزه
و نماز دارد کار شکستگی و نیاز دارد . دوست خواست
قدرت بنماید عالم آفرید خواست که خود را نماید
آدم آفرید ، خرقه و ژنده بادل پراکنده جل دیسا بود
بسگ افکنده .

(خاتمه کتاب رباعیات سلطان ابوسعید ابوالخیر که بجهت)
مطالب بحر بست

بجهت رسیدن مردان خدا و هدایت یافتن هر روز پنج نوبت
نخواند

مردان خدا ز خاکدان دگرند
مرفان هواز آشیان دگرند

منگر تو ازین چشم بدیشان کابشان

فارغ ز دو کون و در مکان دگرند

(بجهت کشایش کارها هر روز پانزده مرتبه باسم یافتح بخواند)

ای خالق ذوالجلال وای بار خدای

تا چند روم در بدر و جای بجای

یا خاتمه امید مرا در بر بند

یا قفل مهمات مراد بر بکشای

(بجهت برآمدن حاجت هر روز پنج مرتبه بخواند)

يا من بك حاجتي وروحي بيديك

عن غيرك اعرضت و اقبلت عليك

مالي عمل صالح استنظر به

قد جئتك را جيا تو كلت عليك

بجهت مهمات خود بخدا وا گذاشتن هر روز هفت مرتبه بخواند

الله بفر يا دمن بيكس رس

لطف و كرمت ياز من بيكس بس

هر كس بيكسي و حضرتي مينازد

جز حضرت توندارد اين بيكس كس

(بجهت برطرف شدن گناهان هر روز چهارده مرتبه بخواند)

افعال بدم زخلق پنهان ميكن

دشوار جهان بر دلم آسان ميكن

امروز خوشم بدار و فردا بامن

آنچه از كرم تو ميسزد آن ميكن

(مطابق لاتقنطوا من رحمة الله صد مرتبه بخواند)

يارب بكشا گره زكار من زار

رحمي كه زخلق عاجزم در همه كار

جز در گه تو كي بودم در گاهي

محرورم از اين درنكستم يا غفار

(بجهت دفع جميع امراض و علل مريض دايم بخواند شفايابد)

اي در صفت ذات تو حيران كه ومه

از جمله جهان خدمت در گه توبه

حلت توستانی و شفا هم تودهی
یارب تو بفضل خویش بستان و بده

بجہت آمدن باران چهل تن هر يك چهل بار این رباعی را بخواند
یارب سبب حیات حیوان بفرست
ازخوان کرم نعمت الوان بفرست

ازبهر لب تشنه طفلان نبات
ازدایه ابر شیر باران بفرست
باعجز وانکسار این رباعی را بجہت تخفیف گناہان بخواند
گرم گنه چله جهان کردستم
عفو تو امید است که گیرد دستم
گفتی که روز عجز دستت گیرم
عاجز ترا زین خواه کا کنون هستم

بجہت حفظ از مار و عقرب و غیره هر شب سه بار بخواند بجز بسمت
بسم دم مار و دم عقرب بسم
نیش و دمشان بیکد گر پیوستم

سجج قرنیا قرنیا قرنی
بر نوح نبی سلام کردم رسم
بجہت توفیق یافتن بطاعت و بازگشت از معاصی مداومت نماید
یارب زد و کون بینیازم کردان
وازا فسرفقر سر فرازم کردان

در راه طلب محرم رازم کردان
راهی که نه سوی تست بازم کردان

(بجهت کفاره گناهان این رباعی راورد خود سازد)

دارم گنهی زقطره باران پیش

از شرم گنه فکنده ام سر در پیش

آواز آمد که غم مخورای در ویش

تو در خور خود کنی و مادر خور خویش

(بعد از نماز صبح این رباعی را بخواند)

یارب زکناه زشت خود منعم

از فعل بد و خوی بد خود خجلم

فیضی بدلم ز عالم قدس رسان

تا محو شود خیال باطل زدلم

بجهت وسعت رزق و دفع عسرت هر روز هفت مرتبه بخواند

یارب زقنا عتم توانگر کردان

وز نور یقین دلم منور کردان

احوال من سوخته سر گردان

بی منت مخلوق میسر کردان

(بجهت کشایش کارهای مشکل هشت بار بخواند)

ای آنکه بملک خویش پاینده تویی

در ظلمت شب صبح نماینده تویی

کار من بیچاره قوی بسته شده

بکشای خدا یا که کشاینده تویی

(بجهت درد فریب و تنهایی مکرر بخواند که رفع شود)

ای جلاله بیکسان عالم را کس

یکجو کرمت تمام عالم را بس

من یکم و تو یکساز را یاری
یارب تو بفریاد من یکس رس

(بجهت کشف اسرار و صفای باطن پنج بار روبرقه بخواند)
شب خیز که عاشقان بشب راز کنند
گرد در و بام دوست پرواز کنند

هرجا که دری بود بشب در بندند
الادر دوست را که شب باز کنند

(این رباعی با اسم یا حی و یا قیوم بخواند)

هنگام سپیده دم خروش سحری
دانی که چرا همی کند نوحه گری

یعنی که نمو دند در آینده صبح
کز عمر شبی گذشت و تو بنجری

(بجهت مهمات دنیوی این رباعی را با اسم یا کافی المهمات بخواند)

یارب محمد و علی و زهرا
یارب بحسین و حسن و آل عبا

کز لطف برآر حاجتم در دو سرا
بی منت خلق با علی الاعلی

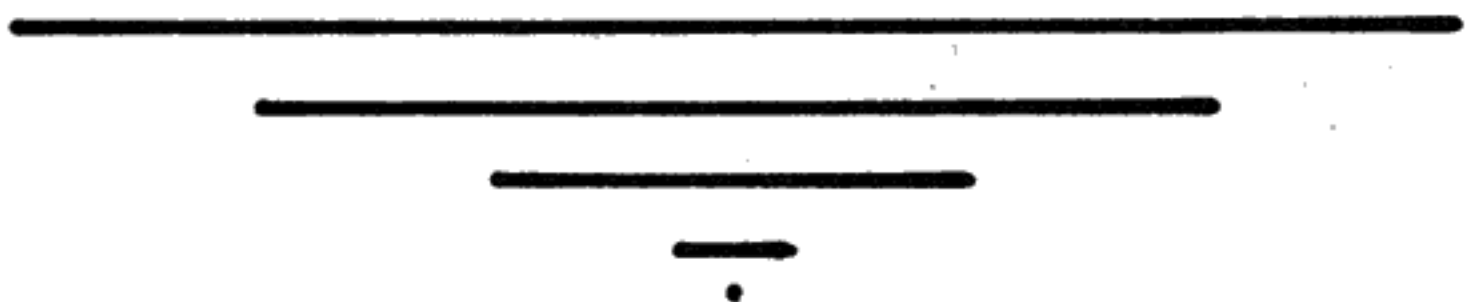
(بجهت کشایش کارها و افزونی رزق هر صبح پنج مرتبه بخواند)

ای خالق خلق رهنمائی بفرست
ای رازق رزق درکشائی بفرست

کار من بیچاره گره در گره است
رحمی بکن و گره کشایی بفرست

بجھتہ رسیدن بمطلوب و مقصود باسم یاہادی این رباعی را بخواند
من کبستم آتش بدل افروختہ
برخرم عشق چشم خود دوختہ

در راه وفا چوسنگ و آتش کردم
شاید کہ رسم بصحبت سوختہ



عبد اللہ انصاری رحمۃ اللہ علیہ در سنہ ۴۸۱ ہجری و
۱۰۸۷ میلادی در ہرات فوت شد. ابوسعید ابوالخیر
در سنہ ۴۴۰ ہ. و ۱۰۴۹ م. وفات یافت

مکتوبات اکتوب چاہ و خیم امام ربانی

امام اعظم کوئی حجت

اللہ علیہ سیرت و زرع و تقویٰ و بدولت متابعت سنت و رجبہ علیہ و راجحہا و دستنباط یافتہ است
کہ دیگران و رفہم آن عاجز و قاصیر اند و مجتہدات اور ابواسطہ وقت معانی مخالف کتاب سنت و آ
و اولو اصحاب اور اصحاب رای سپارند کل ذلک لعدما الوصول الی حقیقہ علیہ و دستنباط
فقدما الی علیہ علی فہمہ و فرست امام شافعی کہ تمہ از وقت قضاہت او علیہ الرضوان
و ریافت کہ گفت الفقہاء کلہم عیال ابی حنیفہ ^{بمنزل سیرت ہم نذر اک} و آئے از جہات استقامت نظر ان کہ تصور خود را
دیگرے نسبت نمایند قاصرے گردانند قافلہ راطعن تصورہ: حاشیہ کہ بر امام ربان ^{تو باہنہ} ان گویا
ہمہ شیخان جهان بستن این سلسلہ اند: زوہد ارجیہ حیان بسلسلہ این سلسلہ را بہر و بواسطہ ہمین سلسلہ
کہ حضرت روح اللہ وارو تواند بود آنچه خواجہ محمد پارسا و فصول ستمہ نوشته است کہ حضرت عیسیٰ
علیٰ نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام بہ از نزول ہدیہ امام ابی حنیفہ عمل خواہد کرد و یعنی اجتناب
حضرت روح اللہ موافق اجتناب امام اعظم خواہد بود نہ آنکہ تعلیہ این مذہب خواہد کرد و علی نبینا و علیہ
الصلوٰۃ والسلام کہ شان او علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام از ان بلندتر است کہ تعلیہ
علما و امت فرماید بے شائبہ تکلف و تعصب گفته میشود کہ نورانیت این مذہب حنفی بنظر کشفی در
رنگ و ریاضے عظیم مینماید و سائر مذہب در رنگ چپا ض و جناب اول بنظر می در آید و بطاہر ہم کہ ملاحظہ
نمودہ می آید سوا و اعظم از اہل اسلام متابعان ابی حنیفہ اند علیہم السلام و این مذہب با وجود
کثرت متابعان و ماصول و فروع او سائر مذہب متمیز است و دستنباط طریق علیحدہ وار و این
معنی نمیشود از حقیقت است عجب معاملہ است امام ابو حنیفہ و تقلید سنت از ہمہ پیش قدم است

واحادیث منزل اور رنگ احادیث شریفہ شایان متابعت میداند و بر سر خود مقدم میدارد
و همچنین قول صحابی را بواسطه شرف محبت خیر البشر علیہم الصلوٰت والسلام
برائے خود مقدم میدارد و دیگر آن نه چنین اند مع ذلک مخالفان او صاحب امر میداند و الفاظ
که مثنوی از سوسے اوب اند باو نسبت پیش از دنیا وجود آنکه همه کجا حال سلم و نوروز و تقوی اوست
اند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را توفیق و ماوراء از آسمان دین و طریق اهل اسلام نمایند
و سواد اعظم اسلام را اندام کنند و بگویند و ان کطفوا تو میرا الله پاکان که همه جامع که این اهل دین
را اصحاب امر میداند اگر این اغما و وارند که ایشانان بر راسے خود حکم میکردند و متابعت کتاب
و سنت نمی نمودند پس سواد اعظم اهل اسلام زعم فاسد ایشان ضلال مبتدع باشند بلکه از حقه
اهل اسلام بیرون بوند این اعتقاد و کند مگر جائے که از اهل خود بخیر است یا ز ندی که مقصودش
ابطال شطرون است ناقصه چندان عادیث چند را یاد گرفته اند و احکام مطرعت را منحصرا در آن خسته
اند و او را سے معلوم خود را نفی مینمایند و آنچه زوا ایشان ثابت نشد مثنوی میسازند و آن
کری که در سنگه نهان است در زمین و آسمان او همانست و وای که هزار و سے از تعجبها
بار و ایشان و از نظر سے فاسد ایشان بانی نقاب و صنیفه است و لکن حصه از نقه او را مسلم و اشتنا
و در ربع هاتی همه شکر است و از ارباوسے و رفته صاحب خانه اوست و دیگران همه عیال و سے اند با وجود
التزام این مذمب مرا با امام شافعی کو با محبت ذالی است و بزرگ میدانم لهذا در بعضی اعمال نافله
تقلید مذمب او مینمایم اما چه کنم که دیگر از ابا وجود و نور سلم و کمال تقوی و جنت امام ابوحنیفه و رنگ
طغیان می یابم و الامر الی الله سبحانه بر سر اصل آن رویم و گوئیم که بالاگشته است که اختلاف
احکام اجتهادیه اگر چه آن اختلاف از غیر صادر شود مستلزم شرح نیست بخلاف اختلاف در احکام کتاب
و سنت که موجب نسخ است کما مر ایضا حقیقه پس مقرر شد که معتبر در اثبات احکام شرعیه کتاب

وسنت است و قیاس مجتهدان و اجماع امت نیز مثبت احکام است بعد ازین چهار اول که شرعی
 صحیح و لایحه مثبت احکام شرعی نیستند اما شد الهام مثبت مل و حرمت نبود و کشف از باب اطمینان اثبات
 رض و سنت نماید از باب ولایت خاصه با عامه مومنان و تقلید مجتهدان برابرند کشف و العا
 ایشان را مرتبتی نبخشند از رتبه تقلید نه بر آرد و ذوالنون [۱] بسطامی [۲] و جنید و شلی بازید و
 عمر و بکر و خالد که از عوام مومنانند و تقلید مجتهدان در احکام اجتهادیه مساوی اند آری مرتبت این
 بزرگواران در امور دیگر است اسباب کثرت و مشاهدات ایشانند و از باب تعلیمات و ظهورت
 هم ایشانند که بواسطه استیلا بر محبت محبوب حقیقی جعل سلطانند از پاسوائی او بجهانگه و تقاضای
 گشته اند و از وید و دانش غیر و غیبت آید گشته اگر حاصل اند او را دارند و اگر حاصلند او را
 واصلند و عالم بی عالم اند و با خود بخود اند اگر می زیند بر آس او می زیند و اگر می میرند بر آس او می میرند
 بنشینان ایشان مطلب را بواسطه غلبه محبت در مراتب هر ذرات عالم مشاهده مینمایند
 و هر ذره را جامع جمیع کمالات آسمانی و صفاتی اومیانند از نعمت ایشان ایشان چه نشان دهد که
 بی نشان اند کدم اول نشان نسیان باسوائی است از قدم ثانی ایشان چه و نماید که برین
 از اتفاق و انفس است الهام ایشان راست و کلام با ایشان است اکابر اکابر ایشان علما
 و کاتبان را به توسط از اصل انجمنی نمایند

(۱) ذوالنون مصری مرشد سهل تستری توفی سنة ۲۴۵ هـ. [۸۵۹ م.]
 (۲) بازید بسطامی توفی سنة ۲۳۱ هـ. [۸۴۶ م.] فی ایران
 (۳) جنید بغدادی توفی سنة ۲۹۸ هـ. [۹۱۱ م.] فی بغداد

مکتوب اول

سال وفاتش ۱۳۱۴ هـ. [۱۸۹۶ م.] در موسی زئی شریف [پاکستان]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى اما بعد حقائق و معارف آگاه جناب فيض مآب مولوی محمود شیرازی صاحب اوصله الله الى غاية ما يتمناه از فقير حقير لاشئ عثمان عفى عنه واضح رای عالی آنکه دو مکتوب شریف از مقام اڑی [۱] در یک روز رسیدند کاشف مدعای کلی و جزوی گردیدند قلب انسان مثل آسمان گهی صاف و گهی مکدر و شیطان لعین دشمن قوی در کمین بکدامی حيله و دسیسه آدمی بیچاره را از جا بیجا می کند در میدان خدا پرستی جان بازی باید که بهیچ چیز التفات نسازند بکار خود که سلامتی قلب است می پردازند و توکلأ علی الله برین راه رفتار میسازند و باین و آن طرف انحراف نمی ورزند شارع صراط مستقیم نهاده بجز فضل آلهی جلّ شانہ و بیواسطه دوستان خدا ملجأ و مأوی بنظر نمی آید فقط و از طرف فقیر ترددات و تشویشات نفرمایند فقیر از آن صاحب راضی است او تعالی شانہ راضی باشد و این داعی همواره بدعا گوئی شاغل که کدام وقت میمون و ساعت همایون میباشد که آن صاحب را پروردگار حقیقی عزّ شانہ جای قرار و استقامت بدهند که در آنجا جمعیت قلبی و اشاعت طریقه شریفه و انتشار فیض حضرات گرامی قدسنا الله تعالی باسراهم السامی باحسن الوجوه شوند نه امری دیگر ازین طرف از جمیع وجوه اطمینان فرموده شب و روز بتصحیح نیت بکار و بار که یاد مولی است صرف سازند

(۱) اڑی نام قصبه ایست در ضلع مظفر گده داکخانه محمود کوت

(۲) سلامتی قلب از محبت ما سوا یعنی مخلوقات

بیت: دیده‌احقر و دل همراه تست * انت کافی فی مهمات الامور

درین وقت آخرین که وقت امتحان و آزمایش است من کل الوجوه جوانمردی باید فقط و آنچه از استدعا توجه مریدان ارطی والان پرسیده بودند صاحب این کار مفوض برای شما است استدعا و التماس او شان این حقیر را چه معلوم دلی است یا امتحانی درین کارها حقیر مشافهه گفته بآن روی دریا اٹک مناسب فکر و وقت هر کاریکه باشد بعمل آرند اگر چه این جواب در باب سؤال شخص معین بود لکن بحسب المعنی فقیر عام گفته فقط و از باب قیل و قال و اختلاف مایان نگاریده حتی الوسع خود ازین چنین مسائل خاموش و گوشه‌گزینی میباید چنانچه فقیر اختیار کرده الآ عند الضرورت که آن مستثنی است و از مبحث خارج فقط و آنچه از کیفیت باطن چیزی قلمی ساخته بودند فیاضا امروز کارکردنی بر ما و شما فرض ساخته اند روز ثمره و نتیجه در پیش برای طفلان طریقه حضرات گرامی بعضی امورات نوشته اند معاذ الله ثم معاذ الله که بر پیران کرام انکار است غرض آنکه گهی اگر چه در عالم شهادت و یا در عالم مثال یا از روی وجدان و فراست کارها بنظر می در آیند و سالک بآن خوشحال میشوند پس خوشی کجا شد که حضرت امام ربانی مجدد و منور الف ثانی نوشته که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نه بیند از کافر بدتر است پس سخن کوتاه باید و السلام و جمیع بر خورداران-را و اهل درون و بیرون را تا دم تحریر خیریت کلی است البته کودکان یاد آن جناب میکنند تا که بشب محمد سیف الدین بما گفته که کا کا چیری لارای او کاغذی چیری دی [۱] از محمد سراج الدین و محمد بهاء الدین چه نوشته شود که سالها یکجا و یک حجره در نشست و برخاست و شب و روز اینهمه امور سهل است او تعالی شانه کارهای آن صاحب دلخواه سرانجام فرماید بالنبی و آله الامجاد صلی الله علیه و علیهم الصلوة و

(۱) ترجمه عبارت پشتویعنی عموی صاحب کجا رفت و کاغذ او کجا است

السلام فقیر در عین اضطراب کوته آتش واله نگاریده ام نظر بر مطلب گمارند
نه کاری دیگر فقط.

مکتوب دوم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده

الذین اصطفی اما بعد محبت و اخلاص نشان محمد امتیاز علی خان صاحب
سلمه الله تعالی از فقیر حقیر لاشی عثمان عفی عنه پس از تسلیمات و
تکریمات واضح باد لله الحمد و المنه که احوال اینجای از جمیع وجوه قرین
سپاس بی قیاس منعم علی الاطلاق است جلّت نعمائه و رفعت آلائه و
المستول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم علی الشریعة المرضیة
علی صاحبها الصلوة و السلام المرام آنکه مکتوب مرغوب مشتمل بر استفسار
مسئله عدم و اجازت مستورات که از روی مهربانی نامزد این درویش بیکار
فرموده بودند رسید منبسط ساخت او تعالی شانه از جمیع عوارضات و
تکلیفات نجات داده بمحبت ذات اقدس خویش بحرمة حبیبه صلی الله علیه
و سلم و بحرمة پیران کبار علیهم الرضوان سرفراز فرموده از جمیع ما سوی الله
بکلی رهائی و خلاصی دهد برب العباد فقط آنچه از وجود و عدم پرسش
فرموده بودند صاحباً یک واجب الوجود است دویم ممکن الوجود واجب
الوجود صفت او تعالی شانه است و ممکن الوجود ما سوی الله است چون
واجب الوجود بود دیگر هیچ چیز نبود و همین مرتبه را عدم گویند پس مقابله
کجا شد مقابله میان دو چیز میشود که هر دو در صفت برابر میباشد و درین جا
مساوات کجا شد و بمذهب حضرت امام الطریقه حقیقت ممکن عدم است.
پس حقائق ممکنات عدمیات شده نه غیر او و ایضاً در قرآن مجید در سیپاره و
المحصنات در سورة نسا (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ
فَمِنْ نَفْسِكَ) صاحباً بمذهب حضرات مجددیه ما حقائق ممکنات مرکب اند
از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل اسماء و

صفات در علم الهی ثبوت پیدا کرده و مرایای انوار اسماء و صفات گشته و مبادی تعینات عالم گردیده و در خارج ظلّی که ظل خارج حقیقی است بصنع خداوندی بود ظلّی موجود شده اند دنیا بر این ترکیب عدم و وجود مصدر آثار خیر و شر گشته اند از جهت عدم ذاتی کسب شر می نمایند و از جهت وجود ظلّی کسب خیر اگر در فهم آمد فهو المراد و الا از مولوی صاحب شیرازی بالمشافهه پرسش این مکتوب فرمایند و آنچه از اجازت زنان پرسش فرموده بودند مخدوما اجازت درین طریقه بی حصول مرتبهٔ دوام حضور و فنای قلب و تهذیب اخلاق و استقامت بر اتباع سنت نمی شود و این ادنی مرتبهٔ مقام اجازت است اوسط و اعلی در پیش است باز مانده سخن در فرد خاص آن مفوض بر رأی مرشد است لکن احتیاط عظیم در کار است تا روز دیگر موجب نقصان طریقه نشوند.

مکتوب سوم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد سیادت و نجابت دستگاه جناب سید سردار علی شاه صاحب سلمه الله تعالی از فقیر حقیر لاشی عثمان عفی عنه پس از تسلیمات و دعوات مزید درجات دارین آنکه مکتوب مسرت اسلوب که فرستاده بودند رسید موجب دعا گوئی زیاده از ماسبق گردید الله تبارک و تعالی آنجناب را از شر اعدای آفاقی و انفسی نجات و خلاصی داده بمحبت ذات اقدس خویش سرفراز فرماباد برب العباد جناب من برای ترقی کار باطنی صدق مقال و خوردن حلال و اتباع حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم قولاً و فعلاً و نشستن و برخاستن یعنی در جمیع احوال شرط طریقه نقشبندیّه احمدیه اند رحمة الله تعالی علی اهالیها و اگر اتباع شرع شریف نباشد و احوال و مواجید می باشند نزد بزرگان دین متین از حیز اعتبار ساقط است باید که سالک شب و روز بجد و جهد تمام در پیروی حبیب خدا صلی الله علیه و

سلم اوقات عزیزه خود را که بدل ندارند مصروف سازند کار اینست غیر ازین همه هیچ.

مکتوب چهارم بسم الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى اما بعد مخدومی مکرمی جناب مولوی محمود شیرازی صاحب سلمه الله تعالى عن جميع الحوادث و النوائب از فقیر حقیر لاشی عثمان عفی عنه پس از تسلیم و تکریم آنکه لله الحمد و المنه که احوال اینجای بهر حال بعون عنایت الهی قرین سپاس بی قیاس منعم حقیقی است و المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم على الشریعة المرضیة على صاحبها الصلوة و السلام و آنچه از احوال باطن خویش باختلاف احوال و زمان قلمی فرموده بودند جناب من قصة العشق لا انفصام لها جواب آن مفصلاً نوشتن از وجه حرارت نمی شود بدو کلمه اکتفا میرود درین وقت و درین زمان حکیم حقیقی جلّ شانہ ببرکت پیران کبار علیهم الرضوان بر مرید صادق الاعتقاد موافق صلاح و فلاح او شان افاضه فیض میفرمایند که شیطان لعین و نفس اماره هردو دشمنان قوی بانسان رفیق اند با وجود که درین وقت با چنین سالک هیچ دغدغه نمی اندازند نکارت و جهالت در طریقه امام ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالى عنه اواخر مقامات لازمی است و هم امام طریقه فرموده اند که صحوخالص نصیب عوام است و بی خودی ساذج نصیب ابتران و مجنونان است کار متوسط نصیب کاملان خاصان است الحمد لله که او تعالی شانہ آنجناب را به چنین حالات سرافراز فرمودند باید که باذکار و افکار حتی الوسع خود اوقات عزیزه را معمور دارند و بمردمان زمانه موافق حدیث شریف و موافق احوال پیران کبار علیهم الرضوان نشست و برخاست سازند و باین و آن او شان نظر نیندازند شیخ عبد الله یافعی^[۱] مکی در رساله خود نوشته اند که الاولیاء کالمطر یمطر على کل شیء قبل او لم یقبل فقط.

(۱) عبد الله یافعی یمنی شافعی در سنه ۷۶۸ هـ. [۱۳۶۷ م] در مکه وفات یافت

مکتوب پنجم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده
الذين اصطفى اما بعد محبت و اخلاص نشان صداقت و اختصاص عنوان
محمد امتياز على خان صاحب اوصلك الله تعالى الى غاية ما يتمناه از فقير
حقير لاشئ عثمان عفى عنه پس از سلام مسنون و دعوات ترقیات دارين
مشحون آنکه مکتوب مسرت اسلوب مشتمل بر عروض خطرہ و غيره روى داد
در آن خطرہ و دلائل و براهين که قلمی فرموده فرستاده بودند رسيد کوائف ما
فيها کلی و جزوی واضح گرديد جناب من بر بنده مؤمن اتباع حبيب خدا
صلی الله عليه و سلم در فرض فرض و در واجب واجب و در سنت سنت
باقیمانده اتباع پيران کبار در آداب و اطوار اوشان موقوف بر محبت و
استطاعت مرید است اگر مرید ذی محبت صادق میباشد مخالفت از همه
کارهائ پيران کبار قدسنا الله تعالى باسرارهم الا قدس سدّ راه باطنی میداند
پس حتى الوسع خود قدم بر قدم اوشان بروند لکن این کار از مرید مجرد که
اهل و عیال ندارند یا مالی از وجه حلال قبل ازین نزد او موجود میباشد میسر
می آیند و اگر آن ذی عیال میباشد و وجه معاش نزد او غیر موجود در آن وقت
باز دیده شود که آن ذی توکل کامل اند یا گاهی گاهی خطرہ و تشویش در
مايه که جمعیت است پیدا میشود پس این مشوش را برای حصول نفقه
مفروضه کسب حلال بقدر کفایت فرض است که مرید صادق هر وقت و هر
لحظه خیال تخلیص باطن از ماسوی الله موافق اتباع حبيب خدا صلی الله
عليه و سلم و موافق اطوار و آداب پيران کبار میباشد در آن کارها حسن و
قبیح پسندی و ناپسندی مردمان نمی بینند پیوسته سلامتی قلب مطلوب اعلی و
مقصد اقصی میدانند پس ماند کار آن عزیز هر قدر که در شریعت غرا ظاهرا و
باطنا کوشش کنند اولی و اعلی و کار خود کن باهل دنیا که ابنای جنس ما
اند نظر نه فرمایند در میان شما و اوشان از روزیکه ربقه ارادت در گردن
انداخته اند مخالفت پیدا شده است واضح باد جناب من کارهای شریعت

ظاهر و رفتار پیران کبار قدسنا الله تعالی باسرارهم الاقدس از توکل و قناعت و غیره از کتب او شان بخوبی آن عزیز را معلوم حاجت بنوشتن فقیر ندارند غرض حتی الوسع خود از مخالقات شرعی ظاهری باشند یا باطنی مجتنب و محترز باشند اهل دنیا را قریب باشند یا بعید پسندش آیند یا نه غرض اصلی از طریقت خلاصی باطن از گرفتاری ما سوی الله و سلامتی قلب موافق شریعت غراء محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم این قدر کلی است و غیر جزوی بسیار است آن بمشافهه موقوف.

مکتوب ششم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد محبت و اخلاص نشان مودت و اختصاص عنوان جناب حاجی حافظ محمد خان صاحب سلمه الولی الواهب عن جمیع الحوادث و النوائب از فقیر حقیر لاشی عثمان عفی عنه پس از سلام مسنون و دعوات ترقیات دارین مشحون آنکه مکتوب محبت اسلوب مشتمل بر عروض عوارضات از جهة دشمنی دشمنان و غیره که فرستاده بودند رسید کاشف مدعاء مافیها گردید حافظ حقیقی از شر اعداء ظاهریه و باطنیه در حفظ خود محفوظ و مأمون داشته بمرادات دلی و مقاصدات جانی رسانیده در خانه خود در میان اقران و امثال معزز و مکرم دارد برب العباد تکیه بر کار ساز حقیقی جلّ شانه بواسطه پیران کبار علیهم الرحمة و الرضوان کرده بی اندیشه و بی دغدغه بجای حکام وقت بدلاوری تمام حاضر شوند او تعالی شانه و عز برهانه ملزم نخواهند کرد

بیت:

مشکلی نیست که آسان نشود

فقیر را از دعا گوئی خاندان خویش غافل ندانند گو در عروض عوارضات حکمت از حکیم مطلق جلّ شانه میباشد کار سازی حقیقی او تعالی شانه است و بس بر غریبان دعا باشد و بس فقط ای عزیز وقت فرصت از کارهای

ضروریه دنیویه باشغال باطنیه که شغل او از اهم مهمات است شاغل باشند و مهمل نگذارند که امروز وقت وقت کار است فردا بجز حسرت و ندامت هیچ بدست نخواهد آمد زیاده و السلام.

مکتوب هفتم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى اما بعد مخدومی مکرمی جناب مولوی محمود شیرازی صاحب دام فیضه و عنایتہ از فقیر حقیر لاشئ عثمان عفی عنه پس از تسلیمات و تکریمات آنکه مکتوبین شریفین پی در پی بفاصله اندک رسید کوائف مندرجه اش بوضوح انجامید آنچه گفتگوی مولوی بود بسیار تعجب دست داد و دعاء اللهم لا تکلنا الی انفسنا طرفه عین و لا اقل من ذلك خواند و وجه تعجب که برای حطام دنیوی که چند روزه است و بآدنی ما یکفی به میگردد این قدر بار گران بمجاهدات و ریاضات خود را در مهلکه انداخته که فلان غنی که فی الحقیقه مفلس تر از و شان کسی نیست دنیا شد صراط مستقیم را گذاشته جان خود را از کبرای دین که مقبولین عرب و عجم است بهتر و کلانتر بنظر محبوسین عقل عقیل داده تا که معتقد گردند و چیزی زهر از و شان بدست آرم این چه عقل است او تعالی شانه هدایت کند و اهل الله می فرمایند که دروغ بی فروغ جز رسوائی نیست الله تبارک و تعالی فقیر را و دوستان فقیر را ازین چنین مهلکه نگهدارد و فی الحقیقت آن جناب را موجب بسیار عبرت است که این قدر سالها ریاضات و مجاهدات کشیده و میوه و نتیجه همین بدست آورده و با وجودی غلطی خود نسبت تخطیه بکبرای دین متین کلانی پنداشته اند نعوذ بالله من الشیطان الرجیم اللهم (رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ * آل عمران: ۸) بکار بار خود با وجود استغفار سرگرم باشند و از خوشی عاجله همواره ترسان و لرزان باشند.

بحسب علم الشیخی در استانبول ترکیا نزد طوفان علم الامم از کوه پارس

مبارکباد این عید - بنور معرفت باشی حسین الشیخی حلی - تو خوش از زر سلوخت باشی

خدا پاک بر تر هر چه بر روی تو دارد سقا الله ز شرب جنتش ده هزارت باشی

نغم خلد در جام ذلال شرب تو بادا شراب لذت للشاربین بر لب خوست باشی

درین رمضان که تشنگی جگر سوز وفادارد شفا فی روح را در جوع و عطش اندر صحت باشی

هر آن که راه حق بگرفت و رفت و راه بنویکنداد مثل آن نیل عارف کبیل با منفعت باشی

نظام عشق را یکدانه در گهر باشی شام مغز را عطر جمال معرفت باشی

جلال ترشدان با تو جمال رهبر از تو کمال کاملان بر تو که زیرش در سعادت باشی

مکانت باد هفت افلاک و ملک و ملک تو با پاک نداشتان بولی بالی تر بجایه از شش صفت باشی

باور افی که تو تقسیم آن بر دوستان کردی بیفتد با که قیاسم - رفیع المرتبت باشی

باور افی که در روی عالم اشعار شد کتبهای که تو دادی عجیب و با همت باشی

هزار امید بر تو هم باطل ترکیا آید ز سببک درین باغ و فاعل با نکت باشی

سلام باد بر قسطنطنیا بر طغنائش که تو ملک بیل سوز صد چهرت باشی

ز آتش کفر اشعار کبیل دست بر نوسد که آ الشیخ رفیق بر طلی حسن وخت باشی

برو آتش تبرکی بین بران شاه حمت و لا که در مجلس انیس آن ثبت باز بهت باشی

ز لوزن تور توران پیغ توران راست که شرب آب ابرار از اول وقت باشی

زاهل باک کفر کالی و هم نازه کی چشم تاب باک ز نهار ما که صفت باشی

تغنی
۱۷۲۴
میر تقی میر

ص
آباد
۱۷۲۴

نیز فرمودند که (خذوا العلم من افواه الرجال).
 پس بر آنکس که از صحبت صلحا بهره نمییافت لازم است که دین خود را از کتب علمای اهل سنت مثل امام ربّانی مجدد الف ثانی حنفی و سید عبد الحکیم آرواسی شافعی و احمد تیجانی مالکی بیاموزد و در نشر آن کتب سعی بلیغ می نماید مسلمانانی را که علم و عمل و اخلاص را در خود جمع کرده عالم اسلام میگویند اگر در کسی صفتی ازین سه صفات نقصان می شود و او ادعا میکند که از علمای حق است از جمله علمای سونیست و متعصب بدانکه علمای اهل سنت حامی دین مبین اند و اما علمای سوء جنود شیطان. [۱]

(۱) علمی که بی نیت عمل باخلاص حاصل میشود نافع نیست (الحدیقة الندیة ج: ۱ ص: ۳۶۶، ۳۶۷ و مکتوب ۳۶، ۴۰، ۵۹ از جلد اول از مکتوبات امام ربّانی مجدد الف ثانی قدس سره).

تنبیه: میسیونر در نشر دین نصاری کوشش مینماید، و یهودیان در نشر سخنها فاسده حاخامهای خود اقدام میکنند و کتابخانه حقیقت در شهر استانبول در نشر دین اسلام سعی مینماید و ماسونها إحاء کردن همه دینها جهد میکنند. هر که عقل و علم و انصاف دارد فهم میکند حقیقت یکی از اینها و یاری میکند بنشر کردن آن و در رسیدن سعادت دارین همه خلائق وسیله ی شود. سودترین خدمت و عزیزترین بهره برای بشریت اینست.

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ
 فَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي
 وَ لِآبَائِي وَ أُمَّهَاتِي وَ لِآبَاءِ وَ أُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَ لِأَجْدَادِي وَ جَدَّاتِي وَ لِأَبْنَائِي وَ بَنَاتِي وَ
 لِإِخْوَتِي وَ أَخَوَاتِي وَ لِأَعْمَامِي وَ عَمَّاتِي وَ لِأَخْوَالِي وَ خَالَاتِي وَ لِأَسْتَاذِي عَبْدَ الْحَكِيمِ
 الْأَرْوَاسِي وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ
 أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْأَسْتِغْفَارِ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ